

# همراه با رضاشاه



## گام به گام در کوچه پس کوچه های تاریخ

کریم اسدی



بخش اول:

رضاشاه

انقلاب و ضدانقلاب در مشروطه

بخش دوم:

همراه با رضاشاه

گام به گام در کوچه پس کوچه های تاریخ

کریم اسدی

کریم اسدی

رضاشاه؛ انقلاب و ضدانقلاب در مشروطه

همراه با رضاشاه گام به گام در کوچه پس کوچه های تاریخ

انتشار: فروردین ۱۴۰۲

## مقدمه

### رضاشاه، انقلاب و ضد انقلاب در مشروطه

دیکتاتوری پهلوی به علل مشخصی تاریخ معاصر ایران را تحریف کرده تا هویت ضدمشروطه خود را بپوشاند.

دیکتاتوری آخوندها هم همین کار را در راستای منافع خودش کرده شاهپرست‌ها و بقایای خاندان پهلوی مدعی هستند که رضاشاه نتیجه انقلاب مشروطه بود و بنابراین، بقایای خاندانش هم وارث انقلاب مشروطه هستند.

رضاشاه به اعتراف نوشته‌های پسرش محمدرضاشاه و دیگر اسناد منتشر شده از سوی پهلوی‌ها، از نوجوانی وارد نیروی قزاق شد و تا آخرین روزی که در ایران بر سر قدرت بود، هم‌چنان لباس قزاقی می‌پوشید و تمامی دوران جوانی و میان‌سالی‌اش را هم در خدمت به نیروی قزاق طی کرد. نیرویی که اساسا ایرانی نبود و حافظ منافع روسیه تزاری در ایران بود. نیرویی که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین قدرت نظامی دشمنان انقلاب مشروطه بود.

### ایران در کوران انقلاب مشروطه

در اواخر قرن ۱۹ میلادی و اوایل قرن بیستم که انقلاب مشروطه در ایران در گرفت، توده‌های مردم ایران دریک‌سو، جبهه گرفتند و شاه و مزدورانش هم،

همراه با استعمار و شماری از آخوندهای مرتجع در جبهه مقابل مردم صف‌آرایی کردند.

از همان ابتدا رضاشاه در جبهه استبداد بود. رضا در شمار قزاق‌هایی بود که کلنل لیاخف روسی پس از به‌توپ بستن مجلس اول مشروطه در تهران، او را به‌عنوان مسلسلچی همراه با لشگر عین‌الدوله برای سرکوب مجاهدان تبریز و ستارخان سردار ملی ایران فرستاد.



رضاشاه مسلسلچی لشگر عین‌الدوله

رضاشاه در جنگ با ستارخان سردار ملی ایرانیان

احمد کسروی مورخ معروف و خوشنام انقلاب مشروطه شرکت رضا پهلوی در جنگ علیه ستارخان و مجاهدان تبریز را در کتاب انقلاب مشروطه ثبت کرده است.

این داغ ننگ برای رضاشاه و خاندانش و همه شاهپرستان تا ابد کافی است که دیگر دم از مشروطه خواهی نزنند

اما رضا، فراتر از این خیانت، پس از شکست از ستارخان در نبردهای تبریز، به تهران برگشت و به خدمت در قزاقخانه ادامه داد. عکسی از رضاشاه از دوران خدمتش در سفارت هلند در تهران منتشر شده که نشان می‌دهد او در آن روزگار که جنگ بین مشروطه‌خواهان و شاه مستبد ادامه داشته، کارش اصطبل‌داری سفارت هلند بوده است.



رضاخان قزاق و «کنبل» وزیر مختار هلند

رضاشاه مدافع استبداد

گام به گام با تاریخ انقلاب مشروطه و درگیری‌های مردم با استبداد سلطنتی که برویم، به روزی می‌رسیم که سرانجام صبر مشروطه‌خواهان لبریز شد و یکان‌های مسلح مردم از گیلان و مازنداران و آذربایجان و اصفهان روی به تهران آورده و پایتخت را در نبردی کوبنده آزاد کردند. محمدعلیشاه قاجار به سفارت روسیه گریخت و انقلاب مشروطه یکبار دیگر پیروز شد، در آن جنگ آزادسازی تهران، رضاپهلوی (منظور از رضاپهلوی همان رضاشاه است که آن موقع هنوز شاه نشده بود) کجا بود؟

مورخین می‌گویند او هم‌چنان در نیروی قزاق به دفاع از استبداد شاهی ادامه داده و با مشروطه‌خواهان می‌جنگید!

### رضاشاه در جنگ جهانی اول

پس از آن رضاپهلوی (همان رضاشاه بعدی) به عنوان یک افسر قزاق مدتی را در ماموریت‌های مختلف گذراند تا روزگاری که جنگ جهانی اول در گرفت و هر میهن‌پرستی به سوی جبهه‌های جنگ برای آزادی ایران و دفاع از ایران و خانه و کاشانه‌اش روی آورد.

باز هم یک سوال دیگر؛ در آن مهلکه بود و نبود ایران، رضاشاه کجا بود؟ در آن جنگ، روس‌ها با ارتش قزاقشان از شمال وارد ایران شدند، در تبریز کشتار مهیبی کردند و بسیاری از سران مشروطه را به شهادت رساندند (ستارخان پیشتر به تیر خائن در تهران زمین‌گیر و بعدها به شهادت رسیده بود و در آن مقطع دیگر چشم بر جهان فرو بسته بود و باقرخان هم در ماموریتی به شهادت رسیده بود) روس‌ها تلاش کردند از مسیر شمال و از «میان‌بر» به تهران وارد شوند اما میرزا کوچک خان و ارتش آزادیبخش جنگلی‌ها مانع روس‌ها



شدند، ارتش روسیه ناگزیر به قزوین رفت تا با دور زدن مسیر به تهران وارد شود،

در همدان کلنل محمدتقی خان پسیان به عنوان فرمانده نیروی ژاندارم و فرمانده قوای ملی ایران در برابر روس‌ها صف‌آرایی کرد اما متأسفانه با یک مانع درونی روبرو شد!

### خیانت بزرگ (رضاشاه سرباز نیروی اشغالگر)

فکر می‌کنید آن مانع درون صفوف ایرانیان چه یا که بود؟

بله! رضاخان قزاق، سرکرده نیروی قزاق همدان!

کسی که نه تنها حاضر به دفاع از ایران در برابر قوای اشغال‌گر روس نبود، بلکه با قوای ملی ایران و کلنل هم سرجنگ داشت!

این نهایت وطن‌فروشی رضاپهلوی یا همان رضاشاه است که از خود نشان داد و نهایتاً باعث شد که کلنل پسیان و قوای ژاندارم به نیروی قزاق همدان حمله کرده و آنها را خلع سلاح کنند.

رضاخان که در جنگ رودررو جریزه هیچ نبرد شرافتمندانه‌ای نداشت و تنها تکیه‌اش به مسلسل ماگزیمش بود، مفتضحانه شکست خورد، پس از آن، کلنل پسیان راه شرافت و دفاع از میهن را به قزاق‌ها پیشنهاد کرد، اما رضاشاه مجدداً خودداری کرد تا مبدا حتی شرافت یک روز دفاع از میهن در کارنامه زندگی‌اش ثبت شود! کلنل به قزاق‌ها اندکی پول توجیبی داد تا هر که خواست بماند و از میهن در برابر قزاق‌های روسی دفاع کند و هر که نخواست به سر خانه و شهر و زندگی خودش برگردد، برخی به ژاندارم‌های میهن‌پرست پیوستند، برخی به شهر و روستای خود بازگشتند و رضاخان هم با شماری از وطن‌فروش‌ترین قزاق‌ها از همدان خارج شده و پس از دور زدن همدان، مخفیانه به قزوین رفته

و در آنجا خود را به ژنرال اشغالگر روس «نیکلای باراتف» معرفی کرده و در رکاب او به اشغال وطن، توسط روس‌ها کمک کرد!

آیا بقایای خاندان پهلوی از این ننگ می‌توانند بگریزند؟!

داستان این خیانت را در تمامی کتاب‌های تاریخی جنگ‌های همدان و جنگ‌های ایرانیان با قوای اشغالگر روس در جنگ جهانی اول می‌توانید ببینید و بخوانید و از بقایای این خاندان و شاه‌پرستان بپرسید این چه ننگی است؟! به هر حال قوای اشغالگر روس با کمک خائنانی از جمله رضاپهلوی (همان رضاشاه بعدی) پس از چندین نبرد، موفق به شکست دادن کلنل و قوای ملی ایرانیان شده و روند اشغال تهران سرعت گرفت. تنها شانس که ایرانیان در آن مقطع آوردند این بود که؛

در روسیه انقلاب شد، بلشویک‌ها تزار را سرنگون کردند و ارتش اشغالگر روس ناگزیر از بازگشت به روسیه شد. در حالی که پیش از آن، کلنل درپی عقب‌نشینی‌های مکرر از ایران خارج شده و قوایش هم نابود شده بود، کلنل به اروپا رفت تا در مقطع بعدی تاریخ دوباره به ایران باز گردد و نقش تاریخی خود را ایفا کند.

اما رضاخان چه شد؟

### رضاشاه ارباب عوض می‌کند

رضاخان با قوایش دوباره به قزوین برگشت و از ته‌مانده انبار نیروی قزاق ارتزاق کرد اما حاضر به شرکت در جنگ میهنی علیه قوای اشغالگری که از شمال و غرب وارد ایران شده بودند، نشد تا این‌که انگلستان و فرانسه برای کمک به نیروهای شکست‌خورده تزار روسیه، نیروهایی به منطقه فرستادند. نیروی انگلیسی به ایران وارد شد تا از راه ایران به قفقاز رفته و به بقایای نیروهای تزار

کمک کند، ژنرال دنسترویل و بعداً آبرونساید فرماندهی نیروهای انگلیسی در این منطقه را به عهده داشتند.

### **رضاشاه و جنایت علیه نیروهای انقلابی و میهن پرست جنگل**

در آن مقطع نیروهای انگلیسی خواهان عبور از مناطق جنگلی شمال برای کمک‌رسانی به نیروهای تزار روسیه شده بودند اما میرزا کوچک خان و مجاهدان جنگل، هم‌چنان مانع عبور اشغالگران جدید از مناطق جنگلی شده و بر مواضع ملی، مستقل و میهنی خود استوار باقی ماندند، همین باعث کینه‌ای شد تا انگلیسی‌ها رضاخان و دولت مرکزی را مامور سرکوب مجاهدان جنگل کنند. داستان آن واقعه را در تمامی کتاب‌های مربوط به آن دوره می‌توانید بخوانید، رضاشاه که آن موقع هنوز شاه نشده بود، ابتدا توسط انگلیسی‌ها و آبرونساید برای کودتا به تهران اعزام شد و پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و گرفتن لقب «سردار سپه» از پادشاه‌الدنگ قاجار (احمدشاه) نیرو بسیج کرد و سرانجام با استفاده از خیانت فرصت‌طلبانی که در نهضت جنگل بودند، میرزا و نهضت جنگل را شکست داد و نهایتاً نهضت جنگل را از پای درآورد و با قتل میرزا برگ سیاه و خائنه دیگری بر کارنامه سیاسی خود افزود.



خائن، سر بریده میرزا کوچک خان را برای رضاخان بردند.

## رضاشاه و کلنل پسیان

رضاخان مدتی بعد از سرکوب جنگل، متوجه خراسان شد، جایی که دوباره ما با کلنل محمدتقی خان پسیان روبرو می‌شویم، افسری مترقی و وطن‌پرست که پس از جنگ جهانی اول و خروج از ایران و رفتن به آلمان مجدداً به ایران بازگشته و در مقام فرمانده ژاندارمری خراسان، منشاء خدمات و اصلاحات بسیاری شده بود، اما رضاخان سردار سپه! و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر و احمدشاه قاجار همراه با تمامی توش و توان ارتجاعی و استعماری خود، دست‌به‌یکی کرده و این‌بار کلنل پسیان را به طور قطعی و نهایی شکست داده و سر او را نیز از تن جدا کردند.



سر بریده کلنل محمدتقی خان پسیان

## شاهی که حتی یک‌روز برای ایران ننگید

### بلکه برای دشمن ایران ننگید!

داستان غم‌بار این مقطع از تاریخ ایران را هم می‌توانید در کتاب‌های تاریخ آن دوره، مفصل بخوانید تا مطمئن شوید رضاشاه حتی یک روز در زندگی‌اش برای آزادی و استقلال ایران ننگیده است.

رضا شاه در تمامی دوران ۳۰ ساله انقلاب مشروطه، یک قزاق وابسته به بیگانه بود که؛

ابتدا مزدور روس‌های تزاری بود

سپس به مزدوری انگلیسی‌ها درآمد!

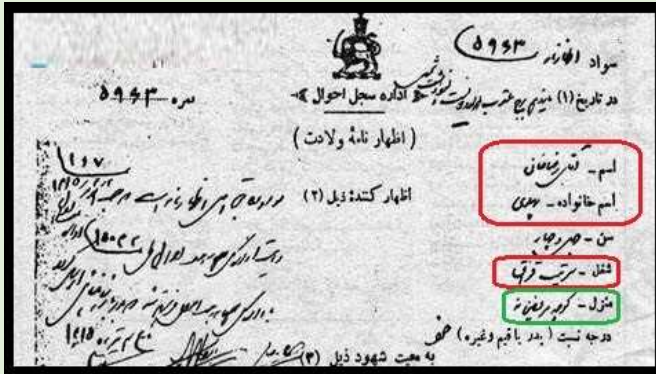
و در هنگامه‌ای که ایران و ایرانی، بود و نبودش را در پیروزی انقلاب مشروطه هزینه کرده بود، رضاپهلوی یا همان رضاشاه بعدی، در جبهه مقابل ایرانیان به مزدوری بیگانه و جنگ با هموطنان و سرداران انقلاب مشروطه مشغول بود، و چه تاسف‌بار است اگر کسی این را نداند و فریب این نیرنگ را بخورد که گویا؟! رضاشاه و خاندانش و پسرش و نوه‌اش پرچم‌داران و مدافعان انقلاب مشروطه‌اند! واقعیت آن که رضاشاه تا پایان شکست قطعی انقلاب مشروطه در سال ۱۳۰۰ و شهادت آخرین گروه از رهبران انقلاب مشروطه (کلنل پسیان، میراز کوچک و خیابانی) حتی برای یک‌روز لباس وطن‌پرستی به تن نکرد، تا روزی که در سال ۱۳۲۰ توسط اربابان انگلیسی‌اش از ایران اخراج شد.

برای اطلاع بیشتر از این واقعیت، می‌توانید نگاه کنید به کتاب مختصری به اسم «همراه با رضاشاه گام به گام در کوچه پس‌کوچه‌های تاریخ» که همین مقطع از تاریخ معاصر ایران را مورد بررسی مستند قرار داده است.

\*\*\*



# همراه بارشاه



## گام به گام در کوچه پس کوچه های تاریخ





## فهرست

توضیح پیرامون این کتاب

### فصل اول: زندگی سیاسی رضاشاه

- صورت مساله: آیا واقعا رضاشاه پدر ایران نوین است؟  
یکم) نگاهی کوتاه و ضروری به انقلاب مشروطه  
دوم) نگاهی به زندگی نامه سیاسی رضاشاه  
سوم) داستان رضاشاه در انقلاب مشروطه  
چهارم) رضاشاه هنگام اشغال ایران به دست روسها در جنگ جهانی اول چه می کرد؟  
پنجم) کمی در باره نیروی قزاق بدانیم  
ششم) نتیجه گیری

### فصل دوم: نگاهی به اقدامات رضاشاه در مدرن سازی ایران

- یکم) مرور برخی واقعیت های تاریخی  
دوم) نگاهی به اسناد مربوط به ایجاد راه آهن در ایران در کتاب های تاریخ  
نگاهی به ۱۷ سند تاریخی در باره سابقه تاریخی ساخت راه آهن در ایران  
سوم) نتیجه گیری:  
چهارم) نگاهی به داستان راه آهن در ایران از زاویه ای دیگر  
پنجم) ضرورت های ناشی از رشد سرمایه داری  
ششم) راه آهن و سرمایه داری  
هفتم) کشورهای تحت الحمایه یعنی چه؟  
هشتم) حاصل تمامی این حرف ها در ایران چه شد؟  
نهم) علت پانگرفتن صنایع مادر در ایران

## فصل سوم: تاریخ هم یک علم است

یکم) چگونه وارد مباحث تاریخی شویم؟

دوم) مقایسه ایران و رضاشاه با مصر و ترکیه و آتاترک

سوم) نگاهی ضروری به پیشینه نوسازی ایران

چهارم) نگاهی به یک نمونه تاریخی (مدرن سازی ایران توسط سپهسالار)

## فصل چهارم: نگاهی به داستان «رفاه» در دوره شاه و چرایی

## نوستالژی آن دوره

## توضیح پیرامون جزوه حاضر

چرا باید به رضاشاه بپردازیم؟ آن‌هم در شرایطی که درگیر خطرترین مبارزه همه‌جانبه با دیکتاتوری آخوندی و متحدینش هستیم.

### واقعیت آن‌که؛

تاریخ معاصر ایران در دو دیکتاتوری شاه و آخوندها به‌شکلی به‌شدت تحریف شده، منتشر شده و به‌همین شکل تحریف شده، در مدارس از ابتدایی تا دانشگاه و بیرون دانشگاه و در تمامی رسانه‌ها ترویج شده‌است.

دیکتاتوری پهلوی به علل مشخصی، تاریخ معاصر ایران را تحریف کرده تا هویت ضدمشروطه خود را بیوشاند.

دیکتاتوری آخوندها هم به علت بی‌ریشگی و نقش ضدمردمی و ضدانقلابی آخوندها در تاریخ معاصر تلاش می‌کند با تحریف گسترده تاریخ، تاریخ معاصر ایران را نمایشگاه دروغین اقدامات «انقلابی؟!» آخوندها جلوه دهد.

**نتیجه آن‌که،** در یک مقایسه ساده، خواننده این تاریخ تحریف شده، ناگزیر از یک مقایسه ساده می‌شود که؛

سرکوب و فساد اقتصادی در دیکتاتوری آخوندها به نسبت آنچه که در دیکتاتوری شاه بود، حقیقتاً بیشتر است و همین می‌تواند مبنای برخی نتیجه‌گیری‌ها بشود که دیکتاتوری سلطنتی بهتر از دیکتاتوری آخوندی است! به همین علت باید، ضمن زدودن تحریف‌ها از دامن کتاب‌ها و آموزش‌های تاریخی تأکید کرد که در همین مورد مشخص؛

یکم) باید پاسخ کاملی به پرسش مدرن کردن ایران توسط رضاشاه داد و تمامی تحریف‌های تاریخی را افشا کرد و تمامی حفره‌های پژوهشی تاریخی در این مورد را با اسنادی که چندان هم دور از دسترس نیستند، پر کرد تا جایی که اگر حقیقتاً رضاشاه بانی نوسازی ایران بوده، صادقانه به این واقعیت اعتراف کرد و اگر نیست، نشان داد چرا نیست؟ تا به این ترتیب، پژوهشگر تاریخ منطقاً قانع شود.

دوم) باید در همین بحث تاریخی، به هر کسی که در پی یافتن حقیقت تاریخی این پرسش است، یادآوری کرد که «تاریخ» هم یک علم است که باید پایه‌ها و مبانی آن را آموخت تا بتوان در باره مسائل تاریخی، شناخت صحیح به دست آورد و هنگام خواندن کتاب‌های تاریخی متفاوت و گاه متضاد، راست را از دروغ و واقعی را از غیرواقعی تشخیص داد.

به همین علت در این جزوه تلاش می‌شود چهار موضوع مرور شود؛

فصل اول (داستان زندگی سیاسی رضاشاه

فصل دوم) سازندگی‌های رضاشاه

فصل سوم ( «تاریخ» هم یک «علم» است،

در این فصل با تکیه به همین اصل، تاریخ دوره رضاشاه و انقلاب مشروطه مرور می‌شود تا بتوانیم نگاه علمی به مسائل تاریخی را در عمل مرور کنیم.

فصل چهارم (نگاهی است به داستان «رفاه» در دوره شاه و چرایی بروز نوستالژی نسبت به آن دوره.

\*\*\*

## فصل اول

# زندگی سیاسی رضاشاه

صورت مسأله: آیا واقعا رضاشاه پدر ایران نوین است؟

رضاشاه پدر ایران نوین!

این جمله‌ای بود که در کتاب‌های درسی یا روی در و دیوار مدارس ۵۰-۶۰ سال پیش نوشته شده و دیکتاتوری شاه تلاش می‌کرد آن را به هر شکلی توی کله هر کودک دانش‌آموزی فرو کند.

بچه‌ها بزرگ شدند، بزرگ‌ها پیر شدند و پیران درگذشتند و شاه و سلطنت هم در ایران سرنگون شد و به این ترتیب تاریخ مصرف یک حکمرانی عقب‌مانده موروثی بر مبنای «خون و ژن برتر» (که بر مبنای وراثت نرینه سالار از پدر به پسر بود) به پایان رسید، شیوه‌ای از حکمرانی که با «سخت‌جانی» از اعماق سیاه تاریخ پدرسالار تا قرن بیستم به درازا کشیده بود.

با سرنگونی سلطنت، برای مدتی کوتاه، کتاب‌های سانسور شده در دیکتاتوری سلطنتی وارد بازار کتاب شدند و بسیاری حقایق و ناگفته‌ها آشکار شد. اما با قدرت گرفتن دیکتاتوری آخوندها، دوباره به آرامی کتاب‌ها یکی یکی گرفتار سانسور شدند، کتاب‌های درسی هم به سرعت شروع به تغییر کردند و بسیاری از دستاوردهای مسلم علمی و تاریخی بشر از کتاب‌های درسی رسمی محو

شدند تا جایی که دسترسی به برخی حقایق و حتی اصول مسلم علمی در برخی رشته‌ها در بیرون از مدارس هم سخت شد.

به عنوان نمونه نظریه تکاملی داروین در زیست‌شناسی گرچه تکامل بسیاری کرده و اصل پیوستگی و تطور انواع گیاهی و جانوری در علم زیست‌شناسی و منشاء واحد گونه‌های مختلف گیاهی یا جانوری اکنون به یک «واقعیت علمی» تبدیل شده است. ولی همین اصل مسلم علمی در کتاب‌های درسی رسمی آموزش و پرورش آخوندی جایش خالی است!

مشابه همین وضعیت و البته با گستره و عمقی بسیار بیشتر در علوم انسانی و تاریخی وجود دارد به شکلی که؛ آنچه که به اسم تاریخ ایران در کتاب‌های درسی به خورد دانش‌آموزان داده می‌شود، اساساً دروغ و جعل و تحریف است، تا جایی که شیخ فاسد و مرتجعی مانند شیخ فضل‌الله نوری، شهید مشروطه نامیده می‌شود! و در اوج دجالگری آخوندی، ستارخان سردار ملی ایران هم می‌شود یک تفنگچی حزب‌اللهی دوآتشه!!! همچنان که میرزا کوچک‌خان رهبر انقلابی پیشروی ایرانی که شهرتی جهانی دارد هم می‌شود یک طلبه که برای برپایی حکومت ارتجاعی آخوندی قیام کرده بود!!!

به این ترتیب ما اکنون با وضعیتی روبرو هستیم که نسلی از ما، در یک دوره ۴۰ ساله دیکتاتوری موسوم به سلطنت مطلقه آخوندی (یا به قول خمینی سلطنت مطلقه فقیه)، از تاریخ و گذشته مبارزاتی میهن خود منقطع شده است و در میان فریب‌کاری‌های سیاسی آخوندهای حاکم و جلوه‌گری‌های بورژوازی تلویزیون‌های شاه‌پرستان و استعمار، بیش از پیش مورد تهاجم استعمار و ارتجاع واقع شده است. این فریب‌کاری هنگامی ضریب می‌خورد که نسل جوان امروز در برابر بمباران‌های تبلیغاتی رسانه‌های فارسی‌زبان بورژوازی و عوامل ایرانی

آنها، با دیدن چند تصویر دست‌چین شده از دوره شاه، تصویری سراپا دروغین از گذشته میهنش پیدا می‌کند.

این جزوه تلاش می‌کند برخی واقعیت‌های ضروری در این مورد را در اختیار جویندگان حقیقت که در فضای آموزش رسمی یا حتی شبکه‌های اجتماعی با این مشکل روبرو هستند، قرار دهد.

با این مقدمه در گام اول می‌رویم سراغ رضاشاه؛

اما از آنجا که سوژه داستان ما (یعنی رضاشاه) در مقطع «انقلاب مشروطه» قرار دارد، در نتیجه پیشاپیش باید اندکی در باره انقلاب مشروطه در کلی‌ترین شکلش بدانیم،

در نتیجه در این فصل،

یکم) نگاهی می‌کنیم به انقلاب مشروطه

دوم) نگاهی می‌کنیم به زندگی‌نامه سیاسی رضاشاه

سوم) نگاه می‌کنیم به خرافه مدرن کردن ایران توسط رضاشاه

\*\*\*

### یکم) نگاهی بسیار کوتاه و ضروری به انقلاب مشروطه

انقلاب کبیر فرانسه مقدمه تحولی بزرگ در جهان شد؛ خروج قطعی از نظم کهن فئودالی.

در ابعادی کوچک‌تر و با تاخیر نسبتاً زیاد، همین نقش را انقلاب مشروطه ایران در آسیا داشت؛

چرا که به گواهی تاریخ، انقلاب مشروطیت ایران که در مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی (آگوست ۱۹۰۶) به پیروزی مقطعی رسید، پیشگام انقلاب‌های دنیای پسافئودالی در آسیا و خاورمیانه شد،



به این ترتیب که؛

سقوط فئودالیسم در چین ۶سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۲ کلید خورد.

انقلاب دموکراتیک روسیه در فوریه ۱۹۱۷ پیروز شد.

و انقلاب ترکها و سقوط نظم کهن عثمانی در سال ۱۹۲۳ بوقوع پیوست.

در باره ایران باید گفت: ایران در فاصله سال‌های ۱۲۶۹ تا ۱۳۰۰ خورشیدی به

مدت تقریباً ۳۰ سال در کانون یک تحول بزرگ تاریخی و اجتماعی بوده

است.

تحولی که عمدتاً به دوران انقلاب مشروطه شناخته می‌شود. یعنی اولین انقلاب

ملی - دموکراتیک جهان در ابتدای قرن بیستم.

انقلابی که گرچه نهایتاً شکست خورد اما آن‌چنان تاثیری بر زندگی مردم و

جامعه ایران گذاشت که مبدا تاریخ معاصر ایران شد.

انقلابی که فراتر از ایران، بر تحولات اجتماعی دیگر ملل آسیا هم تاثیری جدی

نهاد.

خروج بر نظم کهن فئودالی در آسیا، ابتدا از ایران آغاز شد، سپس به دیگر

کشورها سرایت کرد.

آن دوره انقلابی، با شورش پیروزمند مردم برضد قرارداد رژی و امتیاز تنباکو در

زمان ناصرالدین شاه آغاز شده بود

و پس از یک‌دوره فروکش کردن جنبش، انقلاب با مطالبات تاریخی مردم برای

ایجاد عدالت‌خانه و کاستن از اختیارات مطلقه شاه دوباره اوج گرفت.

مظفردالدین شاه ۱۰سال از تن دادن به خواسته های عادلانه مردم ایران

خودداری کرد و سرانجام در سال ۱۲۸۵ ناگزیر فرمان مشروطیت را امضا کرد

و اندکی بعد درگذشت.

از سال ۱۲۸۵ تا سه سال بعد پسرش محمدعلی شاه با انقلاب مشروطه جنگید و شکست خورد و سرانجام در سال ۱۲۸۷ به دست مردم از ایران اخراج شد. پس از او فرزندش احمدشاه ۱۷ سال بر تخت نشست و دست استعمار با استفاده از فساد و بی کفایتی حاکمیت و عوامل خیانتکار و خود فروخته داخلی، در پاییز ۱۳۰۴ یک قزاق کودتاچی به اسم رضاخان را در یک روند پر از ننگ و جنایت جایگزین وی کرد،

در حالی که از سال ۱۲۹۹ به بعد هم عمدتا همان رضاخان همه کاره مملکت محسوب می شد.

در واقع مردم ایران در یک دوره تقریباً ۳۰ ساله، جنگیدند:

برای دادگستری مستقل و مدرن

برای عدالت اجتماعی،

برای پیشرفت اجتماعی

و مهم تر از همه برای حاکمیت مردمی و شرکت مردم در رهبری سیاسی جامعه. مطالباتی که البته بدون محقق شدن، در دستور کار نسل بعدی مردم و انقلابیون ایرانی قرار گرفت.

طبعا هرانقلابی فراز و فرودهای خاص خود را دارد:

اما اینکه چگونه انقلابی به آن عظمت نهایتاً به دیکتاتوری یک قزاق بی سرو پا ختم شد بحثی است که در این گزارش به برخی گوشه های برجسته اش اشاره خواهد شد.

**دوم) نگاهی به چند مقطع مهم از زندگی سیاسی رضاشاه در انقلاب مشروطه**

بقایای خانواده پهلوی با تکیه به تقریباً یک قرن تحریف تاریخ ایران توسط شاه و شیخ، تلاش می‌کنند خود را وارث انقلاب مشروطه و بانی ایران نوین جا بزنند، آنها فقط ادعای نوسازی ایران را ندارند، آنها مدعی‌اند که رضاشاه نماینده انقلاب مشروطه ایران بوده و پسرش و اکنون هم نوه‌اش (بچه شاه) وارث انقلاب مشروطه هستند. بقایای شارلاتان خاندان پهلوی چه در گفتگوهای تبلیغاتی و چه در نام‌گذاری تشکلهای سیاسی (پوشالی) خودشان و چه در تبلیغاتی که در سایت‌های رسمی‌شان به اسم «دانش‌سرای مشروطه یا وبگاه پهلوی و ...» دارند، این دروغ شگفت‌انگیز را آن‌چنان تکرار کرده و تکرار می‌کنند که گویا خودشان هم باورشان شده این خانواده فاسد و ضدانقلابی، وارث انقلاب مشروطه هستند!

در حالی که این، رذیلانه‌ترین دروغ تاریخی‌ای است که فقط یک شارلاتان به تمام‌معنی می‌تواند روی قبر خونین رهبران انقلاب مشروطه بایستد و بگوید رضاشاه وارث انقلاب مشروطه است.

دروغی از این مفتح‌تر در تمام تاریخ ایران نمی‌توان یافت!

در این مورد باید گفت:

در تمامی دورانی که انقلاب مشروطه ایران در جریان بود، و در تمامی دوره‌ای که ایران با تمامی فرزندان و رهبرانش به‌پاخاسته بود تا در جنگی سرنوشت‌ساز با دربار سلطنتی و استعمار و ارتجاع مذهبی هم‌پیمان با دربار، ایران را از قعر جهنم قرون وسطی به عصر جدید رهنمون کند، رضاخان در صف دشمن مردم، یعنی در صف دربار و استعمار با تمام توانش با مردم و مشروطه‌طلبان می‌جنگید!

با ستارخان و باقرخان و مجاهدان تبریز جنگ کرد!

با میرزا کوچک‌خان و مجاهدانش جنگ کرد!

با کلنل محمدتقی خان پسیان و نیروهایش جنگ کرد!

بسیاری را کشت یا از دور خارج کرد تا دیکتاتوری سلطنتی وابسته به بیگانه، هم‌چنان ایران را در چنگال خودش نگه‌دارد. در یک کلام؛  
-رضاشاه یک قزاق بسیار کم‌سواد در نیروی قزاق بود.  
-نیروی قزاق یک واحد ارتش روسیه تزاری در ایران بود و تماماً ضدایرانی و ضدمشروطه بود.  
-همین نیروی قزاق بود که مجلس اول مشروطه را به‌دستور کلنل لیاخف، سرکرده روسی قزاق‌های تهران به توپ بست! و شماری از سران مشروطه را کشت!  
-نیروی قزاق مستقر در ایران که رضاخان هم یک سرباز و بعداً یک افسر آن شد، در جریان جنگ جهانی اول، به کمک نیروی قزاق اشغالگر ایران رفت و رضاخان هم در آن جنگ، مزدور ارتش اشغالگر روسیه تزاری به فرماندهی ژنرال باراتف بود. در حالی که در همان مقطع تاریخی، ایرانیان باید هم با اشغالگر خارجی می‌جنگیدند و هم با مزدوران داخلی آنها یعنی قزاق‌هایی مثل رضاخان و دیگر اوباش همراه او.

این ژنرال نیکلای باراتف روسی است. ژنرال قزاقی که فرمانده ارتش روسیه تزاری هنگام اشغال ایران در جنگ جهانی اول بود. رضاخان در جریان جنگ جهانی اول به جای دفاع از ایران و جنگ با قوای اشغالگر روس، خودش را به باراتف معرفی کرد و همراه او، با نیروهای ملی ایران جنگید! واقعیت شرم‌آوری که خاندان پهلوی و مورخین قلم‌به‌مزدشان آن را پنهان می‌کنند!



ژنرال قزاق نیکلای باراتف روسی

رضاخان نماینده دشمنان انقلاب مشروطه و مزدور نیروی اشغال‌گر خارجی در تاریخ ایران بود.



با چنین مقدمه‌ای حالا رضاخان را در کوچه پس‌کوچه‌های تاریخ دنبال کنیم  
ببینیم سر از کجا در می‌آوریم؟

## سوم) داستان رضاشاه در دوره انقلاب مشروطه

رضاخان به نوشته پسرش در صفحه ۵۷ کتاب «ماموریت برای وطنم» از ۱۴ سالگی به خدمت نیروی قزاق در آمد. او در جریان انقلاب مشروطه، هم‌چنان یک قزاق بود که برای حفظ دیکتاتوری محمدعلی‌شاه با مشروطه‌خواهان جنگ می‌کرد.

-رضاخان از جمله قزاق‌هایی بود که به فرمان محمدعلی‌شاه و کلنل بدنام قزاق (لیاخف روسی) با انقلابیون مشروطه و حتی با ستارخان سردار ملی ایرانیان که محبوبیت جهانی هم داشت، می‌جنگید.

کسانی که علاقه دارند در این مورد بیشتر بدانند، می‌توانند به این کتاب‌ها نگاه کنند:

تاریخ مشروطه کسروی صفحه ۸۲۵

«رضاشاه از تولد تا سلطنت» صفحه ۱۲۶

«عین‌الدوله و رژیم مشروطه» مهدی داوودی فصل ششم صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸

<p style="text-align: center;">۴۷۵</p> <p style="text-align: center;">تاریخ مشروطه ایران</p> <p>دانشگودایی ، نامیده شود نوب کتبه‌ها .  چهره گریه‌های بی‌سختان او را بنام گریه‌نامه، خوا خوانان بودند او را . بین الدوله  برای برپایی نهادند و با او امید بیشتر می‌یستند . آزاد بخوانان نیز او را به عنوان ترانه‌ها پیش  از همه پرودا نام می‌کردند .  از روزیکه این پسر بدور رسید همین‌الفول تیز گفتگویی آتش و نیکوگویی را با  کرد ، او نیز جنتی کرد و آوازی شنید و چنانکه گفته‌اند این زمان سیاه انوشی پسر  از گریخته و فرزانده و انضاز بسیار از تهران رسیده بود . در همان روزها در اجتماع  باز با مولان و سرانان قره داغ با او پیوست .  پهلوان دوباره گرد آید گرفته شد . و ایمن هنگام تنها راه ملقا برود تهر  باز می‌بود که از آن راه قنده و شکر و خند ، و گلشن نیرفتند و فتنه می‌آمد . در آن سه  ماه سواربار در شهر فراوان گردیده نان را هرمن خشد عیاش می‌فرودند ، و آن چوین  و در سه روز ، و فراموش بسته‌گرید گندم گران و گنایا گردید . و آن در باغ‌ها بسیار  گسود شد . نیز دیگر شیوه‌ها گران و گنایا شد . روی مسووفه از هر پایه سختی  بارگشت .  بابه دانست صحنه ظهور را چون معلی را بر انداخته تیریز را کوچک میدهند .  و این بود چاره آری از اشراج خام و بر حیدران و ملایان الهامیه میخواست . ولی سپس  که دانسته شد که سوار سوز گنگران آن میباید سپه‌دار را فرستاد ، و بین الدوله فدا را آورد .  و با اینکه از این پیش فرستاد این بود چنانکه آن‌ها گنایا پورده این بازیچه‌ها را  بزرگتری بر خاند . چنانکه در پیوسته بسته قرائی در فرستاده شد سر آن پادشاه  سوار ، و سوار روانه گردانید و جای میباید پهلوان از شد الدوله را بر خدای و سرداری  بر گردانید روانه شود . از سوی دیگر سپه‌داران را روانه گردانید که سپاهیان همراه و  چاره‌وری و کرمستان و آن میباید چنانکه بسیار بیشتر از پیش شده بود . در تیریز شاه سپاهیان  این بود این زمان بیرون رفتن ، بسیار بیشتر از پیش شده بود . در تیریز شاه سپاهیان  موتی در این بار ماه می و پنج هزاره چوین را گرفته میداد .  شجاع خام و بر حیدران که از پول و قرضه در شکی می‌بودند . این دستها  از پول گشای عادلانه ، از قرضه‌ها بود . در چهارمین سال می‌بودند . و سوا فتنه‌ها  و فتنه‌ها می‌گفتند که مقصد آن شاه ، در چهار سال پیش در آخرین سفر خود با پیوسته  باقره‌ها می‌فرستادند ، این زمان تهران می‌رسید و معتمدان می‌دانستند که  آخرین بیرون داد را کارخانه‌های فتنه‌ها می‌کردند . در آخرین نام می‌نویسند و شاعله‌ها  آخرین بیرون داد را کارخانه‌های فتنه‌ها می‌کردند . در آخرین نام می‌نویسند و شاعله‌ها  چونشان از این فتنه‌ها ، یا پنج نفرند می‌دانستند . و در حال و فتنه‌ها می‌گفتند دیگر دیده  نشد . از آن سوی دست‌های قرائی چند دست تیریز (سپاهیان) می‌دانستند که آنها را نیز از</p>	<p style="text-align: center;">۴۷۶</p> <p style="text-align: center;">تاریخ مشروطه ایران</p> <p>فرمانده خرمه بوده ، و گویا نخست بار می‌بود که در ایران خدمت تیریزگر می‌رفت .  از چیزهای نیشینی آنکه فرمانده این خدمت تیریزا رتبا خان سواد کوش می‌بود .  که <u>سپه پهلوان</u>  <u>ایران رسد و سخنان</u>  <u>پهلوی را بشناید گزاشت</u>  و خود بیست سال سابقه  توانایی و کارهای بسیار  فرمانروایی کرد .  اینها آوازی های  دولت‌بان می‌بود . از  ایستاد آزاد بخوانان  چنانکه گفته‌اند این‌ها آنکه  در آغاز جنگ می‌بودند  سپه‌دار تیریز و سپه‌دار  گردید از هر بار به  استواری افزوده بودند .  بسی از هم زمان  میگناه گنایا و این  گردانیدن رویی که  چون مستعانی به بیرون  فرستاده شد و شمای خوبی و مرند را گنایا ، باره‌گر پهلوانان افزوده . زیرا مستعانی  از دولت‌بانان بهتر آمده فتنه‌گر که بجایمان پیوستند . از آن سوی در همین روزها که  سخن میراثیو یک‌صد نفری که «گنایا» داشتند ، به پیروی از «گنایا» می‌خواستند  و مکررات و روس از فتنه‌گر فرستاده بود سپه‌داران تیریز را به تیریز رسیده .  در این هنگام خود «تورج» تیریز و سپه‌داران بود . گنایا از جنبش‌هایی که در  تیریز دیگر شهرهای آذربایجان پدید می‌آید . در فتنه‌ها در میان ایرانیان و معتمدان که  از گریه‌ها و در میان می‌دانند ، تالی پیدا شده و در همین روزها بود که با مزار سلطنت  و دیگران گنایا می‌گردند و پادشاه تیریز گنایا را می‌نگارند . نیز در همین روزها بود  که در اسپهان جنبش پیدا شده و معتمدان سلطنت و پهلوانان بان شهر دست یافته بودند .  پداسند که اینها گنایا از هر چیزی با استواری و جاهای تیریزان می‌افزود .  در باره فتنه‌ها و افزای جنگ نیز در چند ماه پیش فتنه‌ها در پنج‌هزار نفران شده بود .</p>
--	--



ب ۹۵

تاریخ مشروطه احمد کسروی صفحه ۸۲۵

البته رضاخان آن موقع خیلی کوچک تر از آن بود که شخصا جلوی ستارخان و باقرخان و دیگر رهبران انقلاب مشروطه، «عدد»ی باشد، چون یک قزاق بود که لیاخف او را به عنوان مسلسل چی در لشکر عین الدوله جا داده بود. لشکر عین الدوله را محمدعلیشاه قاجار برای سرکوب مشروطه خواهان آذربایجان به محاصره تبریز و درهم شکستن آخرین سنگر جنبش مشروطه فرستاده بود. اما قضیه برعکس شد و در جریان محاصره تبریز توسط عین الدوله، سرانجام این ستارخان و مجاهدان مشروطه بودند که پیروز شدند، لشکر شاه شکست خورد و همراه با مسلسل چی اش رضا «شصت تیر» دست از پا درازتر به تهران برگشت و جز ننگ و بدنامی جنگ کردن با ستارخان سردار ملی ایران، چیزی برای شان باقی نماند.

(کسانی که می خواهند از شرکت خائنانه رضاخان در محاصره تبریز و جنگ با مجاهدین تبریز و سردار ملی ستارخان بیشتر بدانند، می توانند به کتابهایی که در بالا معرفی شد، نگاه کنند.)



بین این اسلحه‌ها مقداری تفنگ‌های «لوبل» فرانسوی بود که در تبریز به نام سه‌تیر مشهور بود و آخرین اسلحه ساخت فرانسه محسوب می‌شد. قسمتی هم نوعی دیگر تفنگ به نام پنج‌تیر بود که جانشین «ورندل» و تفنگ‌های قدیم شده بود. علاوه بر آن تفنگ‌ها، تعدادی هم شصت‌تیر (مسلسل) خریده و به قزاقخانه داده بودند. احمد کسروی می‌نویسد: «از چیزهای شنیدنی آن‌که فرمانده این شصت‌تیرها رضاخان سوادکوهی بود.»<sup>۹</sup> شب شانزدهم آذر ۱۲۸۷ مجاهدین به سپاهی که عین الدوله در باسمنج – در دو فرسخی تبریز – گردآورده بود شبیخون زدند و جنگ سختی در گرفت و میربنجه کاظم آقا در اثنای زد و خوردها هدف تیر قرار گرفت و کشته شد.

### چگونگی کشته شدن کاظم آقا

اسماعیل امیرخیزی که در وقایع آذربایجان و جنگ‌های تبریز همیشه همراه ستارخان بوده است، در کتاب خود می‌نویسد: «رشیدالملک به خود بنده می‌گفت که شب ۱۳ ذیقعد من در اردوی عین الدوله در باسمنج بودم. چون صدای تفنگ از هر جا بلند شد و جنگ شدت گرفت، من به اتفاق کاظم آقا بیرون آمدم و دست به هم داده بودیم؛ ناگاه تیری به سرش خورد و در همان لحظه بمرد و باز می‌گفت که اگر مجاهدین تبریز یک ساعت بیشتر مقاومت می‌کردند، رشته انتظام اردو به کلی از هم گسیخته می‌شد.»

یکی از دلایل عقب‌نشینی مجاهدان تبریز شدت کار مسلسل قزاقخانه بود که فرماندهی آن را نایب اول رضاخان به عهده داشت. پس از اتمام جنگ و عقب‌نشینی تبریزیان رضاخان به دستور عین الدوله به درجه سلطان دومی ارتقا یافت.

گرچه رضاخان فرزند کاظم آقا نبود، ولی کاظم آقا بیشتر از یک پدر به گردن رضاخان حق داشت. رضا مانند فرزندی، خوب و کارمندی باوفا رئیس خود کاظم آقا را از جبهه بیرون برد، بر مرگ او گریه کرد و با اجازه عین الدوله مرخصی گرفت و جنازه میربنج را به قم برد و به خاک سپرد.<sup>۱۰</sup>

کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» نوشته رضا نیازمند

اما این نکته را باید گفت و تاکید کرد که؛ رضاخان فقط با ستارخان سردار ملی ایران نجنگید،

رضاخان همراه با لشکر بدنام عین‌الدوله پس از شکست از ستارخان، به تهران برگشت و در تهران در مشاغل مختلف قزاقی و نگهبانی سفارت آلمان و اصطبل‌داری سفارت هلند خدمت کرد تا روزی که مشروطه‌خواهان صبرشان از دست جنایت‌های شاه لبریز شد و برای سرنگونی محمدعلی‌شاه مستبد و آدم‌کش قاجار به تهران حمله کرده و با آزاد کردن تهران، شاه را سرنگون کردند. -در جریان جنگ تهران، بازم رضاخان در صف مشروطه‌خواهان نبود، بلکه در صف قزاق‌های دشمن مشروطه، از محمدعلی‌شاه قاجار، قاتل صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین و دیگر پیشگامان مشروطه دفاع می‌کرد.

۱۲۸ □ رضاشاه از تولد تا سلطنت

فرماندهی بیرم خان به تصرف کرج می‌بادرت کند.  
گروه در تواریخ، حضور رضاخان در بین قزاقان جبهه کرج نوشته نشده است، ولی قرائن نشان می‌دهد که فرمانده مسلسل که در جبهه کرج جنگ می‌کرده رضاخان بوده است که تازه از تبریز مراجعت کرده بود.  
این جنگ چند روز بیشتر طول نکشید و با یورش حلیول به پایتخت پایان یافت.

یورش برای تصرف تهران

بالاخره یورش شروع شد. بیرم خان یا مردانش از راه کوهستان و موسی خان از طریق جلگه، قزاق‌ها را دور زده از پشت سر آنان را مورد تعرض قرار دادند. اسم‌الله خان سرتیپ به باغستان کرج و میرزا علی خان سرتیپ پیشاپیش جبهه حمله‌ور شدند. حاج میرزا حسن قزوینی و شیخ الاسلام از طرف راست و عمیدالسلطان به جناح چپ حمله بردند.  
سربازان و قزاقان دولتی چندین بار دسته‌جمعی آتش کردند ولی حمله ملیون شدید بود. قزاقان عقب نشستند، به طرف شاه‌آباد رفتند. جنگ از ساعت هفت شب تا هشت روز بعد ادامه داشت. ملیون سه توپ هفت سانتیمتری داشتند که یکی را به گروه موسی خان و یکی را به گروه بیرم خان

کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» نوشته رضا نیازمند

پس از آزاد شدن تهران توسط انقلابیون و برقراری مجدد مشروطه، رضاخان تا چندسالی در یگان‌های مختلف نیروی قزاق خدمت می‌کرد تا روزی که آتش جنگ جهانی اول به ایران هم رسید (جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی) و ارتش قزاق روسیه از شمال برای اشغال ایران، وارد سرزمین‌مان شد.

- در آن مقطع متاسفانه دیگر ستارخان به تیر دشمنان مشروطه و زخم ناشی از آن، چشم برجهان فرو بسته بود و انقلاب ایران که به دست او باش سیاسی و میوه‌چین‌های انقلاب و فرصت‌طلبان نابکار افتاده بود و روزهای تیره و تاری را سپری می‌کرد.

- در چنان هنگامه خونینی قزاق‌های روس که اقدام به اشغال ایران کرده بودند، ابتدا خواستند از مسیر انزلی و رشت مستقیماً به تهران رفته و پایتخت را اشغال کنند، اما میرزا کوچک خان جنگلی راه را بر ارتش اشغالگر روس بست و آنها که توان جنگیدن در مناطق جنگلی با مجاهدان میرزا را نداشتند، ناگزیر به سمت قزوین رفتند تا از مسیر قزوین به تهران وارد شوند.

- در آن روزهای سیاه که ایران «تکه‌تکه» در حال اشغال شدن توسط نیروهای اشغال‌گر بود، برخی عناصر ملی تلاش کردند احمدشاه را قانع کنند که پایتخت را به اصفهان منتقل کرده و خودش هم به اصفهان برود تا حتی در صورت سقوط تهران، دولت ایران به یک دولت دست‌نشانده تبدیل نشود، البته احمدشاه جریزه دل‌کندن از زندگی در کاخ و حرمرای خود را نداشت و این پیشنهاد را نپذیرفت و در تهران ماند و شماری از سیاستمداران خوشنام با تشکیل یک دولت موقت ملی، از تهران خارج شدند و در واکنش به پیش‌روی نیروهای اشغال‌گر، گام به گام به قم و اراک عقب‌نشسته و نهایتاً سر از همدان در آوردند.

چهارم) رضاخان هنگام اشغال ایران به دست روس‌ها در جنگ جهانی

اول چه می‌کرد؟

خب در تمامی آن روزهای سیاه که ارتش وحشی قزاق در تبریز خون به پا کرده و بسیاری از رهبران انقلاب مشروطه را اعدام کرده و تلاش می‌کرد وارد تهران شود،

و در شرایطی که کوچک‌خان در شمال، در برابر ارتش اشغال‌گر قزاق‌های روسی خط بسته و از میهن دفاع می‌کرد،

از بقایای خانواده پهلوی و اوباش شاه‌پرست بیرسید در آن مقطع، رضاخان کجا بود و چکار می‌کرد؟

آیا در حال دفاع از تهران بود؟

آیا در حال کمک به ارتش شمال و جنگلی‌ها برای ایستادگی بیشتر در برابر نیروهای اشغال‌گر روس بود؟

آیا در حال کمک به نیروهای ملی و دولت موقت ملی بود؟

آیا در گوشه‌ای نشسته و صرفاً تماشاچی بی‌خاصیت صحنه بود؟

ای کاش که واقعا تماشاچی بود!

اما نه! هیچ‌کدام!!

رضاخان با درجه سرهنگی فرمانده نیروی قزاق همدان و گوش‌به‌فرمان ارتش اشغال‌گر روس بود!

این، یکی از ننگین‌ترین صفحات سیاه زندگی رضاخان است که خانواده‌اش و شاه‌پرستان آن را پنهان می‌کنند و آخوندها هم به نحو شگفتی‌انگیزی آن را پوشیده نگه می‌دارند! بیا بید کمی این نقطه سیاه را بیشتر بکاویم.

-همان موقع در همدان یک یکان از نیروهای ژاندارم ملی ایران هم مستقر بود که فرمانده‌اش کلنل محمدتقی‌خان پسیان افسر برجسته و میهن‌پرست ایرانی

بود که به دفاع از ایران در برابر قوای اشغال‌گر روس خط بسته بود. کلنل آن گونه که در کتاب‌های تاریخ نوشته‌اند به نیروی قزاق مستقر در همدان و همین رضاخان نابکار بی‌وطن پیشنهاد کرد که با یک‌دیگر متحد شده و متفقا در برابر نیروی اشغال‌گر روس به دفاع از ایران برخیزند.

خب فکر می‌کنید رضاخان قزاق چه کرد؟

قبول نکرد! چون یک قزاق بود و به ارتش قزاق روسیه وفادار بود نه به ایران و استقلال ایران!

به همین روشنی!

-و سرانجام پس از مدتی مذاکره و پیغام و پیغام، کلنل محمدتقی خان پسپان ناگزیر به نیروی قزاق مستقر در همدان که سرکرده‌اش رضاخان بود حمله کرد و با اینکه نیروهایش کمتر از نیروی قزاق رضاخان بود و تجهیزاتش هم کمتر از آن‌ها بود، اما با تکیه به غیرت میهنی، جانانه جنگیدند و نیروی قزاق رضاخان را شکست دادند.

کسانی که علاقه دارند در این مورد بیشتر بدانند، می‌توانند به این کتاب‌ها نگاه کنند:

تاریخ احزاب سیاسی ایران نوشته محمدتقی بهار (ملک‌الشعراى بهار) صفحه ۷۳  
«رضاشاه از تولد تا سلطنت» رضا نیازمند صفحه ۲۰۰

داشته است و خود ایشان می‌گفتند که: «من در حدود جام يك اطاق برای خودم ساختم که هنوز هم آن اطاق کاه گلی بر سر باست».

چندی در شهر مشهد در ردیف قزاقهای مستحفظ بانک استقرای فرار داشته است، که احياناً موجب شکایت تجار و مردم بازار نیز میشدند و من خود روزی در نزد والی خراسان بودم که جمعی تجار آمده بودند و از گردنکشی قزاقهای مستحفظ بانک و تعرضات ایشان ب مردم شکوه داشتند!

در اوقات جنگ بین الملل و اوان مهاجرت، رضا خان را در همدان جزء دسته تیراندازان همدان میدنیم که مصلاهی همدان را در دست دارند، و با هائور محمد قلی خان صاحب منصب زاندارم در ۱۴ محرم ۱۳۳۴ در جنگ است و از آنجا شکست خورده بمرکز می‌آید و در مرکز کودتائی میکند و این وقتی بود که سرهنگ رضاخان فرمانده گردان پیاده آتریاد همدان بود و بعد از آن در نتیجه این کودتا رئیس فوج تیراندازان همدان گردید، سندی بدست دارم که مربوط است باوقاتی که رضاخان فرمانده فوج تیرانداز همدان بوده و یکی از صاحب منصبان راپورتی بمشارالیه میدهد و رئیس فوج جوانی بامداد بطور چلیا در پشت راپورت بخط خود مینویسد، این راپورت و جراب عیناً موجود است و سندی است که از آن مسائلی مستفاد میشود و مدرک قابل توجهی است:

#### اینست راپورت:

راپورت نمرة ۶۵ ظهر پنجشنبه ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸.

#### از قصر قاجار:

حضور مبارک فرمانده فوج تیرانداز همدان دام اقباله.

- حسب الحکم حضرت عالی در قصر حاضر شدم فوق العاده نیاروان را دادم بی و چهار نفر قزاقهای،
  - آتریادگیلان، پنجاه و یک نفر از این قزاقان مأمور قروین هستند، با ابوالحسنخان معین نایب - آقای نقی،
  - خان فرمانده ایشان میگویند که مهر خودشان را بصورت فوق العاده زده پولرا در یافت دارند - چون،
  - بنده از حضرتعالی اجازه ندارم هنوز نداده و منتظر حکم هستم چه میفرمائید - الساعة حرکت کرده میروم،
  - نیاروان - در مراجعت بقصر حکم حضرتعالی را در یافت بشنایم، هر نوع فرمائید اطاعت میشود.
- فرمانده باطلیان دوم یاور (ح)

#### جواب بخط خود فرمانده فوج:

آقای ح .. یاور - قزاقهای که معمور قزوین هستند هم اسم آنها را میکنند پیدا کرد و مهر.

بازهم آن گونه که در کتاب‌های تاریخ همان روزگار ثبت شده، کلنل پسیان پس از شکست دادن قزاق‌های خائن و خلع سلاح آنها، به آنها پیشنهاد کرد که؛ یا به صفوف ارتش ملی ایران برای دفاع از میهن در برابر ارتش اشغال‌گر قزاق روس بیوندند.

یا هرکدام هزینه بازگشت به شهر و دیار خود را از نیروی ژاندارم ملی ایران گرفته و بیش از این به مردم و میهن‌شان خیانت نکنند.

۲۰۰ رضاشاه از تولد تا سلطنت

پرووی دفاع از همدان مهم‌تر بود. از این رو، به‌زودی مأمور شد که به همدان مراجعت کند و از آن شهر در مقابل حمله آلمانی‌ها و ژاندارم‌ها دفاع نماید. (این اوضاع مصادف است با هنگامی که عده‌ای از مرزبانان ایرانی و نمایندگان دوره سوم به گورمانشاه رفته با کمک آلمان‌ها دولتی به‌نام کمیته مهاجرت تشکیل داده بودند.)

#### شکست رضاشاهان در جنگ مصلا

روز ۲۸ آبان ۱۲۹۴ (۱۶ محرم ۱۳۳۲) مازور (پاور) محمدتقی خان پسیان که همراه با تعدادی از افسران ژاندارم دلاطلبانه به ارتش کمیته دفاع ملی وابسته به مهاجرین پیوسته بود؛ با نیروی کوچکی از ژاندارم‌ها و عده‌ای مجاهد دلاطلب به محل استقرار نیروی قزاق دولتی در دایه مصلا در همدان حمله کرد. محمدتقی خان پسیان انرژی برجسته و تربیت شده مدرسه ژاندارمری بود. او در ۱۲۹۱ خورشیدی درجه سلطانی گرفت و در همدان مشغول خدمت شد و به همین دلیل به اوضاع شهر همدان کاملاً وارد بود و وضع تپه مصلا را که مشرف به شهر و مسلط به اطراف خود بود کاملاً می‌دانست.

فکته محمدتقی خان شیخون زود به قزاق‌های مصلا بود. چون در روز به خاطر تسلط قزاق‌ها شکست آنها میسر نبود هنگامی که نیمه شب شد و قزاق‌ها خواب بودند محمدتقی خان شیخون زود و قزاقان که سینه‌ها نظر بودند چنان خائف‌انگیز شدند که ناچار از مصلا پایین آمده عده‌ای به ژاندارم‌ها پیوستند و عده‌ای فرار کردند و بقیه تربیت همدان به دست مارتون (حکومت مهاجرین) افتاد که از طرف آلمان‌ها حمایت می‌شدند.

پس از تصرف همدان به دست میلیون‌گسول‌های روس و انگلیس از آنجا هم فرار کرده به فروزن رفتند و بانک انگلیس در همدان به تصرف میلیون درآمد. در این جنگ رضاشاهان شکست خوردند. او شکست مصلا را از بی‌لباقی

افسران روس می‌دانست.<sup>۲</sup>

کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» نوشته رضا نیازمند

خب نتیجه چه شد؟ برخی از قزاق‌ها شرمنده شده، پولی گرفته و به شهر خود برگشتند،

### اما رضاخان چه کرد؟

-رضاخان با کوله‌ای آکنده از خیانت و وطن‌فروشی از همدان خارج شد و به طرف قزوین رفت.

چرا قزوین؟ چون می‌دانست که نیروهای ارتش قزاق روسیه به قزوین رسیده‌اند! رضاخان رفت و به ارتش اشغالگر روس پیوست! خودش را به ژنرال قزاق روس، نیکلای باراتف معرفی کرد و با گرفتن نیرو و تجهیزات به طرف همدان برگشت و پس از چند جنگی که همراه با نیروهای اشغالگر روس علیه نیروهای ژاندارم ملی ایران و کلنل پسیان کرد سرانجام ارتش قزاق روسیه بود که با کمک خائن، کلنل و نیروهای ملی ایران را شکست داد و همدان را اشغال کردند.

-کلنل پسیان البته گام به گام از ایران دفاع کرد و تا کرمانشاه ناگزیر از عقب‌نشینی شد و پس از شکست قطعی، از مرزهای غربی ایران خارج شد.

-بازهم برگردیم به رضاخان، قهرمان خائن داستان خودمان تا بینیم رضاخان پس از جنگ‌های همدان چه کرد؟

رضاخان گام به گام با مدافعان ایران جنگید تا راه را برای ارتش اشغالگر روس باز کند، شانسی که مردم ایران آوردند این بود که در همان سال (سال ۱۹۱۷ میلادی) در روسیه انقلاب شد، بلشویک‌ها پیروز شدند، تزار سقوط کرد و در نتیجه ارتش قزاق روسیه تزاری هم ناگزیر به روسیه عقب نشست و آنجا تکه تکه شد.

در چنین شرایطی آن بخش از نیروی قزاق روس‌ها که در ایران بود و رضاخان هم یکی از افسران آن بود، در واقع «یتیم» شد! بویژه نیروهای قزاق تحت امر رضاخان در قزوین که بدون پول و لباس و غذا آواره شده و در آستانه فروپاشی کامل بودند، چرا که ارباب قزاق‌شان در روسیه سقوط کرده بود و دیگر پول و پله‌اشان نمی‌رسید. اما وضعیت به همین شکل نماند، در مقطعی که قزاق‌ها



داشتند از «ته‌مانده» انبار پادگان قزوین می‌خوردند، فرانسوی‌ها و انگلستان تصمیم گرفتند برای مبارزه با بلشویک‌ها که در روسیه روی کار آمده بودند، نیروهایشان را که در عراق و عثمانی بودند روانه روسیه کنند، نیروهای انگلیسی به ایران وارد شده و تلاش کردند از مرزهای ایران به بقایای ارتش روسیه تزاری کمک کنند تا شاید آنها بتوانند بلشویک‌ها را سرنگون کرده و سلطنت تزاری را دوباره برسرکار برگردانند، ژنرال‌های انگلیسی دنسترویل و بعدا آیرونساید به فرماندهی نیروهای انگلیسی در قفقاز منصوب شدند اما کاری از پیش نبرده و ناگزیر از عقب‌نشینی به ایران شدند، آنها در این رفت و برگشت‌ها، به بقایای نیروی قزاق در قزوین برخوردند و سرپرستی آن را به عهده گرفتند. و به این ترتیب رضاخان و دیگر قزاق‌ها پس از نوکری روسیه تزاری، به عامل ارتش انگلستان در منطقه تبدیل شدند! به همین سادگی!

در تمامی این مدت البته میرزا کوچک‌خان جنگلی هم‌چنان با نیروهایش در جنگل‌های شمال کانون انقلابی خود را حفظ کرده و در تلاش برای تقویت صفوف انقلاب مردم ایران و آزاد کردن مجدد تهران و بازگرداندن انقلاب مشروطه بود.

یعنی در تمامی آن سال‌ها کانون انقلاب و مقاومت برای آزادی و پیشرفت ایران در جنگل‌های شمال و برخی از دیگر نقاط ایران برپا بود اما رضاخان هم‌چنان ترجیح می‌داد که در صفوف نیروهای اشغالگر خارجی مانده، و هم‌چنان مزدور بیگانه باشد!

ناگفته نماند که میرزا کوچک‌خان همان‌گونه که به نیروهای اشغالگر قزاق روسیه اجازه عبور از شمال به سوی تهران نداد، به نیروهای انگلیسی هم اجازه عبور به سوی قفقاز را نداد و همین باعث شد که انگلستان کمر به قتل میرزا و نابودی ارتش آزادیبخش شمال ایران ببندد.

### ماموریت رضاخان به گیلان

این مأموریت برای رضاخان مأموریتی سرنوشت‌ساز بود. در این مسافرت رضاخان با شخصی به نام «اردشیر جی. ریپورتر» که زرتشتی و تبعه هندوستان بوده و در خدمت اینتلیجنتس سرویس انگلیس کار می‌کرده است ملاقات کرد و پایه‌های ترقی بعدی خود را پی‌ریزی نمود. آشنایی رضاخان با اردشیر جی سال‌ها در پرده اسرار مخفی بود تا بعد از انقلاب اسلامی که «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» در ایران وصیتنامه اردشیر جی را منتشر کرد.<sup>۱</sup> این وصیتنامه متضمن قسمتی از خاطرات اردشیر جی (ریپورتر) است که وصیت کرده بود تا سی و پنج سال پس از مرگ وی پنهان بماند.<sup>۲</sup>

### اردشیر جی کیست؟

فعالیت‌های اردشیر جی در ایران از زمان ناصرالدین شاه شروع شد. او در سال ۱۸۹۳ میلادی، یعنی سه سال قبل از قتل ناصرالدین شاه، به ایران آمد و تا زمان مرگ در ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ میلادی (۴ اسفند ۱۳۱۱ خورشیدی) مدت ۴۰ سال در ایران بود. او غیر از چند مسافرت به هندوستان و انگلستان، در تمام این مدت در تهران زندگی می‌کرد.

در کتاب از ظهور تا سقوط سلطنت پهلوی آمده است:

محققین تاریخ معاصر ایران کلیاتی مبهم پیرامون این سند شنیده‌اند ولی متن آن تاکنون ناشناخته بود و در رژیم پهلوی با بالاترین طبقه‌بندی حفاظتی از دسترس خواص نیز دور نگهداری می‌شد. در کند و کاو میان انبوه اسناد به‌جای مانده از ارگان‌های سری اطلاعاتی و امنیتی و مقامات برجسته پهلوی به سندی منحصر به فرد و تاریخی دست یافتیم که می‌تواند توضیحگر پنهان‌ترین پرده‌های تاریخ معاصر ایران از مشروطه تا دوران رضاخان باشد. این سند عجیب و ارزشمند خاطرات اردشیر جی ریپورتر است.

اردشیر ریپورتر... در نوامبر ۱۹۳۱ (آبان ۱۳۱۰) در سن ۶۶ سالگی - گویی مرگ فریب‌الوقوع خود را احساس می‌کرد. لذا به نگارش وصیتنامه‌ای برای پسر ده‌ساله‌اش

کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» نوشته رضا نیازمند

اما انگلیسی‌ها فراتر از نابودی جنیش جنگل، نقشه‌های بلندپروازانه‌تری در سر داشتند، آنها با کمک یک روزنامه‌نگار مزدور خودشان به اسم سیدضیاءالدین طباطبایی و با معاونت رضاخان قزاق که در قزوین بود، نقشه اشغال تهران را کشیده و انجام آن را به عهده رضاخان و سیدضیاء گذاشتند، در اولین ساعت‌های بامداد سوم اسفند سال ۱۲۹۹ نیروی دست‌نشانده قزاق به سرکردگی رضاخان قزاق وارد تهران شد و کودتای شوم سوم اسفند را رقم زد. کمی پس از کودتا، رضاخان دُم سیدضیاء را هم چید و به‌مرور خودش به عنوان سردار سپه و وزیردفاع و نخست‌وزیر احمدشاه، به نفر دوم مملکت تبدیل شد! بازهم به همین سادگی!

در آن سال‌های خونین، رضاخان با تکیه به نیروهای دولتی و انگلیسی‌ها و قزاق‌هایش ابتدا کانون انقلابی جنگل را خاموش کرد و با قتل میرزا کوچک‌خان آن کانون انقلابی و امید ایرانیان را خاموش کرد. وی سپس همین کار را با قیام خراسان کرد.

(ناگفته نماند که کلنل پسیان که به آلمان رفته بود، بعدها دوباره به ایران بازگشته و به عنوان فرمانده نیروی ژاندارمری خراسان به مشهد رفته بود و آنجا یک نیروی زبده ژاندارم ایجاد کرده بود که حدود ۸ هزار ژاندارم منظم و کارآمد داشت و در خراسان هم اصلاحات فراوانی کرده بود، آن‌چنان که چشم امید ایرانیان در آن هنگام به او بود که اصلاحاتش را به تمامی ایران گسترش دهد).

رضاخان و استعمار که این وضعیت را دیدند، کمر به قتل کلنل بسته و این کار را کردند و ایران را از یکی دیگر از فرزندان شایسته و پاکبازش محروم کردند. «محمدتقی بهار» به روشنی می‌گوید رضاخان بود که کلنل را نفله کرد!

در این مورد به «تاریخ احزاب سیاسی ایران» نوشته ملک‌الشعراى بهار ص ۱۶۲، هم‌چنین به تاریخ ۲۰ ساله مکی ج ۱ نگاه کنید).



تاریخ احزاب سیاسی ایران نوشته محمدتقی بهار

سرانجام با به خون نشستن قیام خیابانی در تبریز، آخرین شعله‌های انقلاب مشروطه پس از سال‌ها خاموش شد و یک قزاق مزدور بیگانه به قدرتمندترین عنصر ضدانقلاب مشروطه در ایران تبدیل شد. یعنی انقلاب مشروطه شکست خورد و ضدانقلاب پیروز شد و یک قزاق ضدانقلابی بر روی اجساد رهبران کبیر انقلاب مشروطه، به وزارت و صدارت رسید!

و او کسی جز رضاخان نبود که سرانجام در مراحل بعدی احمدشاه قاجار را هم با حمایت و اشاره انگلیسی‌ها کنار گذاشت و خودش را به عنوان شاه ایران، معرفی کرد.

می‌بینید که در تمامی آن دوره تقریباً ۱۵ - ۲۰ ساله انقلاب مشروطه، رضاخان تماماً در جبهه ضدانقلاب و ضدمشروطه بوده و دستش هم به خون تمامی رهبران انقلاب مشروطه رنگین شده بود

و حالا چقدر خطاست که او را برآمده از انقلاب مشروطه و وارث انقلاب مشروطه بنامیم؟!

آن‌هم کسی را که قاتل انقلاب مشروطه و رهبرانش بوده است!

### **پنجم) اینجا ضروری است کمی در باره نیروی قزاق بدانیم**

-چرا باید در باره نیروی قزاق بدانیم؟ برای این که رضاخان از ابتدای ورود به بازار کار! عضو نیروی قزاق شد و تا روز آخر هم لباس قزاقی می‌پوشید و تمامی ماموریت‌هایش علیه رهبران انقلاب مشروطه را در همین نیروی بیگانه و ضد ایرانی انجام داد!

در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ خورشیدی) ناصرالدین‌شاه و سپهسالار تلاش کردند با امتیاز روبرو، قیمومت ایران را به انگلستان واگذار کنند اما انگلستان آنها را به موازنه مثبت با روسیه فراخواند و از این کار خودداری کرد.

روس‌ها ناصرالدین‌شاه و سپهسالار را به علت آن امتیاز انحصاری که یک‌سویه به سود انگلستان بود، مورد تهدید قرار دادند. سال‌ها بعد که شاه سپهسالار را عزل کرد، و در دومین سفر خود به اروپا در سال ۱۸۷۸ از روسیه در خواست اعزام یک نیروی نظامی برای حفظ تاج و تختش کرد. آن نیروی نظامی، نیروی قزاق بود که در سال ۱۸۸۹ میلادی وارد تهران شد.

نیروی قزاق، بخشی از نیروی قزاق ارتش روسیه تزاری بود که به درخواست ناصرالدین‌شاه قاجار برای حفظ تاج و تخت شاه در برابر تهدید مخالفان رو به رشد داخلی شاه، به ایران آمده و در کاخ شاهی مستقر شده بود و بعداً کم‌کم به دیگر نقاط کشور هم گسترش یافت!

نیروی قزاق در واقع اگر صریح‌تر گفته باشیم، یک یکان ارتشی منظم روسی با سلسله مراتب و فرماندهی و زبان روسی بود که با یک خط تلگراف ویژه، مستقیماً به فرماندهی کل نیروی قزاق در قفقاز وصل بود، تمامی نامه‌نگاری‌های اداری این نیرو و حتی فرامین نظام‌جمع آن به زبان روسی بود. دستمزد این نیرو را شاه از خزانه دولت، به روس‌ها می‌داد و آنها از طریق بانک خودشان، حقوق قزاق‌های ایرانی را می‌دادند!

(بسیاری نکات تکان‌دهنده‌تر از این را می‌توان در کتاب تیمسار عبدالله امیرطهماسبی - دست راست رضاشاه - در باره خیانت و جنایت‌های نیروی قزاق خواند و بیشتر تعجب کرد. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی) (در همین مورد می‌توان هم‌چنین نگاه کرد به کتاب «تاریخ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران» از انتشارات ارتش شاه با مقدمه تیمسار اویسی صفحه ۳۲) این دو کتاب، کتاب‌هایی هستند که «شاه‌پرستان» هیچ‌شکی در صحت مطالب آن نمی‌توانند بکنند!

البته وارد کردن یک یکان از نیروی قزاق روسیه به قلب پایتخت ایران، تنها از یک پادشاه احمق و ضدمردمی مثل ناصرالدین‌شاه ساخته بود که امیرکبیر را کشته بود و سد راه مدرنیته کردن ایران شده بود.

نیروی قزاق برای حل و فصل مسائل نیرویی خود ناگزیر از استخدام سربازان ایرانی بود و به همین علت نیاز به کادربندی درجه‌داری برای تسهیل ارتباط فرماندهان روسی خود با سربازهای ایرانی‌اش داشت، رضاخان یکی از همان سربازهای ایرانی نیروی قزاق بود که بعدها تا درجه سرهنگی و سرتیپی هم پیش رفت.

در همان دوره ناصرالدین‌شاه، ایران یک ارتش ملی درست و حسابی نداشت، ارتشی که امیرکبیر تلاش کرده بود برپا کند، پا نگرفت، و نیروی نظامی سازمان‌یافته منظمی که امیرکبیر کمر به تشکیل و تربیت آن بسته و دارالفنون را هم برای همین کار ایجاد کرده بود، در نیمه راه با قتل امیرکبیر به دست ناصرالدین‌شاه، ناتمام ماند اما بعدها یک نیروی ژاندارم ملی درست شد که تحت فرماندهی ایرانی‌ها و دولت ایران بود و نسبت به نیروی قزاق، رنگ ملی داشت و در بین مردم هم محبوبیت داشت. این همان نیروی ژاندارمی بود که کلنل محمدتقی خان پسیان از فرماندهان محبوب و خوشنامش بود.

### ششم) نتیجه

در سراسر ۳۰ سالی که جامعه ایران در تب و تاب انقلاب مشروطه می‌سوخت تا از خاکستر استبداد قرون وسطایی فئودالی، جامعه‌ای نو در بیاورد، در تمامی ۳۰ سالی که مردم ایران و پیشوایانشان با استبداد سلطنتی، ارتجاع مذهبی هم‌پیمان شاه و استعمار خارجی در نبرد بودند تا ایرانی نو، آباد و آزاد بنا کنند،

در تمامی ۳۰ سالی که توده‌های مردم ایران و رهبران‌شان در یک‌سو و دربار سلطنتی و ارتجاع داخلی و استعمار در سوی دیگر جبهه‌بندی کرده و به جنگ «بود و نبود» برخاسته بودند،

رضاشاه قزاقی بود که در صف دشمن مردم ایران با مردم هموطنش جنگ می‌کرد و از مردم و رهبران انقلاب مشروطه کشتار می‌کرد!

رضا شاه هرگز و حتی برای یک روز در صف مردم قرار نگرفت! هرگز تا روزی که اربابانش او را از ایران اخراج کرده و پسرش را به جایش نشانند!

-رضاخان سرباز نیروی بیگانه بود، نه سرباز ارتش ایران!!!!

-رضا آن‌چنان ضد‌مردمی و البته بی‌فرهنگ بود که به دیکتاتور بودنش افتخار می‌کرد!

-رضا آن‌چنان نادان بود که به کودتاچی بودنش هم افتخار می‌کرد!

زندگی‌نامه سیاسی رضاشاه را می‌توان بازهم ادامه داد اما دریغ از یک صفحه روشن در این کتاب سیاه!

بویژه که شناخت رضاخان تا همین‌جا برای پاسخ به هدف این پژوهش کافی است.

در این قسمت که با تکیه به اسناد تاریخی روشن شد رضاخان نه وارث مشروطه، بلکه قاتل انقلاب مشروطه و رهبرانش بوده، بهتر می‌توان به دیگر پرسش‌های اصلی این رساله پاسخ داد.

اولین پرسش این بود که رضاخان واقعا که بود؟ و چه ربطی به انقلاب مشروطه داشت؟ و آیا راست است که او وارث انقلاب مشروطه بوده؟ پرسشی که پاسخش داده شد. رضاشاه پاسخ‌ضدانقلاب، استعمار و ارتجاع به انقلاب مشروطه ایران بود و بس!

اکنون نوبت به طرح پرسش بعدی می‌رسد که؛



آیا درست است که رضاشاه پدر ایران نوین بوده؟  
و اساساً مدرن کردن ایران چه ربطی به رضاشاه دارد؟



## فصل دوم

## نگاهی به اقدامات رضاشاه در مدرن‌سازی ایران

### یکم) مرور برخی واقعیت‌های تاریخی

در این قسمت به ماجرای مدرن کردن ایران، آن‌هم به دست رضاشاه می‌پردازیم. اما پیش از آن ضروری است برخی واقعیت‌ها را مرور کنیم. داستان نوسازی ایران به دست رضاشاه، داستان پرطول و تفصیل و نامنسجمی است که در برخی جاها اصلا سروته ندارد! مثلا در سایت بقایای خاندان پهلوی، شاهپرستان تا آنجا رفته که مدعی شده‌اند رضاشاه نه تنها سازنده ایران نوین بود بلکه سازنده ملت ایران هم بود!

در این مورد ضروری است به آنچه که محمدرضاشاه یعنی پسر رضاشاه در باره پدرش در کتاب «انقلاب سفید» نوشته اکتفا کنیم و همان را اصل بگیریم تا ببینیم همین نوآوری‌هایی که پسر رضاشاه به پدرش نسبت داده چقدر واقعی است؟

به صفحه ۱۰ کتاب انقلاب سفید نوشته محمدرضاشاه نگاه کنید:

واقعی نداشت و از غروب ببعد هر کوی و برزن شهر در اختیار یکی از قدرانی بود که باصطلاح محله خود را قرق میکرد.

علاوه بر استقرار امنیت کنار ایجاد ارتش منظم ، ساختن جاده‌های مواصلاتی و راه آهن سرتاسری ، بنای مدارس و بیمارستانها ، تأسیس کارخانه‌ها ، اعزام دانشجو بممالک خارجی ، کشف حجاب زنان و متحدالشکل کردن لباس مردان و بسیار کارهای فوری دیگری از این قبیل ، حقیقتاً امکان اقدام بیشتری را در آن مدت کوتاه نمیداد و دیگر فرصتی برای شالوده ریزی اجتماع نوین ایران نبود ، بخصوص که هنوز کادر فنی و علمی مجهزی بهیچوجه در ایران وجود نداشت.

در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که من زمام امور کشور را بدست گرفتم ، شیرازه کارها بر اثر تجاوز بیگانگان بکلی از هم گسیخته بود ، و بطوریکه گفتم نیروهای اهریمنی فساد و ارتجاع و ستون پنجم خارجی که در دوران پدرم موقتاً سرکوب شده بودند از نو میدان وسیعی برای تاخت و تاز خود بدست آورده بودند . از آن زمان تا مدتی قریب به بیست

و دو سال ، یعنی تا بهمن ماه ۱۳۴۱ من و کشورم نشیب و فرازهای عجیبی را گذرانیدیم و صحنه‌های ساختگی گوناگونی را شاهد بودیم که سر نخ غالب بازیگران آنها چون عروسکهای خیمه شب بازی در دست خارجیها بود . بسیاری از این بازیگران که حربه آنها فقط عوام فریبی داخلی و خوش رقصی برای بیگانگان بود ، یا اصولاً هیچ هدفی غیر از خدمت باجنبی نداشتند و یا تمام منظورشان انتقامجویی از من و دودمان من بود . اینها که لیاقت کمترین کار مثبت و انجام خدمتی را بمملکت نداشتند فقط میتوانستند از راه تخریب و در هم ریختن شالوده مملکت عرض وجود کنند ، و شعاع واقعی ایشان این ضرب المثل معروف فارسی بود که : « یا علی غرقش کن ، من هم رویش » .

کتاب «مأموریت برای وطنم» نوشته محمدرضاشاه

محمدرضا شاه در کتابی به نام «ماموریت برای وطنم» سازندگی‌های پدرش را در صفحات ۶۳ تا ۶۵ ریز و دقیق‌تر توضیح داده که اطلاع از آنها ضروری است.

پنجسال در ایران بکار مشغول بود و یکبار دیگر نیز استخدام وی تجدید گشت و در این دو سفر دو کتاب درباره تجربیات و مشاهدات خویش در ایران منتشر نمود .

روزیکه پدرم قدرت را در کف کفایت خود گرفت کشور ایران جز چند کارخانه برق و کارخانه کبریت سازی و تصفیه‌خانه نفت که متعلق به خارجی‌ها بود صنایعی نداشت . سعی پدرم آن بود که کشور ایران بتواند حوائج صنعتی خویش را بدون نیاز به بیگانه در داخله مملکت فراهم کند و در دوران سلطنت خویش کارخانه‌های پنبه و پشم و ابریشم بافی ، چرم‌سازی ، کش‌دوزی ، دکمه‌سازی ، برنج پاک‌کنی ، قندوشکر ، چای ، سیگار ، روغن نباتی ، کنسرو سازی ، کاغذ ، سیمان ، آجر ، شیشه ، داروسازی و غیر آن در کشور تأسیس یافت و چنانکه گفته شد کارخانه‌های اسلحه و مهمات سازی نیز احداث شده و یکبار افتاده بود . بعضی از این کارخانه‌ها به سرمایه دولت و بعضی به شرکت دولت با سرمایه‌ناران ایرانی و بعضی کلاً بوسیله صاحبان سرمایه ایرانی تأسیس یافته بود .

مخصوصاً از نظر اینکه دولت روسیه شوروی بتواند با وارد کردن کالاهای مشابهی که قیمت آنها را با پرداخت کمک مالی بکارخانه‌ها ارزاتر از قیمت کالاهای ایرانی کرده بود بازارهای ایران را در قبضه کند پدرم بایجاد یک مسئله انحصارات دولتی برای تجارت خارجی اقدام کرد و نخستین بازار

۶۳

فهرست سازندگی‌های رضاشاه به گواهی پسرش محمدرضا شاه  
کتاب ماموریت برای وطنم صفحه ۶۳ تا ۶۵

جوایم خود را در آن گذرانیده بود با اصلاحات اجتماعی و فرهنگی، علاقه‌ای نداشت در محور تیکه فضا به کاملاً برعکس است. وی در سال ۱۲۰۵ روش قضائی جدیدی که اساس آن باقیمانده محاکمات ملل اروپائی و مخصوصاً فرانسه منطبق بود در ایران برقرار ساخت و محاکم دادگستری تازه ایجاد و حل و فصل امور و دعای حقوقی را از چنگ محاکمی که بوسیله روحانیون اداره میشد بیرون آورد. در سال بعد کتابتولاسیون را رسماً لغو نمود و با وجود آنکه در کشور آموزگار و دبیر با اندازه کافی موجود نبود، بتعمیم تعلیمات اجباری مجانی مانند دول راقیه اروپائی و ساختمان دبستانها و دبیرستانهای

متعدد در تمام نقاط کشور اقدام نمود.

در سال ۱۳۱۲ دانشگاه تهران را در محوطه‌ای بزرگ با ابنیه وسیع بسبب جدید احداث نمود. قبل از سلطنت او عده معدودی از ایرانیان برای کسب معلومات بخارج مسافرت میکردند ولی در زمان او برنامه اعزام محصلان اروپا با هزینه دولت صورت اجرا یافته و هر سال صدها نفر از جوانان ایرانی در آن تحصیلات عالی با و با اعزام شدند.

این بودشماهی از تغییرات و اصلاحات اساسی و دامنه‌داری که پدرم در تمام امور مملکتی بعمل آورد. وی پایه و بنیان محکمی برای اقداماتی که من بعد از وی انجام دادم بچای

کتاب «مأموریت برای وطنم» نوشته محمدرضا شاه

اکنون با این زمینه، نگاه کنیم به دعاوی بازماندگان خاندان پهلوی در مورد سازندگی ایران توسط رضاشاه. شاهپرستان می‌گویند رضاشاه بود که به ایرانی‌ها شناسنامه داد، در حالی که همگان می‌توانند عکس شناسنامه رضاشاه با مهر و نشان اداره سجل احوال را که در دولت قاجار و قبل از کودتای ۱۲۹۹ صادر

شده ببینند!

سواد اظهار (۵۹۹۳)

در تاریخ (۱) منبج بیج شرب الورد شماره اداره سجل احوال -

نمبره - ۵۹۹۳

( اظهار نامه ولادت )

اسم - کهرزمن  
 اسم خانواده - بهمن

سن - هر چهار

شغل - شربت قوی

محل تولد - کهرزمن

درجه نسبت ( پدر باقیم و غیره )

به عیت شهود ذیل (۳)

شاه	د
اسم - کهرزمن	اسم - کهرزمن
اسم خانواده - بهمن	اسم خانواده - بهمن
سن - هر چهار	سن - هر چهار
شغل - شربت قوی	شغل - شربت قوی
محل تولد - کهرزمن	محل تولد - کهرزمن

در دو ماه گامو در سجل احوال هشتم حضوره رسیده. سجل احوال - رابطن بقول اظهار داشت

مادر	پدر	شاه
اسم - کهرزمن	اسم - کهرزمن	اسم - کهرزمن
اسم خانواده - بهمن	اسم خانواده - بهمن	اسم خانواده - بهمن
سن - هر چهار	سن - هر چهار	سن - هر چهار
شغل - شربت قوی	شغل - شربت قوی	شغل - شربت قوی
محل تولد - کهرزمن	محل تولد - کهرزمن	محل تولد - کهرزمن
تاریخ تولد (۱) کهرزمن	تاریخ تولد (۱) کهرزمن	تاریخ تولد (۱) کهرزمن
اظهار کننده	محل امضاء شهود	اظهار کننده

آورد سجل احوال

محل امضاء شهود

۳۳

رضاشاه  
 شناسنامه‌اش را  
 از دولت قاجار  
 گرفته بود!

اداره ثبت احوال یا به قول آن روزی‌ها «اداره سجل احوال» در سال ۱۲۹۷ خورشیدی در وزارت کشور ایجاد شد و اولین شناسنامه ایرانی هم در ۱۶ آذر سال ۱۲۹۷ یعنی دو سال قبل از کودتای سوم اسفند رضاخان صادر شد! شاه‌پرستان جای دیگری به دروغ مدعی می‌شوند بهداشت و ساخت واکسن کار رضاخان بود، غافل از آنکه اغلب هموطنان می‌دانند انستیتو پاستور هم قبل از کودتای سوم اسفند پایه‌گذاری شده! حتی اولین واکسن در زمان امیرکبیر در ایران به‌طور سراسری تزریق شده است. (مایه کوبی آبله)

بگذریم که اولین بیمارستان دولتی و برقراری طب رایگان هم کار امیرکبیر بود. (ن. ک. امیرکبیر و ایران نوشته فریدون آدمیت)

شاه‌پرستان می‌گویند لباس نوین ایرانی‌ها را رضاشاه آورد، اما فراموش می‌کنند به تصاویر ستارخان و علی‌موسیو و دیگر رهبران انقلاب مشروطه نگاه کنند که حتی پیش از پیروزی نهایی انقلاب، لباس جدید (کت و شلوار) را در ایران ترویج کرده بودند! (عکس از سایت مشروطه‌خاندان پهلوی)



حاجی علی دوا فروش را  
ارتش روسیه به دار کشید ۱۲  
دی ۱۲۹۰

عکس برگرفته از سایت بقایای خاندان پهلوی

شاهپرستان می‌گویند رضاشاه بود که حقوق زنان را به رسمیت شناخت، آن‌ها شاید از شدت بی‌سوادی نمی‌دانند که پیش از رضاشاه، این سردار جنگل بود که در برنامه حداقلی خود، روی تساوی حقوق زن و مرد تاکید کرد!

نوسازی شهرها و جاده‌های ایران توسط رضاشاه هم یکی دیگر از همان خرافه‌های مورد ادعای شاهپرستان و بقایای خاندان فاسد پهلوی است که با نگاهی به عکس‌های همان دوران، راست و دروغش به سرعت روشن می‌شود.

این عکسی از کرمانشاه هنگام اشغال ایران در جنگ جهانی دوم است یعنی سال ۱۳۲۰ که پایان کار رضاشاه است و نشان می‌دهد رضا شاه از ایران رفت (اخراج شد) اما حتی خیابان اصلی کرمانشاه آسفالت نشد!

شاهپرستان به دروغ  
می‌گویند شهربانی  
ایران را رضاشاه  
درست کرد!  
این عکس پرسنل  
شهربانی تبریز در  
سال ۱۲۹۰ یعنی ۹  
سال قبل از کودتای



ارتش انگلستان وارد کرمانشاه می‌شود

عکس برگرفته از سایت بقایای خاندان پهلوی

سوم اسفند رضاخان است که سایت بقایای خاندان پهلوی منتشر کرده!



بقایای خاندان پهلوی  
 ادعا می‌کنند که ایران  
 پلیس راه (امنیه راه‌ها)  
 نداشت و رضاشاه آن را  
 درست کرد و لباس  
 آبرومند تن آنها کرد. به  
 این عکس که که مربوط  
 به قبل از کودتای ۱۲۹۹  
 است نگاه کنید، عکسی



شهربانی تبریز در سال ۱۲۹۰ - ارتش  
 روسیه شهربانی تبریز را نابود کرد و  
 فرماندهی آن را به "پرستاو" روسی سپرد  
 ۱۲۹۲

عکس برگرفته از سایت بقایای خاندان پهلوی

که سایت بقایای  
 همین خاندان  
 فاسد منتشر  
 کرده، تا میزان  
 راست‌گویی  
 شاه‌پرستان  
 روشن شود!



امنیه ایران برای نگاهبانی راه‌ها را  
 ارتش روسیه متلاشی کرد

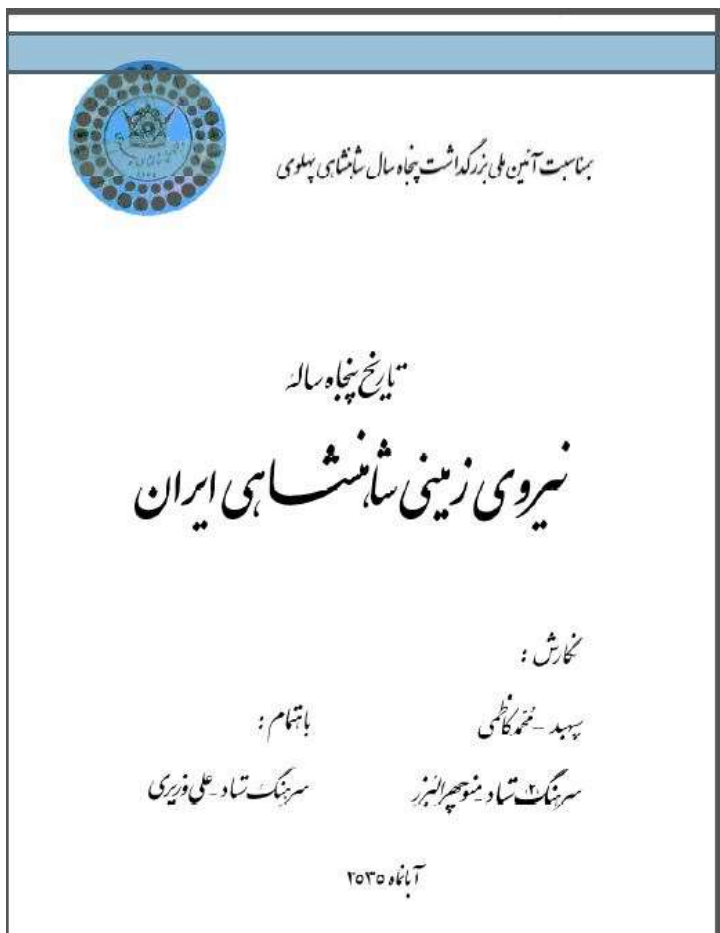
عکس برگرفته از سایت بقایای خاندان پهلوی

بقایای خاندان پهلوی ادعا می‌کنند ایران تا پیش از رضاشاه ارتش درست و حسابی نداشت و او بود که ارتشی نوین با لباس متحدالشکل و صنایع نظامی برای ارتش به وجود آورد. اگر تصاویر بالا از سایت بقایای همین خاندان را هم ندیده باشیم ولی می‌توانیم به کتاب «تاریخ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی» از انتشارات ارتش شاه با مقدمه تیمسار اویسی نگاه کنیم که از جمله از صفحه ۲۶ به بعد نوشته است:

«میرزاتقی خان اصلاحات را در تمام شئون مملکت و از جمله در ارتش آغاز نمود و به همت او سازمان ارتش ایران بر اصول «بنیچه= بخش یا دهستان با واحد جمعیتی مشخص» بنیان‌گذاری شد. میرزا تقی خان امیرکبیر با نیروهای بنیچه، ارتش ایران را با ۵۰ فوج (هنگ) پیاده نظام و ۱۲ دسته سواره نظام سازمان داد. هر فوج= یکهزار سرباز. امیرکبیر نیروهای نظامی و ارتش ایران را به ۱۰ تومان (مشابه تیپ یا لشگر امروزی) تقسیم نمود. هر تومان مرکب از ۴ الی ۱۱ فوج بود. هر تومان، یک فوج مخبران یا واحد مخابرات داشت. لشگرهای ارتش سازمان یافته ایران به دست امیرکبیر عبارت بودند از: لشگر یا تومان اول شامل ۱۱ فوج (هنگ). سایر لشکرها شامل ۷ تا ۱۰ هنگ بودند به استثنای لشگرهای نهم و دهم که تنها ۴ هنگ داشتند.

امیرکبیر با تاسیس یک کارخانه باروت سازی، یک کارخانه اسلحه سازی و چند کارخانه تهیه ساز و برگ نظامی در تهران، تبریز و اصفهان، همراه با تاسیس دارالفنون و استخدام مربیان اتریشی برای آموزش ارتشیان ایران، تلاش کرد ارتش ایران را از همان پایه، مستقل سازد. با قتل امیرکبیر، این کار ناتمام ماند تا سال ۱۲۹۶ قمری که ناصرالدین‌شاه یک نیروی قزاق روسی را برای حفاظت از تاج و تخت خود وارد تهران کرد، نیرویی بیگانه که رضاخان قزاق هم به مزدوری آن درآمد، نیرویی که آموزش در آن بجز دو سه درس، به زبان روسی

بود، فرامین و آیین‌ها به زبان روسی بود، و حتی حکم نظامی کل ارتش ایران  
وسیله ستاد قزاقخانه و توسط یک افسر روس امضا می‌شد! و بدون احتیاج به  
اظه‌ار نظر و تایید مقامات ایرانی، ابلاغ می‌گردید! ...»



جلد کتاب  
تاریخ  
نیروی  
زمینی  
شاهنشاهی  
ایران  
از انتشارات  
ارتش  
شاهنشاهی

این لیست

دروغ‌های شاهانه را می‌توان تا چندین و چند صفحه دیگر به همین شکل ادامه

داد اما بهتر است روی مهم‌ترین دعاوی بازماندگان رضاشاه و شاه‌پرستان متمرکز شد و آن‌ها را بررسی کرد تا دید فرضاً ماجرای کشیدن راه‌آهن سراسری در ایران (به‌عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین پروژه و برجسته‌ترین نماد نوسازی ایران توسط رضاشاه) چه بوده است؟

## دوم) نگاهی به اسناد مربوط به ایجاد راه‌آهن در ایران در کتاب‌های تاریخ

به عنوان یک «روش» در پژوهش‌های تاریخی بیابید اول به آنچه که در باره ایجاد راه‌آهن در ایران در کتاب‌های تاریخی نوشته شده، (بدون تحلیل و تفسیر تاریخی) نگاه کنیم، تا بتوانیم از داستان ساخت راه‌آهن در ایران به‌درستی سر در بیاوریم.

و سپس نگاهی هم بکنیم به تحلیل و تفسیر همین رویدادهای ثبت شده تاریخی.

### راه‌آهن در ایران چگونه ساخته شد؟

در این قسمت، ۱۷ سند تاریخی در باره تاریخچه ساخت راه‌آهن در ایران، مرور و یادآوری می‌شود.

تا قبل از ایجاد راه‌آهن سراسری، ایران دارای چندین خط راه‌آهن محدود و منطقه‌ای بود که همگی در دوره سلطنت قاجاریه ساخته شده بودند، ضمن آن‌که تا آن موقع چندین اقدام دیگر ایرانیان برای ساخت راه‌آهن توسط استعمار بی‌نتیجه مانده بود، قدرت‌های استعماری به‌علت تعیین تکلیف نشدن مساله «حاکمیت» در ایران و احتمال خروج ایران از دایره کشورهای تحت‌سلطه، و

هم‌چنین تعادل قوای بین دولت‌های روس و انگلیس در ایران، هیچ‌یک اجازه ایجاد راه‌آهن و پا گرفتن صنایع نوین را در ایران نمی‌دادند. اینجا مشخصاً نگاهی می‌شود به ماجرای راه‌آهن در ایران و اسناد آن.

## سند اول

لرد کرزن (Lord Curzon) وزیر خارجه بریتانیا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و بانی قرارداد استعماری ۱۹۱۹ (و ثوق الدوله) در کتاب معروفش به اسم «ایران و مسأله ایران» در مورد نیاز بریتانیا به راه‌آهن در ایران، در همان زمان نوشته: «از سال‌های ۱۸۷۰ میلادی به بعد دولت انگلیس در فکر گسترش خط راه‌آهن در ایران بوده است».

## سند دوم

با وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه (۱۹۱۷ میلادی - ۱۲۹۵ خورشیدی) نیاز انگلستان به راه‌آهن برای دسترسی سریع آنها از بنادر خلیج فارس به سواحل دریای خزر و مرزهای جنوبی روسیه شدت بیشتری گرفت. بریتانیا به یک راه سهل و ارزان با امنیت بالا در این مسیر احتیاج داشت. طرح راه‌آهن شمالی جنوبی ایران، جوابگوی این نیاز استراتژیک انگلستان بود. دکتر مصدق که از مخالفان جدی طرح راه‌آهن شمالی جنوبی رضاشاه بود، در خاطرات خود نوشته است: «گفتم هر کس به این لایحه (احداث راه‌آهن) رأی بدهد خیانتی است که به وطن خود نموده است (این حرفم) شاه فقید (یعنی رضاشاه) را عصبانی کرد... در بادی امر نظریاتم این بود: راه‌آهنی که ترانزیت بین‌المللی ندارد، نه فقط در ایران بلکه در بسیاری ممالک دیگر که عده ساکنان آن کم

است، مفید نیست» (خاطرات و تالمات مصدق انتشارات علمی تهران ۱۳۶۵ ص ۳۵۰ و ۳۵۱).

### سند سوم

#### نقشه راه آهن ایران، پیش از رضاشاه، کشیده شده بود

ساختن راه آهن شمالی - جنوبی ایران، سال ۱۳۰۶ آغاز شد (۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ میلادی) و به گفته مصدق ۱۲ سال طول کشید. در حالی که نقشه آن راه آهن، سال ها پیش از ظهور رضاشاه، توسط انگلستان کشیده شده بود و حتی قبل از کودتای ۱۲۹۹ طرح آن، همراه با نقشه مسیرش در کتابی به اسم «سیاست انگلیس در ایران» توسط یک دیپلمات هلندی ساکن ایران در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ هجری شمسی) در آمستردام منتشر شده بود. این سند که اکنون نیز در کتابخانه سلطنتی بلژیک در دسترس همگان است، ثابت می کند که طرح راه آهن جنوب به شمال که رضاشاه کشید، یک طرح استعماری انگلستان برای منافع و پیشبرد اهداف خودش بوده است. وقتی این مسیر در انگلستان طراحی شده بود، رضاخان قزاق ساده ای بیش نبود. استعمار انگلیس رضاخان دیکتاتور را برای اجرای این قبیل طرح های استعماری به خصوص در مورد نفت و استفاده از موقعیت استراتژیکی ایران روی کار آورد. (کتاب گذشته چراغ راه آینده)

### سند چهارم

#### یک سند تاریخی درباره راه آهن ایران

سال ۱۹۱۷ میلادی، اسناد راه آهنی که بریتانیا در نظر داشت در ایران احداث کند، در یک کتاب افشاگرانه در هلند منتشر شد. نقشه و اطلاعات آن طرح را سال ها بعد یک دانشجوی ایرانی در اروپا به اسم مهندس عطایی که سال های

۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ در برلین تحصیل می‌کرده، به دست‌آورد و در سال ۱۳۰۸ به‌عنوان یک طرح استعماری افشا کرد، اما به فاصله کمی آن‌چنان تحت فشار قرار گرفت که در اتاق انتظار سفارت ایران در برلین خودکشی کرد. بعدها سرمقاله روزنامه مرد امروز شماره ۴۰ مورخ ۲۳ تیر ۱۳۲۴ این موضوع را منعکس کرد. (گذشته چراغ راه آینده ص ۲۵ - ۲۶).

### سند پنجم

(اسناد رسمی راه‌آهن دولتی ایران) ص ۶:

در سال ۱۲۵۰ شمسی دولت انگلستان برای ایجاد راه‌آهنی که رابطه هندوستان از طریق شرق نزدیک باشد اقدام کرد و در نظر گرفته بود که خط مزبور از مدیترانه شروع شده و پس از عبور از وادی فرات و دجله، از جنوب ایران گذشته و از طریق مکران، کراچی منتهی گردد و (بارون ژولیوس دورویتر) که بعدها امتیاز احداث بانک شاهنشاهی را به‌دست آورد از طرف کمیسیون مخصوص پارلمانی انگلیس مامور اقدام گردید و در زمان صدارت میرزا حسین‌خان سپهسالار، امتیاز ساختمان راه‌آهن سراسری را تحصیل نمود. مدت این امتیاز برای ۷۰ سال در نظر گرفته شده بود و به‌موجب آن می‌بایستی راه‌آهن از رشت به پایتخت ساخته شده و از آنجا تا خلیج فارس ادامه یابد.



اسناد رسمی راه‌آهن دولتی ایران

این قرارداد که امتیازهای استعماری سنگینی داشت، عملاً اجرا نشد و در سال ۱۲۵۱ خورشیدی خودبه‌خود لغو گردید اما همان سند رسمی راه‌آهن دولتی ایران در ص ۷ نوشته: علت اصلی اجرایی نشدن این طرح آن بود که روسیه و انگلستان در مورد افغانستان به توافق رسیدند و طبق همان توافق، قرار شد که انگلستان از ساختمان راه‌آهن صرف‌نظر کند.

مشابه همین سند را محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحات ۴۸۵ به بعد و جلد چهارم صفحات ۱۵۲۱ به بعد آورده و توضیح داده است که؛

در ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۹ (۱۲۵۸ خورشیدی) میلادی امتیاز کلانی به یکی از اتباع انگلستان به نام «بارون ژولیوس دورویتر» داده شد که ضمن تمامی امتیازها، امتیاز ایجاد خط آهن از بحر خزر تا خلیج فارس و نیز تاسیس شعبات راه‌آهن برای اتصال شهرهای ایران به سرحدات اروپا و هندوستان، همچنین تاسیس تراموا در هر نقطه‌ای که کمپانی مربوطه بخواهد و سایر امتیازهای لازم برای ایجاد راه‌آهن از قبیل کارخانجات ذوب فلز و تصاحب مجانی املکات دولتی برای تاسیس این کارخانجات و انحصار بهره‌برداری از معادن زغال‌سنگ و آهن و مس و سرب و نفت و .. جز طلایات و نقره و اجاره تاسیس بانک و سد و ... بدون عوارض گمرکی هم به رویتر داده شد»

### سند ششم

(اسناد رسمی راه‌آهن دولتی ایران) ص ۷:

در سال ۱۲۵۲ دولت روسیه تزاری برای استفاده سوق‌الجیشی از سرزمین‌های ایران، اقدام به طراحی و ساخت راه‌آهن جلفا تبریز به طول ۱۶۰ کیلومتر کرد، بعدها روشن شد که روس‌ها می‌خواستند در مقابله‌جویی با دولت عثمانی، این خط را تا بغداد ادامه دهند اما رخدادهای بعدی مانع شد.





### اسناد رسمی راه آهن دولتی ایران

#### سند هفتم

(اسناد رسمی راه آهن دولتی ایران) ص ۷:

در سال ۱۲۵۶ شرکت فرانسوی آلئون تلاش کرد یک خط آهن از رشت به تهران بکشد اما به علت اختلاف روی سود سرمایه به کار رفته در این پروژه، این طرح عملی نشد.

#### سند هشتم

(اسناد رسمی راه آهن دولتی ایران) ص ۸:

در سال ۱۲۵۷ خورشیدی وزیرمختار آمریکا در ایران (مستر ونیشسون) امتیاز کشیدن چندرشته خط آهن در ایران با سرمایه و مهندسی آمریکایی را گرفت، ولی این امتیاز هم قبل از عملی شدن، متوقف شد. (باید در نظر داشت که انگلستان و روسیه در آن سال‌ها یعنی قرن نوزدهم، قدرت‌های مسلط در ایران بودند و اساساً اجازه ورود به قدرت نوپایی مانند آمریکا به محدوده‌های استعماری خود نمی‌دادند).

در همان سال انگلیسی‌ها تلاش کردند که امتیاز احداث راه‌آهنی در امتداد کارون اما تا تهران را از دولت قاجار بگیرند که موفق نشدند.

سال ۱۲۶۰ یک مقاطعه‌کار فرانسوی به اسم «بواتال» که صاحب امتیاز گاز و برق تهران بود، امتیاز راه‌آهن رشت - تهران را گرفت، وی می‌خواست این راه‌آهن را تا بوشهر هم امتداد دهد و چند خط فرعی هم بسازد تا بتواند معادن محدوده ۱۰ کیلومتری خط‌آهن‌هایش را هم به‌دست بیاورد، سرمایه‌گذاری ۵۰۰ هزار فرانکی این پروژه در بانک پاریس به‌امانت گذاشته شد و سال شروع این کار هم ۱۲۶۳ خورشیدی برابر با ۱۸۸۵ میلادی تعیین شد و کار نقشه‌برداری هم آغاز شد اما با کارشکنی روسها و فوت صاحب‌امتیاز فرانسوی، کار منتفی شد.

بعدها این امتیاز به شرکت سهامی تراموا و راه‌آهن ایران که یک شرکت بلژیکی بود انتقال یافت و شرکت مزبور هم تنها موفق به ایجاد خط آهن ری شد (همان ماشین دودی معروف!).



وزارت راه و شهرسازی

مرحله پنجم راه آهن دولتی ایران

ولی چون دولت ایران حاضر در پیوند پیمان سرمایه ای که در این مورد صورت میگیرد همت در رسیدن تقابل پیراژد در نتیجه موعظ امتیاز به متبیده ترسید \*

در سال بعد یعنی ۱۳۵۷ شمس مستشار ویشسون) وزیر وقت راه و شهرسازی در ایران امتیاز مصلی برای کشیدن چنده رشته راه آهن گریخت و قرار بود با شرط به امریکا و وقت میند همین امریاتی شری با اتمام کند ولی این امتیاز هم قبل از آنکه صورت عمل گیرد متوقف گردید \*  
مقارن همین اوقات با مویرد دولت انگلیس اصرار داشتند که امتیاز کشیدن راه آهن را از اتمه اهرود تا بون تا بهران تحصیل نمایند ولی مسامی آنها نیز جاری ترسید \*

در سال ۱۱۶۰ (هواتال) ملاحظه کارفرما نسوی که قبلا هم پیش امتیازات مانند کارخانه گاز برق بهران را تحصیل کرده بود امتیاز ساختن راه آهن رشت بچهران را گرفت و طرح پیشنهادی از برای راه آهن بود که بعد از خط منور را پوشش بدهد و در بدو زمین امتیاز منور چندین خط لری در یک زمین پیش شده بود همچنین امتیاز کارخانه آهن معادن در طرفین راه تازه کیلومتر با ورا که در رشت و هورگرد بود که راه آهن منور در سال ۱۱۶۳ شروع ساختن شد و حتی (هواتال) یا نقد هرا و رفا ناک میتوان دید همه امتیاز در زمانت یا رس یا حالت گذاشت \*

تقدیمات امری نسوی که نت ولی همیشه ملاحظه کار و هم اجرا ی نقشه خود شده اشکال تراشیدهای روسیه تزاری حرمه را بر صاحب امتیاز نشان کرد و نشان صاحب امتیاز نیز صورت نمود بدین اینکه کوهکچی منور قش حاصل کرد \* باشد \*

بعد حال این امتیازها بشرکت سپاهی ترامواری بوز راه آهن ایران که بک شرکت بلژیکی بسود انتقال یافت و در گت منور و از کلیه مستجابی پیش پیش شده در امتیاز فقط ساختن خط لری موقی گردید \*

در سال ۱۱۶۷ امتیاز راه آهن از کزانه در برای خزارها بخت بجاج امیر الضرب اعطا شده و نام بود \* با دستکاری صیغه سیر خارج فقط موفقیت اجرا ی بکست از برنامه خود یعنی ساختن راه آهن از مسعود آبا در تامل را بدست آورد \*

شماره ۴۵۵۶  
تاریخ ۱۳۰۰/۰۴/۰۷  
۳۳۱۷

در سال ۱۲۱۷ روسیه که امتیاز ساختن راه رشت بیوشهر را گرفته بود در سال ۱۲۱۷ راه آهن را بدانه امتیازات مربوط ساختن راه های روسیه ادا نمود و در بعض موارد برای ساختن



اسناد رسمی راه آهن دولتی ایران

### سند نهم

(اسناد رسمی راه‌آهن دولتی ایران) ص ۸:  
در سال ۱۲۶۷ خورشیدی امتیاز راه‌آهن از کرانه خزر تا تهران به حاج امین‌الضرب داده شد ولی او تنها موفق به ساختن بخشی از این خط یعنی راه‌آهن محمودآباد تا آمل شد و بقیه‌اش متوقف ماند. بقایای این راه‌آهن هنوز در منطقه قابل دیدن است.

### سند دهم

(اسناد رسمی راه‌آهن دولتی ایران) ص ۸:  
در همان سال ۱۲۶۷ خورشیدی روس‌ها امتیاز ساخت راه‌آهن رشت به بوشهر را از دولت قاجار گرفتند و اقداماتی هم کردند اما این پروژه هم نهایتاً متوقف شد.

### سند یازدهم

(اسناد رسمی راه‌آهن دولتی ایران) ص ۹:  
اولین راه‌آهنی که ساخته شد و پایدار ماند!  
سال ۱۲۹۱ خورشیدی، بانک استقراضی روس در ایران امتیاز راه‌آهن جلفا - تبریز را از دولت ایران گرفت، مدتی بعد هم امتیاز راه‌آهند صوفیان به بندر شرف‌خانه در ساحل دریاچه ارومیه را گرفت و در سال ۱۲۹۴ این دو خط به بهره‌برداری رسیده و در جنگ جهانی اول مورد استفاده نظامی قرار گرفت. این راه‌آهن رسماً به دولت روسیه تعلق داشت و پس از سقوط تزار، امتیاز آن به ایران واگذار شد. (همان منبع ص ۱۱)

## سند دوازدهم

(اسناد رسمی راه‌آهن دولتی ایران) ص ۹:

سال ۱۲۹۱ شرکت انگلیسی موسوم به «سندیکای راه‌آهن ایران» امتیاز ساخت یک خط آهن از خرم‌آباد یا بروجرد تا خرمشهر (محمره) را گرفت و عملیات نقشه‌کشی آن هم تمام شد اما در همین نقطه متوقف شد.

## سند سیزدهم

(اسناد وزارت خارجه انگلستان)

لرد کرزن (Lord Curzon) وزیرخارجه بریتانیا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و بانی قرارداد استعماری ۱۹۱۹ (وئوق‌الدوله) در کتاب معروفش به اسم «ایران و مسأله ایران» در مورد نیاز بریتانیا به راه‌آهن در ایران، در همان زمان نوشته: «از سال‌های ۱۸۷۰ میلادی به بعد دولت انگلیس در فکر گسترش خط راه‌آهن در ایران بوده است».

نیاز انگلستان به راه‌آهن برای دسترسی سریع آنها از بنادر خلیج فارس به سواحل دریای خزر و مرزهای جنوبی روسیه، با وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه، شدت بیشتری گرفت. بریتانیا به یک راه سهل و ارزان با امنیت بالا در این مسیر احتیاج داشت. طرح راه‌آهن شمالی جنوبی ایران، جوابگوی این نیاز استراتژیک انگلستان بود.

## سند چهاردهم

(کتاب سیاست انگلیس در ایران. نوشته یک دیپلمات هلندی. چاپ آمستردام) ساختن راه‌آهن شمالی - جنوبی ایران، سال ۱۳۰۶ آغاز شد و به گفته مصدق ۱۲ سال طول کشید. در حالی که نقشه آن راه‌آهن، سال‌ها پیش از ظهور رضاشاه،

توسط انگلستان کشیده شده بود و حتی قبل از کودتای ۱۲۹۹ طرح آن، همراه با نقشه‌مسیرش در کتابی به اسم «سیاست انگلیس در ایران» توسط یک دیپلمات هلندی ساکن ایران در سال ۱۹۱۷ ( ۱۲۹۶ هجری شمسی) در آمستردام منتشر شده بود .

این سند که اکنون نیز در کتابخانه سلطنتی بلژیک در دسترس همگان است، ثابت می‌کند که طرح راه‌آهن جنوب به شمال که رضاشاه کشید، یک طرح استعماری انگلستان برای منافع و پیشبرد اهداف خودش بوده است. وقتی این مسیر در انگلستان طراحی شده بود، رضاخان قزاق ساده‌ای بیش نبود. استعمار انگلیس رضاخان دیکتاتور را برای اجرای این قبیل طرح‌های استعماری به‌خصوص در مورد نفت و استفاده از موقعیت استراتژیکی ایران روی کار آورد.

### سند پانزدهم

(گذشته چراغ راه آینده ص ۲۵ - ۲۶).

سال ۱۹۱۷ میلادی، اسناد راه‌آهنی که بریتانیا در نظر داشت در ایران احداث کند، در یک کتاب افشاگرانه در هلند منتشر شد. نقشه و اطلاعات آن طرح را سال‌ها بعد یک دانشجوی ایرانی در اروپا به اسم مهندس عطایی که سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ در برلین تحصیل می‌کرده، به دست‌آورد و در سال ۱۳۰۸ به‌عنوان یک طرح استعماری افشا کرد، اما به فاصله کمی آن‌چنان تحت فشار قرار گرفت که در اتاق انتظار سفارت ایران در برلین خودکشی کرد. بعدها سرمقاله روزنامه مرد امروز شماره ۴۰ مورخ ۲۳ تیر ۱۳۲۴ این موضوع را منعکس کرد.

### سند شانزدهم

(آنا تول تربیتسکی در کتاب تاریخچه راه‌آهن ایران. چاپ سال ۱۳۲۶، تهران ص ۲)

تریتسکی: «ملاحظات سیاسی و نظامی بیش از همه ذهن رضاشاه را مشغول کرده بود... تصمیم گرفتند که خط به هیچ شهر بزرگ بجز پایتخت نرود و بیشتر از مناطق چادرنشین... بگذرد».

### سند هفدهم

(مهدی قلی هدایت، خاطرات و مخاطرات، چاپ دوم ۱۳۴۴، ص ۳۲۲)  
مخبرالسلطنه: «دکتر مصدق اعتقاد داشت که هزینه و زمان اجرای چنین طرحی توجیه اقتصادی و فنی ندارد. دلیل آن هم کاملاً روشن بود زیرا شهرهای مهم و اقتصادی ایران که شامل تهران، اصفهان، شیراز، همدان، مشهد، رشت و کرمانشاه بودند در مسیر این طرح قرار نداشتند»

### سوم) نتیجه:

در یک دوره چندده ساله تلاش ایرانیان برای احداث راه آهن به علت کارشکنی‌های استعماری با شکست روبرو شد، آن‌هم در شرایطی که ساخت راه آهن در ایران، فقط خواسته مردم ایران نبود بلکه استعمار هم منافی در ایجاد راه آهن در ایران داشت اما رقابت‌های استعماری بین روس و انگلیس و تعیین تکلیف نبودن مساله «حاکمیت» و «قدرت سیاسی» در ایران باعث می‌شد که ساخت راه آهن هر بار به بن‌بست بخورد و تنها چیزی که در این زمینه حاصل شد، موارد زیر بود:

### راه آهن آذربایجان

یکی خط آهن تبریز - جلفا و خط صوفیان به شرفخانه در آذربایجان بود که روس‌ها برای حل و فصل مسائل راه‌بردی نظامی و سیاسی خود ایجاد کردند

### راه آهن تهران - ری

و دیگری هم خط آن تهران - شاه‌عبدالعظیم در شهر ری بود که به ماشین دودی معروف شد. خطی به طول ۸ و نیم کیلومتر و با عرض یک متر. البته استعمار حتی اجازه برپایی خط تراموای اسبی تهران را هم نداد، با وجود اینکه در داخل تهران ده کیلومتر برای تراموای اسبی ریل‌گذاری شد و راه‌اندازی هم شد اما رضاشاه در سال ۱۳۰۶ در اقدامی ضد‌مردمی آن را جمع و زیرساخت‌هایش را هم منهدم کرد.

### راه آهن ماکو

روس‌ها بعداً یک راه‌آهن بین «شاه‌تختی تا مرکز ترکیه» احداث کردند که صدکیلومتر آن از داخل ایران می‌گذشت و در فاصله سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ این خط به کلی نابود شد. (همان منبع ص ۱۳).

### راه آهن زاهدان

آن‌گونه که کتاب رسمی راه‌آهن دولتی ایران نوشته، راه‌آهن زاهدان ادامه راه‌آهن هند و افغانستان بوده و تماماً یک خط‌آهن راهبردی انگلستان در آن دوره بوده است.

### راه آهن محمودآباد - آمل

در سال ۱۲۶۷ خورشیدی حاج امین‌الضرب موفق به ساختن بخشی از خط شمال از محمودآباد تا آمل شد اما با کارشکنی‌های استعماری این اقدام متوقف شد. بقایای این راه‌آهن هنوز در منطقه قابل دیدن است.

### راه آهن فرعی بوشهر



این راه‌آهن در سال ۱۲۹۷ توسط انگلستان به طول ۵۰ کیلومتر ساخته شد و پس از آنکه استفاده و اهمیت نظامی خود را از دست داد، توسط انگلستان برجیده و حتی ریل‌های آن هم به عراق منتقل شد.

### خلاصه مطلب آن‌که؛

تمامی این پروژه‌های راه‌آهن همگی قبل از کودتای سوم اسفند رضاخان اجرا شده‌اند. و همان‌طور که توضیح داده شد تمامی این راه‌های آهن به‌جز راه‌آهن جلفا - تبریز و راه‌آهن زاهدان، پس از مدتی جمع‌آوری و متروکه شده‌اند، چرا که خاصیت راهبردی نظامی یا سیاسی خاصی داشته و پس از برطرف شدن آن وضعیت راه‌بردی، فلسفه ایجادشان هم منتفی شده و از بین برده شده‌اند. یا مانند راه‌آهن فرعی بوشهر که انگلیسی‌ها حتی خطوط آن را به بصره منتقل کرده و آن را هزینه یک راه‌آهن فرعی دیگر برای مقاصد سیاسی و نظامی خود در آن منطقه کردند!

قدرت‌های استعماری در تمامی آن دوره، از زمان صدراعظمی امیرکبیر (۱۲۲۷ خورشیدی) تا سال ۱۳۰۶ خورشیدی که ساختمان راه‌آهن سراسری ایران توسط رضاشاه و با مشارکت ۳ کمپانی آلمانی و یک کمپانی آمریکایی آغاز شد، به ایرانیان اجازه ایجاد راه‌آهن ندادند.

اما پرسش اصلی این است که؛ چه شد که پس از ۷۹ سال تلاش پیوسته شکست‌خورده ایرانیان برای احداث راه‌آهن در ایران، ناگهان در سال ۱۳۰۶ طرف حساب‌های استعماری به ایجاد راه‌آهن در ایران رضایت دادند؟

راستی اجرای این پروژه چرا این‌همه سال طول کشید؟  
و دوره حاکمیت رضاشاه چه ویژگی‌ای داشت که قفل اجرای این پروژه، در آن دوره مشخص باز شد؟



تا اینجا با مجموعه نسبتاً کاملی از «داده‌ها»ی مربوط به داستان راه‌آهن در ایران و آنچه که به اسم رضاشاه انجام شده، آشنا شدیم. اکنون ضروری است که در این مورد کمی بیشتر بدانیم.

چون تا اینجا ما صرفاً با «داده‌های «خام» تاریخی روبرو بودیم. یعنی اکنون باید یک پله به عمق برویم و ببینیم آیا «داده‌های دیگری هم هست که به ما نشان دهند، پشت این همه تلاش و تقلا برای ساختن راه‌آهن و موانع آن، چه «رخداد»های دیگری هم بوده که دانستن آن‌ها برای ما ضروری است.

#### چهارم) نگاهی به داستان راه‌آهن در ایران از زاویه‌ای دیگر

فریدون آدمیت پژوهشگر معروف معاصر در کتاب «امیرکبیر و ایران» در صفحات ۴۱۶ به بعد از نخستین نقشه راه‌آهن ایران سخن گفته و اسنادی در این باره مطرح کرده که اطلاع از آن‌ها ضروری است. آدمیت نوشته:

طرح نخستین نقشه راه‌آهن ایران در سال ۱۲۶۶ قمری توسط «استفن‌سون» مهندس انگلیسی تنظیم شد. (۱۲۶۶ قمری تقریباً برابر است با سال ۱۲۲۸ خورشیدی یعنی تقریباً ۷۰ سال پیش از کودتای رضاخان و ۷۸ سال قبل از تاسیس راه‌آهن سراسری به دست رضاشاه).

بر اساس آن نقشه قرار بود راه‌آهن اروپا از طریق ایران به هند وصل شود. این راه‌آهن از وین آغاز می‌شد، به عثمانی می‌رفت و پس از رسیدن به بغداد، بصره و محمره (خرمشهر در ایران) به فارس، کرمان و بلوچستان می‌رسید و از آنجا

تا «سند» ادامه می‌یافت. به دستور پالمرستون، سفارت انگلیس در اسلامبول و تهران به بررسی آن پرداختند، «شیل» سفیر انگلیس در این منطقه، از جهات فنی و سیاسی و اقتصادی آن خط آهن را مورد سنجش قرار داد و سرانجام در نامه‌ای به وزارت خارجه انگلستان نوشت:

1- اولاً راه آهن مطلوب باید از آسیای صغیر به آذربایجان، تهران و اصفهان وصل شده یا از خراسان بگذرد و به افغانستان برسد، وی تاکید کرده بود که مسیر درست برای ارتقای بازرگانی انگلستان هم ایجاب می‌کند که بازارها و صادرات غربی را از مسیر طرابوزان به تبریز و تهران و مناطق مرکزی ایران وصل کرد یا حتی خط آهن شمالی و مرکز ایران به مراتب بهتر از راه آهن جنوبی ایران است،

2- اما او در نظریه سیاسی‌ای که ابراز کرده بود، حرف اصلی‌اش را گفته و استدلال کرده بود: به نظر من ایجاد راه آهن در ایران به این زودی‌ها صورت پذیر نیست. یک قرن دیگر باید بگذرد تا ایران فقیر ناتوان، و دولت و ملت سست بی‌تهور و بی‌ابتکار آن، شایستگی شرکت در نقشه راه آهن را پیدا کنند. بنای راه آهن البته موجب افزایش قدرت ایران خواهد گشت.

«شیل» گزارش خود را با سخنی پایان داده بود که به توصیه آدمیت باید در آن تامل کرد.

«شیل» نوشته بود: «ویرانی و ناتوانی و فقر و وحشی‌گری، خصوصیت‌های همه کشورهایی است که در مغرب هندوستان واقع شده‌اند. و همین خصوصیات است که عامل تحکیم قدرت انگلستان در سرزمین هند گردیده». (بگذریم که شیل در همان گزارش از امنیت بالای راه‌های داخلی ایران هم صحبت کرده بود که با برچسب وحشی‌گری‌اش تناقض جدی دارد!)

3- اما سومین نکته‌ای که «شیل» تاکید کرده بود، از همه مهم‌تر بود؛ وی گفته بود گرچه کشیدن خط آهن برای صدور کالای اروپایی به شرق از طریق ایران

خوب است و شرق بویژه ایران را بیشتر متکی به انگلستان می‌کند اما به هر حال نباید سرنوشت تجارت عظیم انگلیس با مشرق و خاک چین را به دست هوی و هوس یک ملت متقلب (ایرانی‌ها) سپرد! هیچ تناسب و تعادلی میان نفعی که عاید ایران می‌شود و فایده‌های که انگلستان خواهد برد، نیست، ضمن این‌که راه‌آهن متصل به مرز هند بر دشواری‌های ما خواهد افزود!

۴- از نامه «شیل» با پالمستون برمی‌آید که وی هم‌چنین از این هراس دارد که راه‌آهن در ایران، کفه رقابت روسیه و انگلیس در ایران را به ضرر انگلستان سنگین خواهد کرد. (ن. گ. به امیرکبیر و ایران. فریدون آدمیت. چاپ خوارزمی ۱۳۶۲ ص ۴۱۶ به بعد).

حالا که با نگاهی عمیق‌تر به مساله ساخت راه‌آهن در ایران وارد شدیم، می‌توانیم دریابیم

۴۱۸  
امیرکبیر و ایران  
استعدادهای آن را که تاکنون برای فقر و نیازمندی و مستی خفته مانده، بیدار خواهد کرد. در جهت دیگر حقوق ساختن راه تجارت مغرب به هندوستان، و حتی صدور قسمتی از کالاهای اروپا از طریق ایران به هند، پراهمیت و ارزش ایران بسیار خواهد افزود و آن را متکی به انگلستان خواهد ساخت. در همین حال سرنوشت تجارت عظیم انگلیس با مشرق تا خاک چین، به‌دست هوی و هوس این ملت متقلب دور و سیرده خواهد شده. همین مطلب را به زبان دیگری ادا می‌کند: «هیچ تناسب و تعادلی میان نفعی که عاید ایران خواهد گردید، و فایده‌ای که برای انگلستان خواهد داشت، وجود ندارد. در واقع منافع ملت هندوی را به عمده دولتی نیمه وحشی می‌بچایم که شور و احساسات ایران غلبه دارد، و بر اثر نادانی و بی‌کفایتی سود خود را هم تمیز نمی‌دهد.»  
اما از نظر نظامی، کشیدن راه‌آهن دایران را به سرحد هندوستان می‌رساند. یعنی ایرانی که قدرت و فعالیت آن با تضعیف راه‌آهن خیلی بیشتر از نیروی فعلی آن خواهد گردید - و این خود مستلزمات انگلستان را در هند به خطر تعارض نزدیکتر می‌گرواند. البته حالا از جانب ایران خطری بر نمی‌خیزد، اما از رویه آن در زمان جنگ چه خبر داریم؟ نباید فراموش کرد که شرق و ایمان و حقیقتی در این ملک وجود ندارد. سوجدونی و طمع‌ورزی انگیزه‌های اصلی کردها سردمد آن را می‌سازد. ایران از روسیه پیشتر از انگلستان در هراس است، و نتیجه این حالت آن است که روسیه می‌تواند همکاری ایران را با وعده تصرف بغداد و هرات و قندهار جلب کند. ولی انگلستان چنین طمع‌هایی را ندارد که تقدیم ایران بسازد، گرچه دستگاه روحانی و افکار عمومی مردم هواخواه انگلستان است. اما هرگاه میان دولت ایران و روسیه قرارداد اتحادی بسته شد - راه‌آهنی که متصل به مرز هند باشد، بر دشواری‌های ما خواهد افزود.  
قیل گزاشی خود را با این سخن پایان می‌دهد که در معنی آن تأمل باید کرد: «دویرانی و ناتوانی و فقر و وحشیگری، خصوصیت‌های همه کشورهای است که در مغرب هندوستان واقع شده‌اند. و همین خصوصیات است که عامل تحکیم قدرت انگلستان در سرزمین هند گردیده. البته دولتی در این صدد نیست که آن حالت عمومی جامعه‌های شرقی را برای ایند تثبیت نماید، و همیشه آنان را به همان وضع نگاه دارد؛ اما هیچ تصد اخلاقی هم ندارد که در برانداختن آن ویرانی و ناتوانی و فقر و وحشیگری تلاش کند»<sup>۹۹</sup>.

کتاب «امیرکبیر و ایران» نوشته فریدون آدمیت

که ایجاد راه‌آهن در ایران، در قرن ۱۹ میلادی، کاری نبوده که تمامی ابعاد آن در داخل ایران گره بخورد!

و فراتر از این دریافتیم که پای عنصر خارجی (یعنی استعمار) و اراده استعماری و رقابت استعماری در این امر، نقشی تعیین کننده و درجه اول داشته!

می بینید که نیاز داریم در این مورد بیشتر بدانیم تا بهتر بتوانیم قضاوت کنیم. به همین علت ضروری است که بازهم به منابع تاریخی دیگری نگاه کنیم که موضوع ساخت راه آهن را از دیدگاهی تاریخی و در عرصه نبرد قدرت های استعماری برای تقسیم جهان و بازارهای آن بین خودشان توضیح دهد. چرا که «تاریخ» چیزی فراتر از «داده» های خامی است که وقایع نگاران ثبت می کنند. یعنی تاریخ هم یک علم است که باید دستکم پایه هایش را آموخت.

### **پنجم) ضرورت های ناشی از رشد سرمایه داری**

در قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی قدرت های غربی بویژه قدرت های اروپایی برای حفظ منافع استعماری خود، ناگزیر از سرمایه گذاری های کلان در کشورهای تحت سلطه و کشورهای عقب نگه داشته شده بودند، به همین علت باید نسبت به امنیت سرمایه گذاری هایشان هم مطمئن می شدند. به این جدول نگاه کنید تا از میزان شگفت انگیز سرمایه گذاری قدرت های اروپایی در قاره های دیگر یک تصویر واقعی به دست بیاورید.

چگونگی تقسیم سرمایه‌های خارجی بر حسب قاره‌های جهان (این ارقام تقریبی و مربوط به حدود سال ۱۹۱۰ است) (به میلیارد فرانک)				
قاره‌ها	انگلیس	فرانسه	آلمان	جمع
اروپا	۴	۲۳	۱۸	۴۵
آمریکا	۳۷	۴	۱۰	۵۱
آسیا، آفریقا و استرالیا	۲۹	۸	۷	۴۴
جمع	۷۰	۳۵	۳۵	۱۴۰

قدرت‌های اروپایی برای حفظ منافع خود به ارتباطات پیشرفته نیاز داشتند در نتیجه آن قدرت‌ها در گام اول، دو اقدام راهبردی انجام دادند؛ آنها اولاً به تقسیم مجدد جهان نشستند و ثانياً سرزمین‌های زیرنفوذ خود را به‌جای استعمار مستقیم (استعمار کلاسیک و اشغال نظامی) با سپردن به یک دیکتاتور دست‌نشانده، کنترل کردند. دیکتاتوری که باید حافظ «منافع اقتصادی و سیاسی» اربابش در کشور متروپل می‌بود (این شاید ساده‌ترین تعریف استعمار نو باشد).

(کشور متروپل، کشوری است که نسبت به کشورهای تحت‌الحمایه خود نقش «مادر» یا شاید بتوان گفت نقش کشور «ارباب» را دارد).

و در گام دوم، آن قدرت‌ها مساله ارتباطات خود با کشورهای تحت‌سلطه را با تلگراف و راه‌آهن حل کردند.

- ایجاد تلگراف (به‌مثابه اینترنت آن روزگار که در حکم سلسله اعصاب استعمار در سرزمین‌های تابعه بود!).

-و ایجاد راه‌آهن در کشورهای تحت‌الحمایه و کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده. (که مانند دستگاه گردش خون استعمار در سرزمین‌های تابعه عمل می‌کرد). ایران خودمان را در نظر بگیرید، روس‌ها و انگلیسی‌ها در یک دوره تاریخی هرکدام خطوط آهن و تلگراف خاص خودشان را در ایران برپا کردند.

خط تلگراف انگلیسی‌ها باید هم ارتباط هندوستان را با لندن برقرار می‌کرد و هم ارتباط نیروهایشان در ایران را با خودشان ایجاد می‌کردند، در نتیجه خطوط تلگراف ویژه خود را در ایران ایجاد کردند.

روسیه هم خط تلگراف ویژه خودش را در ایران برپا کرد. خط تلگرافی که سرفرماندهی نیروهای قزاق در قفقاز را به مرکز فرماندهی نیروی قزاق و بانک استقراضی روسیه در تهران وصل می‌کرد.

البته مردم ایران هم تا حدی می‌توانستند از این خطوط تلگراف استفاده کنند، بویژه خط تلگراف انگلیسی‌ها.

اما کاربرد اصلی این خطوط تلگراف، حل و فصل مسائل اداری مرکز قدرت استعماری در کشور مادر با نیروها، اداره‌ها و نهادهای تابعه خود در ایران بود. ضمن این‌که خط تلگراف انگلیسی، ارتباط مستقیم و مستمر لندن را با هندوستان که بزرگ‌ترین مستعمره انگلستان در آسیا بود وصل نگاه می‌داشت.

در نتیجه بعید است که کسی ساخت خطوط تلگراف در ایران را در شمار دست‌آوردهای فلان پادشاه قاجار تلقی کند! چرا که حقیقت ماجرا روشن‌تر از آنی است که بتوان آن را تحریف کرد یا به‌عنوان یکی از دستاوردهای پادشاهان بی‌عرضه و عقب‌مانده قاجار به خوانندگان کتاب‌های تاریخی، بویژه نسل جوان در قرن ۲۱ قالب کرد!

بر همین مبنا باید گفت: با نگاهی به گواهی‌های موجود، بویژه آنچه که در نامه سفیر «شیل» به مافوقش در لندن دیده می‌شود، در مورد راه‌آهن هم که یکی

از الزامات مرحله‌ای پیشرفت سرمایه‌داری و ارتقای آن از مرحله صدور کالا به مرحله صدور صنعت و سرمایه بود، باید یادآوری کرد در سال ۱۲۶۶ خورشیدی صدور صنعت و سرمایه هنوز به مرحله‌ای نرسیده بود که ضرورت ایجاد راه‌آهن برای ایران را روی میز کشورهای استعمارگر بگذارد (یا اگر هم ایجاد راه‌آهن ضروری شده بود، اما روشن نبودن وضعیت سیاسی ایران و این که ایران از مدار استعمار خارج شود یا در همان وضعیت موازنه مثبت استعماری که دولت‌های قاجار بین استعمار انگلیس و استعمار روس برقرار کرده بودند، درجا بزند هنوز برای انگلستان تعیین تکلیف نشده بود، در نتیجه، ریسک ایجاد راه‌آهن را در ایران نمی‌پذیرفتند) اما چنده سال بعد؛

اولاً آن ضرورت اقتصادی خود را با شدت بیشتری نشان داد  
ثانیاً با سقوط دولت تزار در روسیه، دستکم تا مدتی خیال انگلیسی‌ها از رقابت با روس‌ها بر سر ایران راحت شد

ثالثاً مساله «قدرت سیاسی» در ایران و الزامش را که حضور شاهی دست‌نشانده بود، تعیین تکلیف شد، شاهی که مانند پادشاهان قاجار بین روسیه و انگلستان موازنه مثبت استعماری برقرار نکرده و یکسویه به زیر شنل انگلیسی‌ها بخزد، کاری که با به تخت نشاندن رضاخان قزاق، انجام شد.

برای درک بهتر این قسمت از بحث ضروری است به راه‌آهن و نقش تاریخی آن در رشد سرمایه‌داری با دقت بیشتری نگاه کنیم.

### **ششم) راه‌آهن و سرمایه‌داری**

پایه‌پای پیشرفت صنعت در غرب، نیاز به انرژی بیشتر و ارزان‌تر و فولاد بیشتر و ارزان‌تر هم افزایش می‌یافت.



کشورهای صنعتی غربی باید به سرعت منابع بیشتری از زغال سنگ و منابع بیشتری از معادن آهن را استخراج کرده و به صنایع خود می‌رسانند. برای این کار نیاز جدی و فوری به خطوط آهن بیشتری بود تا معادن مورد نیاز صنایع را مستقیماً به کشورهای تولیدکننده وصل کنند. طبعاً رساندن محصولات تولید شده به بازار کشورهای نیازمندی که فاقد صنعت و تولیدات صنعتی بودند هم عامل دیگری بود که ضرورت ایجاد راه آهن و گسترش خطوط آن را بیشتر اثبات می‌کرد.

نگاهی به آمار خطوط راه آهن کشورهای صنعتی در اروپا و آمریکا (به عنوان دو قطب صنعتی اصلی جهان) برای درک این واقعیت ضروری است. این آمار را می‌توانیم در یکی از کتاب‌های لنین به اسم «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری» پیدا کنیم. در آماري که انحصار خطوط آهن کشورهای اروپایی و آمریکایی در اواخر قرن ۱۹ و هم‌چنین در اوایل قرن بیستم را نشان می‌دهد، طول راه آهن‌های ایجاد شده در مستعمرات کشورهای اروپایی و آمریکایی از سال ۱۸۹۰ تا سال ۱۹۱۳ افزایشی ۳۰۰ درصدی یافته و طول راه آهن کشورهای تحت‌الحمایه اروپا از طول راه آهن‌های کل اروپا بیشتر شده است!! یعنی کشورهای اروپایی بیشتر از آن که برای خودشان راه آهن بسازند برای مستعمراتشان راه آهن ساخته‌اند!

در سال ۱۸۹۰ میلادی طول راه آهن‌های کل اروپا ۲۲۴ هزار کیلومتر بوده و در همان مقطع زمانی، طول راه‌های آهن کشورهای تحت‌الحمایه ۱۲۵ هزار کیلومتر یعنی تقریباً نصف راه‌های آهن کشورهای متروپل.

اما ۲۳ سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۳ میلادی، طول راه‌های آهن کشورهای اروپایی به ۳۴۶ هزار کیلومتر افزایش یافته، در حالی که طول راه‌های آهن کشورهای تحت‌الحمایه‌اشان به ۳۴۷ هزار کیلومتر افزایش پیدا کرده! این اعداد

نشان می‌دهند که کشورهای استعمارگر چه تلاشی برای کشیدن راه‌آهن در کشورهای تحت‌الحمایه خود و مکیدن منابع معدنی آنها داشته‌اند! این آمار می‌گویند کشورهای متروپل بیشتر از ۲۰۰ هزار کیلومتر راه‌آهن جدید در کشورهای تحت‌الحمایه خود کشیده‌اند درحالی‌که نصف آن را در کشورهای خودشان ایجاد کرده‌اند! به جدول زیر نگاه کنید.

طول راه‌های آهن (به هزار کیلومتر)			
+	در سال ۱۹۱۳	در سال ۱۸۹۰	نام مناطق
+۱۲۲	۳۴۶	۲۲۴	اروپا
+۱۴۳	۴۱۱	۲۶۸	ایالات متحده آمریکا
+۱۲۸	۲۱۰	۸۲	مجموع مستعمرات
+۲۲۲	۳۴۷	۱۲۵	کشورهای مستقل و
+۹۴	۱۳۷	۴۳	نیمه مستقل آسیا و
			آمریکا
	۱۱۰۴	۶۱۷	جمع

برای درک بهتر این موضوع خوب است دوباره به سند امتیاز بارون ژولیوس دو رویتر که محمود محمود در کتاب روابط ایران و انگلیس آورده و در همین جزوه به بخشی از آن اشاره شد دوباره نگاه شود تا بحث همبستگی رشد سرمایه‌داری و انحصارات و ربط آن به ایران بیشتر روشن شود.

### هفتم) کشورهای تحت‌الحمایه یعنی چه؟

منظور از کشورهای تحت‌الحمایه، تمامی کشورهایی است که در آن مقطع یا مستعمره بوده‌اند مانند هند یا نیمه مستعمره بوده‌اند مانند چین یا به هر حال

در وضعیتی بوده‌اند که از استقلال سیاسی آن‌گونه که کشورهایمانند ژاپن بهره‌مند بودند، محروم بوده و خلاصه استقلال عمل سیاسی‌اشان زیرعلامت سوال بوده است. به‌عنوان مثال لنین در همان کتابش ایران را همراه با ترکیه و چین، نیمه مستعمره قلمداد می‌کند.

اکنون روشن می‌شود چرا ایجاد راه‌آهن در کشوری مانند ایران بدون اجازه استعمار مقدور نبوده؟! کما اینکه عملاً هم انجام نشد! تا روزی که مساله حاکمیت سیاسی در ایران با شکست انقلاب مشروطه به نفع استعمار حل شد و رضاخان به تخت شاهی نشانده شد و اجازه تاسیس راه‌آهن هم به وی داده شد آن‌هم با بدترین شرط و شروط استعماری! به این ترتیب که طبق روال کشورهای استعمارگر، کشورهایمانی که باید در آنها خطوط‌آهن کشیده می‌شد، باید پول پروژه را هم خودشان می‌دادند. در حالی که آن خطوط اساساً در خدمت منافع کشور متروپل بود!

متأسفانه این وضعیت نه فقط در دوره رضاشاه که در دوره سلطنت پسرش محمدرضا هم ادامه یافت.

## هشتم) حاصل و پیامد تمامی این رخدادها و گفته‌ها و نوشته‌ها در ایران چه شد؟

اینجا ضروری است قضاوت دکتر مصدق در این باره را که در جلسه رسمی مجلس شورای ملی گفته، بدانیم.

دکتر مصدق در خاطرات خود توضیح داده و نوشته است: «در جلسه ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورا گفتم برای ایجاد راه، دو خط بیشتر نیست: آن که ترانزیت بین‌المللی دارد ما را به بهشت می‌برد، و راهی که به‌منظور سوق‌الجیشی ساخته

شود، ما را به جهنم و علت بدبختی‌های ما هم در جنگ بین‌الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند. و اکنون آنچه از این راه‌آهن ایران عاید می‌شود، مبلغی در حدود ۲۸۰ میلیون تومان است که ۵۵ درصد آن صرف هزینه‌های اداری... و ۴۵ درصد بقیه به مصرف تعمیرات رسیده است. و از بابت سود سرمایه و استهلاک، دیناری عاید دولت نشده و باری است که باید به دوش مالیات‌دهندگان گذارده شود.

ساختن راه‌آهن در این خط، هیچ دلیلی نداشت جز این که می‌خواستند از آن استفاده سوق‌الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی را که دولت از معادن نفت می‌برد، (دوباره) وارد انگلیس کند...».

«هر چه کرده‌اند خیانت است و خیانت. با این که همگان به سودمندی راه‌آهن شرق و غرب چه از لحاظ تجاری و چه از لحاظ نظامی آگاه بوده و اعتقاد داشتند که این مسیر کاربردهای فراوانی دارد، ولی رضاشاه آن را نپذیرفت. این موضوع... ناشی از نفوذ انگلیسی‌ها بر دستگاه سیاست‌گذاری رضاشاه بود.» (ایرج افشار، خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، تهران، چاپ پنجم ص ۳۵۱ به بعد)

در جلسه ی ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آنکه ترازیت بین المللی دارد ما را به بهشت میبرد و راهی که بمنظور سوق الحیثی ساخته شود ما را بجهنم و علت بدبختیهای ما هم در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند.

در جلسه ی ۹ اردی بهشت ۱۳۰۶ متمثل باین مثال شدم که شخصی گفت از درشکه های کرایه به تنگ آمده ام هرکجا پیاده میشوم باید مدتی راجع بکرایه با صاحب درشکه بحث کنم. در نقاطی هم که درشکه نیست آن را از نقاط دور بخواهم و کرایه گزافی بدهم. احتیاج شخص من هم آنقدر نیست که بتوانم از عهده ی خرج یک درشکه ی شخصی برآیم. باو گفتمند که یک درشکه تهیه کنید هر وقت مورد احتیاج خودتان است از آن استفاده کنید و هر وقتی هم که احتیاج ندارید آن را کرایه دهید و قسمتی از مخارج خود را بدین طریق جبران نمائید. این مثال در راه آهن بین المللی کاملاً صادق است، یعنی آنقدر که در خود مملکت مورد احتیاج است از آن استفاده می کنند و ضرر خود را هم از حمل و نقل بین المللی جبران می نمایند.

و اکنون آنچه از این راه آهن ایران عاید میشود مبلغی در حدود دوست و هشتاد و هشت میلیون تومان است که پنجاه و پنج درصد آن صرف هزینه های اداری که پانزده هزار کارمند و بیست هزار کارگر از آن استفاده میکنند و چهل و پنج درصد بقیه بمصرف تعمیرات رسیده است و از بابت سود سرمایه و استهلاک دیناری عاید دولت نشده و باری است که باید بدوش مالیات دهندگان گذارده شود.

ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز اینکه میخواستند از آن استفاده ای سوق الحیثی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن بایران بفرشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت میبرد وارد انگلیس کند و علت سرنگرفتن ذوب آهن در این مملکت همین منافع متعارضه انگلیس است که بعد از شاه فقید هم شاهنشاه از همان رویه پیروی فرمودند و علاقمندی دولت انگلیس بفروش آهن بقدریست که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهرماه ۱۳۳۲ (۵ اکتبر ۱۹۵۳) که ایدن دوره ی نقاهت خود را تمام نمود و باز در وزارت خارجه شروع بکار کرد به «دنيس رایت» کاردار سفارت انگلیس در طهران امر نمود پیشنهاد فروش آهن را که در زمان تصدی من هیچ بایران وارد نشده بود هر چه زودتر بدولت ایران تقدیم کند (۱)

ه اصل: اول (۱.۱)

(۱) خاطرات ایدن طبع پاریس، صفحه ی ۲۴۲

## نهم) علت پانگرفتن صنایع مادر در ایران

مصدق، علت پانگرفتن صنایع مادر از قبیل ذوب آهن در ایران را هم از پیامدهای همین خط استعماری می‌دانست و در کتاب خاطراتش در پاسخ به دعاوی و لاف و گزاف‌های محمدرضا شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» مفصل به آن اشاره کرده و می‌نویسد: «علت سرنگرفتن ذوب آهن در این مملکت همین منافع متعارضه انگلیس است... علاقمندی دولت انگلیس به فروش آهن به قدری است که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهر ۱۳۳۲ که ایدن (وزیر خارجه انگلیس) ... به "دنيس رایت" کاردار سفارت انگلیس در تهران امر نمود پیشنهاد فروش آهن را که در زمان تصدی من هیچ به ایران وارد نشده بود، هر چه زودتر به دولت ایران تقدیم کند و الحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نفرموده و در آخر کتاب "مأموریت برای وطنم" در فصل ۱۴ می‌فرمایند "تأکید کردم و از وزیر مسئول خواستم برای اتمام یکی از خطوط آهن، تاریخ معینی را تعیین کنید" و ژرج پنی یکی از مدیران عالی‌رتبه شرکت "یونایتد استیل" بزرگترین کنسرسیوم فولادسازی انگلستان هم به ایران آمد تا بتواند به‌طور مستقیم با عده‌یی وزرا و سایر مقامات عالی‌رتبه دولتی راه‌آهن، راجع به فروش ریل مورد احتیاج... وارد مذاکره شود».

این در واقع داستان راه‌آهنی است که رضاشاه در جهت منافع انگلستان ساخت.

والحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نفرموده و هر وقت که فرصتی بدست آورده‌اند به تکلیف وجدانی خود عمل فرموده‌اند و در آخر کتاب «مأموریت برای وطنم» در فصل ۱۴ میفرمایند «تأکید کردم و از وزیر مسؤل خواستم برای اتمام یکی از خطوط آهن تاریخ معینی را تعیین کنید» و زرج پنی یکی از مدیران عالی‌رتبه‌ی شرکت یونایتد استیل بزرگترین کنسرسیوم فولادسازی انگلستان هم بایران آمد تا بتواند بطور مستقیم با عده‌ای وزراء و سایر مقامات عالی‌ی دولتی راه‌آهن راجع بفروش ریل مورد احتیاج [۷] توسعه‌ی شبکه‌ی این راه وارد مذاکره شود. (۱)

در آن روزهایی که لایحه‌ی راه‌آهن تقدیم مجلس شده بود دولت از عوائد نفت چهارده ملیون و به تعبیر امروز در حدود دویست ملیون تومان ذخیره کرده بود که من پیشنهاد کردم آن را صرف ایجاد کارخانه‌ی قند بکنند و از خرید بیست و دو ملیون تومان قند در سال که در آنوقت وارد کشور میشد بکاهند. چنانچه این پیشنهاد مورد قبول واقع شده بود دولت می‌توانست بعد از سه سال از کارخانه‌های قند بهره‌برداری کند و از واردات قند بکاهد و پولی که در ازای خرید قند بخارج میرفت صرف بهبودی حال کشاورزان مملکت کند. این پیشنهاد مورد توجه قرار نگرفت و مجلس بلاایحه‌ی خط راه‌آهن جنوب و شمال رأی داد و با این که در خرید آهن از انگلستان و اتمام آن نهایت تسریع بعمل آمده بود و شاهنشاه در فصل دوم از کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند «مهندسیین تصدیق می‌کنند که راه‌آهن سرتاسری ایران که پدرم از سال ۱۹۲۷ آغاز و در سال ۱۹۳۹ به‌پایان رسید شاید جالب‌ترین راه‌آهن طولی باشد که با این سرعت ساخته شده است» از روز شروع ساختمان تا اتمام آن دوازده سال طول کشید و صرف وقت شده است و چنانچه در ظرف این مدت عوائدنفت بمصرف کار [خانه] قند رسیده بودرفع احتیاج از یک قلم بزرگ واردات گردیده بود و از عواید کارخانه‌های قند هم می‌توانستند خط راه‌آهن بین‌المللی را احداث کنند که باز عرض میکنم هر چه کرده‌اند خیانت است و خیانت.

## (۹)

نمونه‌ی دیگری از طرز فکر خاص او آنکه روزی از رئیس دانشکده پزشکی که بمناسبی برامسر سفر کرده بود درباره‌ی مسافرتش سوالاتی میکند. وی میگوید که هر چند در مسافرت بوی خوش گذشته ولی وضع راهها بسیار بد و محتاج بمرمت اساسی است. مصدق از این اظهار نظر خشمگین شده در پاسخ می‌گوید که اصولاً این قبیل مسافرتها لزومی ندارد و بهتر است انسان در

(۱) روزنامه‌ی کیهان شماره‌ی ۵۴۹۷ مورخ ۱۱ آبان‌ماه ۱۳۴۰

اینجا بحث چرایی و چگونگی ساختن راه‌آهن در ایران به پایان می‌رسد. همان‌گونه که دیدید، در عمل ناگزیر شدیم برای مطالعه تاریخ ساخت راه‌آهن در ایران، گام به گام به عمق برویم و از زوایای گوناگونی به قضیه نگاه کنیم تا تصویری واقعی از این رویداد تاریخی به دست بیاوریم.

این سیر و سیاحت تاریخی البته فراتر از اشراف پیدا کردن به داستان ساخت راه‌آهن در ایران، یک نکته دیگر را هم یادآوری کرد و آن این‌که؛ دیدیم یک بحث مشخص ایجاد راه‌آهن در ایران، چه پشت‌پرده‌هایی داشته که غفلت از آنها باعث می‌شود، یک آرزوی دیرینه ملی ایرانیان یعنی ساخت راه‌آهن چگونه بازپچه دست استعمار قرار گیرد، چگونه استعمار مانع ساخت راه‌آهن در ایران می‌شود تا نهایتاً آن را به صورت یک پروژه استعماری در ایران پیاده می‌کند و بعد هم با تحریف تاریخ، همان اقدام استعماری را به یک اقدام ملی تعبیر می‌کند و بدتر آنکه، عامل دست‌نشانده استعمار (رضاشاه) را که مجری آن پروژه به استعماری‌ترین شکل می‌گردد، به جای خادم و میهن‌پرست به نسل‌های بعدی معرفی کند.

مرور همین یک بحث، به ما تاکید می‌کند که «تاریخ» هم یک «علم» است که برای پژوهش و مطالعه در محدوده آن ضروری است دستکم پایه‌های علمی آن را بیاموزیم.





## فصل سوم

# تاریخ هم یک علم است

یکم) چگونه وارد مباحث تاریخی شویم؟

برای شناخت یک شخص (فرضا رضاشاه) یا یک انقلاب (فرضا انقلاب مشروطه) یا یک دوره تاریخی همانطور که در این رساله مشاهده کردید، باید؛ قبل از هر چیز و هر کس به منابع و مورخین همان دوره رجوع کرد باید مساله یا شخص مورد نظر را از دیدگاه‌های موافق و مخالف مورد بررسی قرار داد. به‌عنوان نمونه رضاشاه را باید؛

1. هم از منابع مورد قبول رضاشاه و خاندانش
2. و هم از منابع مورد قبول مخالفانش
3. و هم از خلال منابع مستقل، مورد مطالعه قرار داد.

یعنی از کتاب‌های منتشر شده توسط نزدیکان رضاشاه و شاه گرفته (مانند کتاب تیمسار عبدالله امیرطهماسبی و کتاب تاریخ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی از انتشارات ارتش شاه سابق)، تا کتاب‌های تهیه شده توسط مخالفان دیکتاتوری سلطنتی مانند کتاب «گذشته چراغ راه آینده»

و تا کتاب‌های نویسندگان بی‌طرف و مستقلی مانند احمد کسروی و فریدون آدمیت و ... استفاده کرد کتاب‌هایی که در این نوشته بخش‌هایی از هر کدام را دیدید.

4. پس از آن باید «داده»های جمع‌آوری شده را ردیف کرد و از آنها نتیجه‌گیری کرد.

5. پس از آن باید همان دوره تاریخی را در عرصه وسیع‌تری (عرصه تحولات منطقه‌ای، جهانی یا تاریخی) مورد بررسی قرار داد و فرضا دریافت که انقلاب مشروطه در کدام دوره تاریخی از رشد جوامع بشری روی داده؟

تا سرانجام بتوان به درکی جامع از رویدادهای آن دوره رسید و نهایتاً گفت: اروپای قرن ۱۸، ۱۹ و ۲۰ پس از عبور از نظام فئودالی و رسیدن به دوره همه‌گیری سرمایه‌داری، در حال عبور از مراحل ابتدایی سرمایه‌داری بود. در آسیا اما هم‌چنان نظام فئودالی و شیوه‌های حکمرانی قرون‌وسطایی حاکم بود.

انقلاب مشروطه ایران اولین انقلاب ملی دموکراتیک جهان در ابتدای قرن بیستم بود که طی آن ایرانیان تلاش کردند از نظام منحط و پوسیده فئودالی و نظام حکمرانی قرون‌وسطایی خارج شده و نظامی دموکراتیک برقرار کنند، ایران و انقلاب مشروطه‌اش پیش‌تاز جهان و بویژه کشورهای آسیایی در حرکت به سوی

یک نظام مدرن دموکراتیک بود. پس از انقلاب مشروطه ایران بود که در روسیه و ترکیه و چین و مصر هم انقلاب‌های دموکراتیک روی داد.

متأسفانه انقلاب مشروطه ایران شکست خورد، انقلابی که گرچه سیمای ایران و آسیا را دگرگون کرد اما تمامی رهبران انقلاب به دست ضدانقلاب به شهادت رسیدند و استعمار و ارتجاع مذهبی و ارتجاع سلطنتی موفق شدند یک قزاق به اسم رضاخان را به تخت سلطنت نشانده و آتش انقلاب ایران را خاموش کنند. نهایتاً آن چه که در ایران حاصل شد این بود که؛

نظام پوسیده فئودالی حاکم بر ایران پس از انقلاب مشروطه به یک نظام دوگانه «بورژوا - ملاک» تحول پیدا کرد. نظامی که زیر حاکمیت یک دیکتاتوری دیگر قرار گرفت؛ دیکتاتوری رضاشاه!

این، خلاصه‌ترین بیان آن چیزی است که در یک دوره بحران انقلابی تقریباً ۳۰ ساله در ایران روی داد و به سلطنت رضاشاه و بعداً پسرش انجامید.

## دوم) مقایسه ایران و رضاشاه با مصر و ترکیه و آتاترک

اگر وضعیت کشورهایمانند ترکیه یا مصر را که چه از نظر جمعیت و چه از نظر موقعیت سیاسی جغرافیایی به یکدیگر شباهت‌های زیادی داشتند مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که به عنوان نمونه؛

همان سیاست‌های استعماری که در ایران راه‌آهن ایجاد کرد، در ترکیه (عثمانی آن روزگار) هم همین کار را کرد، در مصر هم که اساساً مستعمره بود همین کار را کرد، اما آنچه که در ایران با یک حاکم دست‌نشانده بی‌سواد انجام شد حقیقتاً کاریکاتوری است از آنچه که در ترکیه و مصر انجام شد.

صرفاً بحث نوسازی و راه‌آهن را به عنوان دو نماد پیشرفت تاریخی در نظر بگیرید و به مقایسه‌ای که یکی از دشمنان مجاهدین در این مورد کرده، نگاه کنید که

وضعیت نوسازی رضاشاهی را با نوسازی در کشورهای ترکیه و مصر مقایسه کرده است.

مهرزاد بروجردی از کسانی است که به رئیس جمهور آمریکا نامه نوشت و درخواست کرد اسم مجاهدین از لیست تروریستی خارج نشود! کتاب‌های او در ایران به راحتی چاپ می‌شود و با محافل اصلاحاتی خارجه‌نشین و شاه‌پرستان هم ارتباطات آشکار فرهنگی! دارد. اما به عنوان یک مورخ ناگزیر است به برخی واقعیت‌ها اعتراف کند از جمله نگاه کنید به مقایسه پروژه نوسازی در ایران و مصر و ترکیه و آنچه که در باره ورود راه‌آهن و ورود اتوموبیل در این سه کشور تحت عنوان نوسازی انجام شده!

در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در ایران تنها ۲۵۰ کیلومتر راه‌آهن وجود داشته، در حالی که در همان مقطع زمانی، در مصر و ترکیه بیش از ۴ هزار کیلومتر راه‌آهن احداث شده بود.

یا در یک نمونه دیگر در همان زمان، در ایران ۴۴۰۰ دستگاه اتوموبیل وجود داشته،

در حالی که در همان هنگام در مصر بیش از ۱۷ هزار دستگاه خودرو در حال تردد بوده!

**استقرار دموکراسی بدون دولت مدرن ناممکن بود**

نگار و رساندن به انقلاب مشروطی و نه مایع پذیرفتن لفاظیات این انقلاب شده است

**مهرداد بروجردی**  
استاد دانشگاه سراسر و نویسنده کتاب روشنگر ابروی غرب

**حمایت و پشتیبانی و استثنای با بنابر نسبی اکثر فرامی‌دهد**  
حاکمیت و زمین موافق بیانی بدون پایگاه طبقاتی و بر فراز  
هر کت‌نومین‌ها را بنابر نسبی به‌عنوان با توجه به حمایت  
روشن‌ترین از ظهور یک اثر برود و زمینه‌ساز آن نهادن  
برای استقرار نظم احسن و ساختن، چگونه می‌توان بر آسمن  
بیاوی اول را به‌عنوان بنیادین شدن شرایط دانست؟ آیا  
از جمله ما شدن مطلوب، معانی همچون برابری و برابری در  
نگاه و روشنگران با حفظ و معانی همچون «انقلاب تاریخی»

«انقلاب تکامل» در «انقلاب صورت» می‌توان بنا بر این شدن  
شواهد ایران در استقامت و آسمن رضاعین نتیجه گرفته

توسیع بنابر نسبی اکثر بر مطلق احسن همچون موافق  
یا حرکت نسبی‌ها فاقد دقت کافی است و این نسبی  
توسیع کننده حکومتی است و نه برابری مردمی  
بلای که از حمایت طبقاتی بر مبنای غیر است و بنابر نسبی  
بر برابری نسبی می‌گردد که انقلابی قدرت بر آن گرفته

**نگاه بلند و به دنبال آن رضوی بیشتر براد محبت**  
رسود و بار بار می‌خورد، برای تغییر ناگهانی آنچه  
روشنگران را به حمایت از حکومت بنابر نسبی رسانده بود.  
ماده مجموعه‌ای از باکلی‌ها ضد نظام‌های ضد نظامی می‌باشد  
که در سال‌های منتهی به روی کار آمدن، رساننده گزین  
ایران را گرفته بود. با آنکه نظامیان استقامت می‌توان اول و  
گذرهای حساس ایشان همچون هند، ترکیه و مصر اعلام  
توسیع نسبی آن نظامیان است و این است که در مصر  
ایران نیز در خصوص استقامت آمد و از طریق روابط به پیش رفت  
مبارزات بر سر این کشور با کشورهای خارجی نظیر آمریکا  
است که در سال‌های بعد جنگ جهانی اول اختلاف ایران  
فاجعه ملی ایران را این کشورها به وجود می‌آورد. در واقع  
ایران را مایه وحشتناکی از هند و ترکیه، خود تقاضای گفت  
زبان، در سال ۱۳۰۹-۱۳۰۸ شمسی در ایران تنها ۲۵۰  
کیلومتر راه‌آهن وجود داشت بر حالی که در مصر و ترکیه  
بیش از چهار هزار کیلومتر راه‌آهن احداث شده بود.  
توسیع راه‌آهن ایران در همین سال ۲۹ دستگاه خودروی جدید  
توسیع نسبی در این کشورها بود و در ایران تنها یک  
توسیع نسبی در این کشورها بود و در ایران تنها یک  
توسیع نسبی در این کشورها بود و در ایران تنها یک

## مقاله مهرزاد بروجردی از اضداد مجاهدین

همین نویسنده و پژوهشگر تاریخ در ادامه، با کمک گرفتن از همکار مورخش (برواند آبراهامیان) که او نیز ضدیت آشکاری با مجاهدین دارد، توضیح داده است که تمامی اقدامات رضاخان تحت عنوان نوسازی، محصول فرعی اقدامات او برای استحکام پایه‌های دیکتاتوری متمرکز خودش بوده است.



**نوسازی**

فروردین ۱۳۰۴	جایگزینی تقویم هجری شمسی به جای هجری قمری
مرداد ۱۳۰۴	تصویب قانون لزوم اخذ شناسنامه، لقب‌القباشرفی
مرداد ۱۳۱۳	جایگزینی نام ایران به جای پرشیا در مرادفات خارجی
پسین ۱۳۱۳	تأسیس دانشگاه تهران
۱۳۱۴	تصویب قانون مجازات مدنی

اصلاحات گسترده برای تقویت سوادآموزی، بسط هویت ملی و ایجاد دادگستری نوین در دوره پهلوی اول به جد پیگیری شد. در این روند لباس‌های سنتی و ایلاتی و همچنین کلاه‌های دوره قاجار ممنوع شده و شهروندان باید از کت و شلوار غربی و کلاه پهلوی استفاده می‌کردند. شاه بست‌نشین را ممنوع کرد. نظام آموزشی سراسری بر اساس آموزش زبان فارسی شکل گرفت. تلاش برای بسط زبان فارسی در سراسر کشور جلوه‌های دیگری نیز داشت؛ همچون تغییر نام مکان‌های جغرافیایی به کلمات فارسی‌ای که یادآور حکومت پهلوی باشند. شاه به همراه دستیاران اصلی‌اش در آیین گشایش آرامگاه فردوسی شرکت کرد و دولت به مدد نوروز کارخان، فیروز و داور، دادگستری نوین بنا کرد. مرجعیت ثبت اسناد حقوقی از جمله معاملات املاک از دواج و طلاق نیز از روحانیت به دولت منتقل شد. دولت با تأسیس چند زبان‌حسین بلندمدت را جایگزین مجازات بدنی کرد.

سال ۱۳۲۰	سال ۱۳۰۴	تعداد شاگردان کودکانستان‌ها
۱۵۰۰	-	تعداد مدارس ابتدایی
۲۳۲۶	۸۳	تعداد دانش‌آموزان ابتدایی
۶۱۰۰۰۰	۴۰۰۰	تعداد دبیرستان‌ها
۲۸۰۰۰۰	۵۰۰۰	تعداد دانش‌آموزان دبیرستان
۲۳۳۰	۶۰۰	تعداد دانشجویان

دو دهه‌گانه مورخ، برواند آبراهامیان: «پهلوی اول را اصلاحگر، بانی مدرنیسم و حنا عارفی ساز تلقی کرده‌اند. در واقع قصد او از تأسیس نهاد‌های جدید گسترش سلطه از طریق گسترش قدرت دولت در همه بخش‌های کشور بوده از سیاست گرفته تا اقتصاد و اجتماع و ایدئولوژی. میراثی که او پشت‌سر به جای گذاشت در واقع محصول فرعی اقدامات منموم وی برای ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند بود» (تاریخ ایران، مخزن، ص ۱۴۱).

مقاله مهرزاد بروجردی در باره علل و ریشه‌های نوسازی رضاشاهی

و مقایسه آن با کشورهای هم‌جوار

### سوم) نگاهی ضروری به پیشینه نوسازی ایران

در قسمت‌های پیشین این پژوهش توضیح داده شد که تحولات اقتصادی اجتماعی ایران در دوره منتهی به انقلاب مشروطه و پس از آن را باید در ظرف بزرگ‌تر تحولات جهانی دید تا بتوان به درک جامع‌تری از رخدادها پرداخت. از جمله توضیح داده شد که نوسازی ایران در قرن ۱۹ و ۲۰ اساساً مشروط به سیاست قدرت‌های استعمارگری بود که بر ایران سلطه داشتند (اساساً انگلیس و روسیه).

همان‌جا توضیح داده شد که نوسازی ایران به علت موقعیت حساس جغرافیایی و جمعیتی آن، آن‌هم دیوار به دیوار هندوستان بزرگ‌ترین مستعمره انگلستان در آسیا و همسایگی ایران با روسیه، دیگر قدرت استعماری آن روزگار، باعث شده بود که نوسازی ایران مشروط به سیاست‌های آن دو کشور گردد. به‌عنوان نمونه دیدیم که دولت انگلستان عزم کشیدن راه‌آهن در ایران در زمان پادشاهان قاجار را داشت اما «شیل» وزیر مختار انگلیس در ایران در پاسخ به نظرخواهی لندن از وی در باره ایجاد راه‌آهن در ایران نوشته بود نباید سرنوشت مقدرات (مال‌التجاره) انگلیس را به راه‌آهنی مشروط کرد که از ایران می‌گذرد، «شیل» ضمن اهانت به مردم ایران، گفته بود: یک قرن دیگر باید بگذرد تا ایران فقیر ناتوان، و دولت و ملت سست بی‌تهور و بی‌ابتکار آن، شایستگی شرکت در نقشه راه‌آهن را پیدا کنند. بنای راه‌آهن البته موجب افزایش قدرت ایران خواهد گشت» با همین استدلال بود که ساخت راه‌آهن در ایران در سال ۱۲۶۶ قمری با وجود تنظیم نقشه‌های آن توسط مهندس انگلیسی «استفن‌سون» منتفی شد.

# به این سیاهه از تلاش‌های ایرانیان برای ساخت راه‌آهن ۷۰ سال پیش از رضاشاه نگاه کنید (منبع گنج شایگان، محمدعلی جمالزاده ص ۸۷ تا ۹۰)

تاریخ ۲۰۰۸/۰۸/۰۸

تجدید نظر در نظر دولت شاه ناصر و راه‌آهن شمال خوار سمرقانی شده با راه‌آهن... در خصوص راه‌های ایران فعلی پیشنهاد و برنامه‌ریزی ملی باید داشته که در ایران چند رشته خط توسعه بیشتر است:

- ۱- از رشت تا طهران و از تهران تا اهمل.
- ۲- از حفا تا تبریز.
- ۳- راه قزوین تا شریکای روس توسعه نیافته و در انتظار توسعه است.
- ۴- راه خاوری خمر و خوشتر و سلمهان.
- ۵- از شمشک تا مشهد در انتظار یک شرکت ایرانی است.

در خصوص راه‌های توسعه راجع نقش نقش راجع راه‌های ایران (ص ۸۷-۸۸-۸۹)

ولی اصلاح و ترمیم هم‌اکنون ایران و بنه و نگاه خط آهن است پس باید دید در خصوص آ‌ها حالت کدام عبارات شده و چه اتفاقی در نظر است:

خط آهن... در سال ۱۸۹۳ که گزنی انگلیسی بنا نمودن خط آهن از مریه تا املاویول و از آمل تا حلبج فارس و توسعه شهری ایران و از آمل تا همدان بود. بعد در سال ۱۸۹۸ بدون درگیری انگلیسی خواست جان فتنه‌آید و از دولت ایران انتظار خط آهن از رشت تا طهران و از طهران حلبج فارس را بخت همدان سال گرفت و ابتدای و بعد از هم عمر ۱۸۹۸ بود. ۱۸۹۸ دولت را برقرار ماند با دولت ایران سیاستی که ۱۰۰ مایه پس از تاریخ فوق مست کار زده شده و ۱۰۰۰۰ مایه انگلیسی که حقیقتاً در بانک گرانته بود دولت ایران برمی‌آید.

موافق قرار داد بود ۲۰۰ در سال ۱۸۹۸ دریاچه‌ها خط آهن شدات ایران در نتیجه و پس از ده‌ها سال بعد خط آهن تمام خطوط بانک دولت بگیرد و در عوض روستای سق داشت که تمام ممالک آن را بشمار داده شده بود و بستانای حاکمان محلی و قزاق و سنگهای قیمتی درآورد و در ایالت خرچ در رفته آمل

John M. Bower (3)

---

۸۸

۱۰ در صد چندان بود. هر مبدی که کتب بیگانه بستاند نسبت زین ساده نمرد. علاوه بر این راهی که برای در میان زمین و کوه‌های صقل لازم بود دولت خود تماماً اختیار او خواسته گذاشت و در صورتیکه مال دولت باشد و الا خوار باید از مساحین ملکه خریداری نماید. علاوه بر این خط آهن تمام فوادم کارها بدون این هیچگونه حمل گزینی بود و سبک داشت و اما از حرکت با این سالی سینه و حمل صادر نمودن بدون حصول و تصور تکنیکها نیز بود و مد و حتی وی حتی آبسیر یک بانک و دست و نگاروی و هرگونه آبسیرات ساخته‌ای جز در ارا بود و در استمال جنگها و مجاری حقیقت آن هر اختیارات شدت. چنانکه علاوه بر این خط و در حقیقت انتظار تقریباً کشته شدت و دست ایران بود خواننده که دولت زده‌ی ملت خط و خطای خودی گردید و برای اشکال تراشید و برای نگاری کرد که در روز و بعد خط آهن شروع شده بود و حتی در سال ۱۸۹۸ دولت را بخت بخت کردید.

در همان سال (۱۸۹۸) سرداری روس موسوم به فون فلنکیانگ<sup>(۱)</sup> انتظار خط آهن حفا و تبریز را گرفت و در حال ایران خط توسعه سبب انگلیسی (غرب ۶۶ فرسخ) عمل کشیدن خط آهن را بود و راه و خود پنج سال سیاست شروع شده و با این بار نیز توسعه خط آهن مجالی نرسید.

در سال ۱۸۹۸ یک شرکت فرانسوی موسوم شرکت آلون<sup>(۲)</sup> انتظار خط آهن رشت تا طهران را گرفت و در حال سال یک مهندس اتریشی را که موسوم به فون شرامبرگ<sup>(۳)</sup> بود و این فرستاد وی هم حقیقت کشید ولی اینده هر کار خط آهن پیشرفت نمود چونکه دولت ایران صافت کافی نتوانست بدهد و این صافت چنانکه طرف شده بود عارض بود از پرداخت غفلت خود صد که سرمایه محمدآقا که در جهت دولت ایران خارج بود.

در سال ۱۹۰۰ موسوم پوتالوف<sup>(۴)</sup> فرانسوی که پیش از آن صاحب بانک کازان در طهران بود انتظار خط آهن رشت و طهران را گرفت. پوتالوف در ابتدا خط انتظار بانک سنگ فتنه (از تبرج قزوین) را گرفت و بعد خط آهن از فتنه تا طهران و بعد از آن از فتنه تا رشت و از آنجا از طهران تا حلبج فارس را نیز توسعه انتظار و تمام این انتظارات همه در حقیقت انتظار بانک سنگ فتنه و رشت و حلبج فتنه آن انتظار کافی نبوده و بعد از این انتظارات هیچ انتظار حاکمان دو طرف خط آهن تا حده کمترین (بیشتر از یک فرسخ و نیم) از هر طرف هم برای نقل گرفت. مهندس انتظار ۱۰ مایه بود ولی دولت ایران تشریح نموده بود که تا از زمین بدهنده<sup>(۵)</sup> روسی بشمارد هم نمی‌کند که در سال ۱۹۰۰ وقوع بودست خط آهن از طهران رشت زده شد و از طرف و دیگر خط آهن موسوم سیاستی از طهران هم شروع شده و پوتالوف از جهت در امور کار کردید و خط آهن طهران تا فخرآباد مصلطی را هم شروع نمود ولی دولت روس حتی حال انجمنه اروپا را از طریق قنصل ایران ندانن نمود و دیگر فوادم کار نتوانست ایران بپذیرد و اینده نیز کار خط آهن پیشرفت نمود عرض بود هم ایران را املا بود و پوتالوف در جهت رفت و در آمل بود. در سال ۱۹۰۷<sup>(۶)</sup> انتظار خط رشت تا خوشتر را گرفت.

Palenbaku (4) Baku (5) Simara (6) Akou (7) Fokhagan (8)

در سال ۱۷۱۵ خلیفگان<sup>(۱)</sup> ورتیاگلف<sup>(۲)</sup> امتیاز مهمی گرفتند.

در سال ۱۷۲۷ ریش<sup>(۳)</sup> زحمت زاید برای تحصیل امتیاز خطی از انگلستان و آلمان و پروین و طهران دامغان و غیره از دیگر ششای کشیده ولی هیچکدام اینها بجای نرسید.

از آنجا که دسترسی از شرایط امتیازی که آلمان از خط برای ساختن خط آهن اسلامبول بدست گرفته بود تهیه نسبتاً از آن خط از بسطده باخاقین بود عمل امید واری بود مسته پس از اتمام خط آهن بسطده همین خط از راه باخاقین تا طهران دولاتن مرستیاری اتمام داد و ایران را با اروپای مرکزی مستقیماً مربوط سازد و انگلی در سال ۱۷۳۵ دولت عهد آلمانی ایران و روس مسته درین وقت سال سلط خط باخاقین خط آلمان را از ایران نبرد بود منضمی شده

بود لهذا از طرف بانک شهید آلمان موسسوه لرنج بانک<sup>(۴)</sup> مأموری موسسوه سیکروت<sup>(۵)</sup> بطهران آمد که امتیاز خط آهن باخاقین و طهران را تحصیل نماید. این مسئله باعث اضطراب دولار سیاسی روس و انگلیس گردید و موجب یاد داشت ۲۶ رنج الاؤل ۱۷۳۵ (۱۶ آوریل ۱۷۳۵) شد که بموجب آن دولین مذکور بدولت ایران زور آوردند که اصلاً هیچ امتیازی که باطلع سیاسی و نظامی آنها نتواند محصلاً وارد آورد هیچ تبه دولت خارجی نباید داده شود و از این دو سیاسی تبه دولت علم ماند. بعد در جزو قرار داد پستام<sup>(۶)</sup> در روزی القمه ۱۷۳۵ دولین روس و کتان شفق شدند که اگر ۲ و ۱ سال دیگر راه آلمانی روس باخاقین متصل نشود دولت آلمان حق خواهد داشت که خط آهن اسلامبول و بعد از باخاقین را تا طهران امتداد دهد.

و الاضرب در سال ۱۷۳۷ شروع ساختن خط آهن بطهران ایران شد.

خطی خط آهن که در ایران وجود ندارد یک خط آهن بطهران و باغداد و جده و سلط است که مذکور گردید و طول آن اندک بیش از یک فرسوخ و یک فرسوخ (۱۷۳۵ فرسوخ) است و در سمت و شرق نزدیک خط آهن ویرانوی در ایران<sup>(۷)</sup> است و سابقه بطور حد وسط ۶۶۰۰۰۰ مسافت عمل و نقل یکبار و ۱۰۰۰۰۰ تومان مخارج خرج در زرقه دارد و مخارج انباری آن در هر طرفه در سال ۶۰۰۰۰۰ تومان برسد. و یکی هم همان مختصر خط آهن است که سابقه حسن امین و انشور سلطانی در رنج الاؤل ۱۷۳۵ مابین محمود لید و سلطان امین لعل کشید و دو فرسوخ و نیم بیشتر (۱۶ کیلومتر) طول پوست ولی مابین میانه که از کار افتاده و محمود لید در ساحل جنوب بحر خن واقع است.

دولت ایران در ۲۰ رنج الاؤل ۱۷۳۵ امتیاز خط آهن حلقه و کتیر را با یک تبه از سوغان تا گورچینه با سرخستان که در ساحل شمال شرقی دریاچه کوریه واقع است با یک استقراری روس داد و بخش بود که ۲۱ و ۲۲ رنج الاؤل ۱۷۳۵ دست نگار زاید شد و در ۲۶ جمادی الاولی ۱۷۳۶ خط آهن سلطون کار کرد. این خط در سال ۱۷۳۵ تمام گردید.

Deutsche Bank (۱) F. A. Hillier (2) Tschudi (3) Eisenberg (4)  
Société anonyme belge de Chemin de fer et Tramways de Paris (5) Praxinos (6) Royal Bank (7)

دولت ایران در ۲۲ رنج الاؤل ۱۷۳۵ - روز پس از دادن امتیاز فوقی اجازه به شرکت خط آهن ایران<sup>(۱)</sup> که اصلاً انگلیس است ملاحظه که برای کشیدن چند رشته خط آهن در جنوب و مخصوصاً از خرم آباد با پروچر و همکاره مسئول بلخه کشی شود و شرکت مزبور نیز دست نگار خفه کلیدن گردید ولی تاکنون از شروع خط آهن آلمانی در میان نیست.



## چهارم) نگاهی به دو نمونه تاریخی

### (مدرن سازی ایران توسط امیرکبیر و سپهسالار)

اکنون در پی پاسخ همان پرسش اصلی برویم؛ علت متوقف نگه داشتن ایران از چرخه پیشرفت عمومی در جهان (بویژه غرب) چه بود؟ فریدون آدمیت در دو کتاب جداگانه دو نمونه از تلاش پیشگامان نوسازی ایران را مورد بررسی قرار داده که توجه به آنها ضروری است.

یکی تلاش امیرکبیر رهبر میهن پرست و مستقل ایرانی برای نوسازی ایران و دیگری تلاش سپهسالار، صدراعظم وابسته و ایران فروشی که تلاش کرد به قیمت مستعمره کردن ایران زیر عباى انگلستان، ایران را نوسازی کند اما هر دو شکست خوردند! هم امیرکبیر و هم سپهسالار. چرا؟

### نمونه اول، امیرکبیر

فریدون آدمیت در کتاب اول «امیرکبیر و ایران» امیرکبیر را به حق، رهبر روشن بین و مستقلی تصویر کرده که تمام تلاشش را برای نوسازی ایران به کار می بندد، رهبری که می خواهد نظم پوسیده فئودالی و سلطنت مطلقه سلطانی را به قانون مشروط کند و سیمای درهم شکسته ایران را بازسازی کند؛

تنظیم قانونی برای محدود کردن قدرت مطلقه شاه

ایجاد مجالس مشورتی و تقسیم قدرت شاه بین وزرای مختلف

تامین امنیت برای توده های مردم

تامین امنیت برای مالکیت و سرمایه گذاری

برچیدن بساط مجازات های قرون وسطایی

کوتاه کردن دست ملایان از قدرت و قضاوت

کتاب گنج شایگان نوشته محمدعلی جمالزاده  
ایجاد چاپخانه و پست جدید شهری  
ایجاد اداره گذرنامه و صدور تذکره (گذرنامه)  
تاسیس اولین بیمارستان دولتی و برقراری طب رایگان در ایران  
واکسینه کردن مردم در برابر آبله و انتشار جزوه‌هایی در مبارزه با آبله و وبا  
برقراری آزمون پزشکی برای مدعیان طبابت  
سنگ‌فرش کردن کوچه‌ها و خیابان‌ها  
ترمیم بناهای تاریخی و ایجاد نهادی برای حفظ و نگهداری آنها  
جمع‌آوری گدایان و ازکار افتادگان از سطح شهر و نگهداری آنها  
تنظیم قانون تقسیم آب و منابع آبی کشور بر اساس نیازهای منطقه‌ای  
ایجاد سد بر روی برخی رودخانه‌ها و ترویج کشاورزی جدید  
بازپس گرفتن شیلات دریای خزر از روس‌ها  
انتقال آب از نهر کرج به تهران که در حال گسترش بود  
نوسازی خوزستان و بنادر و شهرهای آن  
تاسیس ارتش نوین با لباس متحدالشکل و تاسیس کارخانه‌های اسلحه‌سازی  
و توپ‌ریزی  
ایجاد قراول‌خانه (نگهبانی) و تشکیلات نظمیه نوین (شهربانی و شهرداری) در  
تمامی شهرها و راه‌های ایران  
بنیانگذاری آموزش عالی نوین با تاسیس دارالفنون  
ایجاد نهادی برای چاپ و ترجمه کتاب‌های جدید علمی  
انتشار روزنامه و گشایش راه ورود روزنامه‌های خارجی به ایران و آشنا کردن  
مردم با دنیای جدید  
ایجاد کارخانه‌های جدید پارچه‌بافی

کاهش قدرت سیاسی و اجتماعی آخوندها  
لغو ممنوعیت شغلی پیروان دیگر ادیان در مشاغل دولتی  
امیرکبیر برای ایجاد راه‌آهن هم اقدام کرد، برای خرید کشتی و ایجاد نیروی  
دریایی هم اقدام کرد اما از آنجا که مساله حاکمیت مستقل با وجود شخصی  
مانند امیرکبیر می‌توانست مانع منافع استعماری شود در حالی‌که پیش از آن،  
مانع استمرار منافع دربار و ارتجاع متحد هم دربار بود! امیرکبیر کشته شد و  
داستان نوسازی ایران هم در آن مقطع منتفی شد. (منبع امیرکبیر و ایران  
نوشته فریدون آدمیت. فصل ۷ اصول حکومت «نظم میرزاتقی‌خان»).

### نمونه دوم، میرزا حسین خان سپهسالار

در نمونه دوم و در کتابی که باز هم فریدون آدمیت نوشته، یک نمونه دیگر از  
تلاش برای نوسازی ایران مورد بررسی قرار گرفته، موردی که پیشگام آن  
سپهسالار بود که تلاش کرد به قیمت فروش ایران به انگلستان (در قرارداد شوم  
رویتر) چهره ایران را نو کند اما هم امیرکبیر مستقل و هم سپهسالار وابسته  
هر دو شکست خوردند.

فریدون آدمیت در کتابی به اسم «اندیشه ترقی و عصر سپهسالار» ص ۴۱۸ به بعد  
همین مشکل را در باره سازندگی‌های میرزا حسین خان سپهسالار مطرح کرده  
است. آدمیت توضیح داده که سپهسالار تلاش کرد ارتشی نوین برپا سازد.  
سپهسالار در سال ۱۸۷۰ میلادی برابر با ۱۲۴۹ خورشیدی به بعد،  
تلاش کرد ارتشی به شکل ارتش‌های اروپایی پدید آورد.

یک‌رشته قوانین نظامی تدوین شد،

مجلس شورای نظامی و مدرسه جدید «اتماژوری» تاسیس کرد،

یک روزنامه نظامی هفتگی از سوی مدرسه منتشر شد،

شماری مشاوران نظامی فرانسوی و ایتالیایی و اتریشی استخدام کرد،  
یک قشون نمونه به وجود آورد،  
۱۴ کارشناس اتریشی متخصص در امور توپخانه و پیاده نظام برای سه سال  
استخدام کرد و قراردادشان را هم تمدید کرد،  
امر اسلحه خانه و کارخانه های اسلحه سازی سروصورت داده شد،  
سی عراده توپ از کارخانه «گروپ» آلمان و سه میلیون فشنگ آلمانی خرید،  
وضعیت اقتصادی سربازان را بهبود بخشید،  
تمامی امور نظامی را در وزارت جنگ متمرکز کرد،  
بودجه نظامی مرتب و رو به افزایش تصویب و جاری کرد،  
انبار غله نظامی تاسیس کرد تا جایی که یک کلنل روسی در سال ۱۸۸۹ یعنی  
۱۲۶۸ خورشیدی در گزارشی به شورای عالی ارتش روسیه خبر داد که نیمی  
از درآمد کل دولت ایران هزینه ارتش می شود  
(جمع عواید کل ایران در سال ۱۸۷۷ میلادی برابر با ۲۵ میلیون روبل بود که  
۱۳ میلیون آن بودجه ارتش شده بود! - منبع: گزارش های سیاسی علاءالملک  
نوشته ابراهیم صفایی ص ۳۴ به بعد).  
در این نوسازی، انگلستان حامی سپهسالار بود چرا که به نوشته  
محمدرضا شاهمی در کتاب «تکوین سرمایه داری در ایران» ص ۷۴ به بعد،  
سرمایه داری جهانی که رفته رفته از مرحله صدور کالا دور شده و به مرحله  
صدور سرمایه وارد می شد، علاقه فراوانی به صدور سرمایه به ایران داشت،  
انگلستان در آن سال ها برای تامین اهداف خود از هیچ کوششی برای ایجاد یک  
حکومت مرکزی نیرومند در ایران که متکی به یک ارتش نوین و قوی باشد  
فروگذار نکرد، بویژه که سپهسالار تمامی خواسته های انگلستان در مورد تامین  
امنیت مرزهای مطمئن با هندوستان را در ناحیه سیستان و بلوچستان پذیرفته  
بود،

اما نهایتاً و به‌طور خاص پس از امضای امتیاز ضد‌مردمی «رویترا» در سال ۱۸۷۲ برابر با ۱۲۵۱ خورشیدی توسط سپهسالار و فروش ایران به بارون ژولیوس دو رویترا و لغو آن در کشمکش‌های داخلی و مداخلات روسیه و دیگر رقبای استعمار انگلیس، سپهسالار سقوط کرد و داستان ارتش و راه‌آهن و نوسازی ایران برای یک مقطع تاریخی دیگر بازهم عقب افتاد!

### علت چه بود؟

به این دو سند از کتاب محمدرضا فشاهی (تکوین سرمایه‌داری در ایران) که همین مطلب را توضیح داده نگاه کنید. بخشی از علت این‌همه شکست را نویسنده به درستی توضیح داده است. دو کلیشه زیر را بزرگ کنید و عیناً از روی کتاب بخوانید.



یک رشته قوانین نظامی تدوین شد . مجلس شورای نظامی و مدرسه جدید اتامآزوری تاسیس گردید و یک روزنامه نظامی هفتگی از سوی مدرسه انتشار یافت . جمعی مشاور فرانسوی و ایتالیایی استخدام شدند و یک ضمون نمونه بدست افسران اتریشی بوجود آمد . سپس ۱۴ کارشناس اتریشی برای امور توپخانه و پیاده نظام بمدت سه سال به استخدام دولت درآمدند . ریاست این کارشناسان با واگنر بود و پس از پایان سه سال ، قرارداد آنها تمدید گردید . دسته سواران و قشونی بسبک ارتش اتریش و فزاقان روسی درست شد . امور اسلحه خانه و کارخانه های اسلحه سازی سر و صورت داده شد . سی عراده توپ از کارخانه کروپ و سه میلیون فشنگ از آلمان خریداری شد . وضع اقتصادی سربازان بهبود یافت و تمام امور نظام در وزارت جنگ متمرکز گردید . بودجه نظامی بطور مرتب رو به ترقی گذاشت و انبار غله نظامی تاسیس گردید (۱۱۵) .

اما این اصلاحات تنها ریشه در وطن پرستی سپهسالار نداشت . در پشت پرده مسائلی سهفته بود که تماشاگران ساده دل را به اشتباه می افکند و فریب می داد . ترقی سپهسالار تا مقام صدراعظم و وزیر جنگ و اصلاحات او و قدرت نمایی او در برابر شاه همه و همه با سقارش و دخالت مستقیم دولت انگلستان و عمال آن انجام گرفت . اهدانات سپهسالار زائیده تحولات عمیقی بود که در خاور میانه و آسیای مرکزی از یک سو ، و تحولات سرمایه داری جهانی و تضادهای آن از سوی دیگر روی می داد .

روسها به پیشرفت در آسیای مرکزی دست زده و با پیشرفت سریع نظامی و اقتصادی خود در این ناحیه ، افغانستان و سیستان و بلوچستان

1)Wagner

تکوین سرمایه‌داری در ایران نوشته محمدرضا فشاهی

یعنی مرزهای هندوستان انگلیس را بسختی تهدید می کردند . از سوی دیگر سرمایه داری جهانی رفته رفته از مرحله صدور کالا دور می شد و به مرحله عالی خود امپریالیسم یا مرحله صدور سرمایه وارد می شد .

بخش عظیمی از سرمایه داران انگلیسی در این دوران علاقه فراوان به صدور سرمایه به ایران داشت . در طی این سالها دولت انگلستان برای تامین و دست یابی به هر دو هدف خود از هیچ کوششی برای حلقه حکومت مرکزی نیرومند در ایران ، حکومتی که متکی بر یک ارتش نوین و قوی باشد فروگذار نکرد . در مورد تامین امنیت مرزهای مطمئن برای هندوستان ، سپهسالار تمامی درخواستهای انگلستان را در مورد بلوچستان و سیستان قبول نمود . در نامه ای که او به سفیر ایران در انگلستان ، ملکم جان نوشته چنین آمده است :

" بقای کلکته وابسته به قدرت ایران است و شرط عمده قدرت ایران تغییر سیاست انگلستان نسبت به اوست . با اعزام نماینده دولت انگلستان به ایران و هدایای او که عبارت از ده هزار تنگ و کارشناسان نظامی و غیر نظامی محاتی است موافق هستم اما احتیاج ما بسیار بیشتر از این ارقام است . زیرا تقویت ارتش ایران در مقابل مرزهای هندوستان و افغانستان در واقع ضامن بقای کلکته است " (۱۱۶) .

افزایش ناگهانی بودجه ارتش ایران در دوران صدارت او زائده همین سیاست بود . یک کلنل روسی در ۱۸۸۹ در گزارشی که به شورای عالی ارتش روسیه تقدیم کرده بود ذکر نموده که نیمی از درآمد کل دولت ایران صرف ارتش می شود . بدین معنی که در سال ۱۸۷۷ مخارج نظامی به سیزده میلیون روبل رسیده بود در حالی که جمیع توابع ایران در حدود ۲۵ میلیون روبل بوده است (۱۱۷) .

عوامل دیگر برفی و تقویت سپهسالار و حمایت آنگار انگلستان از او ، علاقه بخشی از سرمایه داران انگلستان به صدور وسیع سرمایه به

تکوین سرمایه داری در ایران نوشته محمدرضا فشاهی

ایران بود . امتیاز خانمان برانداز روسترا که در ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ به سرمایه دار نامی انگلیسی " بارون ژولیس دوروستر " اعطا گردید . امتیازی که در حکم فروش تمام نروسیهای زمینی و زیر زمینی ایران بود . در زمان صدارت همین شخص و با بی گیری شخص او جامعه عمل پوشید .

این امتیاز بملل گوناگون لقمه گردید و با لغو آن و سپس سقوط سپهسالار موضوع تقویت و اصلاح سازمان ارتش نیز رو به فراموشی رفت . ارتش یحانند سابق به سازمانی غیر منظم و پرهوج و مرج مبدل گردید که ثروت آن نصیب افسران عالیرتبه و روسای ایلات و قبایل و زمینداران بزرگ و رنج آن نصیب روستائیان فقیر می گردید . هر بزرگ و دارو در درمان این بیمار ناتوان بود . اورسل که در سال ۱۸۸۲ در ایران بوده است چنین ذکر می کند :

" مدت خدمت از نظر آئین نامه ای که در ۱۸۷۵ تدوین شده ۱۲ سال است ، ولی عملاً هر کس که به خدمت سربازی رفت تعامی عمر خود را زیر پرچم می گذراند . در افواج نظامی توجوانان کم سال در کنار پیر مردانی که ریش خود را بارنگ حناسرخ گردانده اند بگجا دیده می شوند . سربازان مسلح به تفنگ چخماقی هستند . تفنگهای دست دوم شاسپوآ که از آلمان خریداری شده و تفنگهای ورندل آ اطربشی برای روز مبادا در اسلحه خانه نگهداری می شود . نظام دارای ۷۷ گوردان است که مجموعاً بالغ بر ۴۰ هزار نفر می شود . ولی در واقع نصف این رقم نیز

- 1) Reuter
- 2) Baron Juluis de Reuter
- 3) Chasspot
- 4) Verndl

تکوین سرمایه داری در ایران نوشته محمدرضا فشاهی



محمدرضا فشاهی در صفحات ۲۶۴ تا ۲۷۱ نمونه‌های بسیار روشنی از تلاش موفق قدرت‌های استعماری را برای درهم شکستن بورژوازی نوپای ایران مستند کرده است؛

روسیه با صادر کردن قند تقریباً مجانی به ایران، باعث ورشکستگی کارخانه قند کهریزک می‌شود،

روس‌ها همین کار را با کارخانه کبریت‌سازی نوپای تهران کرده و آن را هم ورشکست کردند،

نویسنده نتیجه می‌گیرد قدرت‌های استعماری تمامی تلاش خود را کردند تا با استفاده از امتیازهایی که از دولت منحط قاجار گرفته بودند، مانع ارتقای سرمایه‌داری تجاری ایران به سرمایه‌داری صنعتی شوند و نهایتاً هم موفق شدند بخشی از بورژوازی تجاری را به «بورژوازی ملاک» تبدیل کنند. نوعی از بورژوازی که اولاً دیگر موی دماغ بورژوازی صنعتی نبود و ثانیاً با اشرافیت زمیندار قدیمی ایران هم تفاوت داشت. در همین دستگاه است که می‌توان دریافت چرا تمامی تلاش‌های امیرکبیر یا سپهسالار و امین‌الضرب برای صنعتی کردن ایران به شکست انجامید.

نولوزان<sup>۱</sup> طبیب شاه از اروپا خریداری شده بود (۱۷۱۱).

در این دوران بعضی از اشراف نیز به تاسیس کارخانه علاقه نشان می دادند. در نامه ای که علی قلی مخیرالدوله در ۱۸۷۸ به فرزندش که در اروپا می زیست نوشته، به او دستور داده است تا برای خریداری یک کارخانه شمع سازی و یک کارخانه کاغذ سازی اقدام نماید (۱۷۲). افراد خانواده مخیرالدوله سرانجام یک کارخانه بزرگ ریسمان بافی تاسیس نمودند.

حسن پوست به فعالیت بخشی از یورژواری رسید. حاج محمد حسن امین الضرب یک کارخانه ابریشم تابی در گلران و یک کارخانه چوب بری در آمل ایجاد نمود و برای تاسیس کارخانه قند نیسگر به استخدام یک کارشناس روسی اقدام نمود. حاج رحیم آقا فروسی در ۱۹۰۹ یک کارخانه نخ بافی در تبریز دایر نمود. این کارخانه از آلمان خریداری شده و سرمایه آن ۷۹۹ ۴۶۶ ریال بود. تعداد دوکهای کارخانه در حدود ۵۰۰۰، قوه موتور آن ۶۵ اسب که با رغال سنگ کار می کرد، تعداد کارگران آن ۱۵۰ نفر، و محصول آن در حدود ۱۶۲۰۰۰ کیلو ریسمان بود (۱۷۳).

روپوشخته تا اوایل قرن بیستم کارخانجات ذیل در ایران دایر شده بود:

- ۱- کارخانه ریسمان رسی در کنار قصر قاجار.
- ۲- کارخانه اسلحه سازی در تهران که در نیمه دوم قرن ۱۹ تاسیس شد و ماهیانه ۱۰۰۰ تفنگ تولید می کرد.

1) Dr. j. d. Thofozan

- ۳- کارخانه کاغذ سازی تهران .
- ۴- کارخانه قند در تهران .
- ۵- کارخانه شکر ریزی در مازندران .
- ۶- کارخانه جلوار بافی در حوالی تهران .
- ۷- کارخانه بلور سازی در تهران که در سالهای ۲- ۱۸۶۶ تأسیس شد .
- ۸- کارخانه چینی سازی در تهران که توسط حاج محمد حسن امین‌الضرب تأسیس شد .
- ۹- کارخانه چینی سازی در تبریز که توسط حاج عباسعلی و حاجی رضا تأسیس شد .
- ۱۰- کارخانه شمع سازی در تهران .
- ۱۱- کارخانه کاغذ سازی در اصفهان .
- ۱۲- کارخانه کاغذ سازی در تهران .
- ۱۳- کارخانه اسلحه سازی در اصفهان .
- ۱۴- کارخانه ابریشم بافی در کابل که توسط حاج محمد حسن امین‌الضرب تأسیس شد . وسایل این کارخانه از لیمون و از کارخانه برتو خریداری شده بود .
- ۱۵- کارخانه ابریشم بافی در رشت که بدستگیری آقا محمد حسن خان رشتی ساخته شد .
- ۱۶- کارخانه باروت یا چرخهای بخار اروپایی . این کارخانه دولتی بود .
- ۱۷- کارخانه چاشنی سازی برای تفنگ .
- ۱۸- کارخانه گاز تهران که توسط میرزا حسن خان سپهسالار مبلغ ۳۰۰۰۰ لیره خریداری شد .
- ۱۹- کارخانه تند کپریک در جنوب تهران .
- ۲۰- کارخانه کبریت سازی در تهران که با سرمایه ۲۰۰۰۰ لیره

تکوین سرمایه‌داری در ایران نوشته محمدرضا فشاهی

تاسیس شد .

۲۱- کارخانه ريسان بافی صنيع الدوله ( مخبرالدوله ) ،

۲۲- کارخانه ريسان بافی تبريز که بهمت حاج رحيم آقا تروپي

تاسيس شد .

۲۳- کارخانه پنبه پاک کتني که بهمت حاج ميرزا علي محمد

اصفهانى در سبزوار تاسيس شد ،

۲۴- کارخانه پنبه پاک کتني بسانسکي در نيشابور،

۲۵- کارخانه چراغ برق تهران که با سرمايه حاج محمد حسين

امين الضرب تاسيس شد و مغازه ها و خيابانهاى تهران را روشناني مي-

داد . اين کارخانه در حدود سال ۱۹۰۴ از کشور آلمان و از شرکت

عمومي الکتریک ا حريداري شد . کارخانه از سالهاي ۶ - ۱۹۰۵ بعد

آغاز بکار کرد و توانايي روشن نمودن ۴۰۰۰ لامپ را داشت .

۲۶- کارخانه برق تهران در حبابان ارک که روشناني عمارات

دولتي را تامين مي کرد .

۲۷- کارخانه برق مشهد که در حدود سالهاي ۱۹۰۱ - ۱۹۰۰

بمبلغ ۸۰۰۰ تومان توسط حاج محمد باقر ميلاني خريداري شد .

۲۸- کارخانه برق در رشت ،

۲۹- کارخانه برق در تبريز که توسط شخصي بنام قاسم خان امير

تومان خريداري شد و ۱۲۵ اسب قدرت داشت .

۳۰- کارخانه آجر بزي در جنوب تهران که با سرمايه حاج حسين

امين الضرب تاسيس شد .

۳۱- کارخانه جلواز بافی در حوالی تهران .

1) Allgemeine elektrizitatz Gesells chaht

تكوين سرمايه‌داري در ايران نوشته محمدرضا فشاہي

- ۳۲- کارخانه آجبریزی در رضاشاهه .  
 ۳۳- کارخانه ماهون سازی نظافت در تهران .  
 ۳۴- کارخانه آجرو سازی تهران که در حدود سالهای ۹-۱۹۰۸ تاسیس شد .

بخش اعظم این کارخانجات در اوایل قرن بیستم در اثر دسایس و کارشکنی های روسیه و انگلستان عملاً از کار افتاده بودند . برای مثال در حدود سالهای ۱۹۲۵ کارخانه های ذیل عملاً تولیدی نداشتند :

- ۱- کارخانه ریسمان بافی تهران
- ۲- کارخانه اسلحه سازی تهران
- ۳- کارخانه قند مازندران که در اثر دسایس روسها برهم خورد
- ۴- کارخانه بلور سازی تهران در اثر دسایس خارجیان
- ۵- کارخانه چینی سازی تهران در اثر دسایس روسها
- ۶- کارخانه چینی سازی تبریز در اثر دسایس روسها
- ۷- کارخانه اسلحه سازی اصفهان در اثر دسایس خارجیان
- ۸- کارخانه گار تهران
- ۹- کارخانه کبریت سازی تهران که نتوانست با کبریت روسی و اتریشی و سوئدی رقابت کند و بسته شد .
- ۱۰- کارخانه ریسمان بافی صنایع الدوله که نتوانست با مال - التجاره خارجی رقابت کند و تعطیل گردید . زیرا طبق معاهدات گمرکی و تجاری ایران و انگلیس ، دولت ایران اجازه نداشت تا بر نخ و ریسمان همدستان گمرک ببندد و ... (۱۲۴) .

یکی از مهمترین وقایع این دوران بسته شدن کارخانه قند کهریزک بود . این کارخانه بهمت آیین الدوله در جنوب تهران بوجود آمد . و روستائیان اطراف بلافاصله مشغول چغندر کاری شدند . هنگامی که

تکوین سرمایه‌داری در ایران نوشته محمدرضا فشاهی

نخستین محصولات کارخانه بیازار آمد معلوم شد که کیفیت آن بسیار مرغوبتر از حس مسابه روسی است و چون صادرات قند روسیه به ایران یکی از مهمترین افلام صادراتی آن کشور بود ، در بازارهای ایران شکست بزرگی بر قند روسی وارد آمد . دولت روسیه بلافاصله قیمت قند خود را شدت کاهش داد و با وجود تنزل دائم ارزش پول ایران که در آن هنگام نا حدود ۵۰٪ نزول کرده بود ، قیمت قند روسی بجای آنکه دو برابر شود به نصف قیمت سابق تنزل نمود و قند روسی از فرار هر سه کیلو سه قران در بازارهای تهران بفروش رفت .

یعنی قند روسی در بازارهای ایران به بهایی بسیار ارزانتر از بازارهای روسیه بفروش می رفت و بهای آن چنان نازل بود که از بهای عمل آوردن قند در خود کارخانه های روسیه هم کمتر بود ( ۱۷۵ ) .

نتیجه این اقدام ورشکستگی کارخانه قند تهران و تعطیل آن بود . همین دسیسه ها را روسها در مورد کارخانه کبریت سازی تهران

سز بکار زدند . دولت ایران سز عملاً نمی توانست در مقابل هجوم کالاهای ارزان خارجی سدی بوجود آورد زیرا دست و پایی او با ماهدات تجاری و گمرکی گوناگون کاملاً بسته بود .

یگانه صنعت در حال گسترش ایران در اوایل قرن بیستم ، صنعت نفت جنوب بود . استخراج نفت در آنجا مخصوص در ناحیه نفتون باعث بیدایش تصات کارگر نشین و اردو گاههای کارگران و کاربندان بومی در این ناحیه شده بود . از سال ۱۹۱۲ یک لوله نفت بطول ۱۴۵ میل از محل استخراج تا پالایشگاه کشیده شد و مورد بهره برداری قرار گرفت . تولید نفت سال بسال یا آهنگ غیر قابل تصویری افزایش می یافت . در ۱۹۱۵ در این ناحیه تقریباً " نفت استخراج نمی شدولی در سالهای بعد میزان استخراج به ۶/۵ تا ۷ میلیون بشکه و در ۱۹۲۰ به ۱۲ میلیون بشکه رسید و ایران در تولید جهانی نفت نظام پنجم را احراز نمود و در ۱۹۲۱ میزان استخراج نفت بارهم ۲۰٪ افزایش یافت ( ۱۷۶ ) .

تکوین سرمایه‌داری در ایران نوشته محمدرضا فشاهی



اما چنانکه می دانیم یگانه صنعت در حال گسترش ایران نیز کاملاً در جنگ انگلستان بود. آمار ذکر شده نشان دهنده موقعیت اسفناک صنایع ایران در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ است. صنایعی که نه تنها توانایی آنها نداشتند تا به پیشرفت عادی خود ادامه دهند، بلکه حتی نمی توانستند موجودیت اولیه خود را نیز زیر فشار شدید امپریالیسم حفظ نمایند.

این وضع اسفناک تنها زائیده صدور کالا و سرمایه به ایران و تسلط اقتصادی و سیاسی امپریالیسم بر این کشور بوده است. تسلطی که باعث شده بود ایران تا مرحله یک کشور نیمه مستعمره سقوط نماید. و چون امپریالیسم در این دوران یگانه پدیده قدرتمند صحنه بازار اقتصادی و سیاسی جهانی بود، راه رشد دیگری برای کشورهای عقب

مانده وجود نداشت. تمام کوشش امپریالیسم در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بر آن قرار داشت تا با هر وسیله ای که شده سدهایی گوناگون در برابر انباشت سرمایه داخلی ایجاد و بازار داخلی و ارتقاء بورژوازی تجاری به بورژوازی صنعتی بوجود آورد و سرمایه های داخلی را به فعالیت در امور دیگری سوق دهد. نقش بسیار مهم امپریالیسم در ایران، ایجاد تحولات و تغییرات عمیق در گروه بندی اجتماعی ایران بود.

از نیمه قرن ۱۹ بعد امپریالیسم در جستجوی یافتن یک پایگاه داخلی نیرومند و مطمئن در ایران بود. این پایگاه داخلی نه می توانست بورژوازی صنعتی ورشکست شده باشد و نه پیشه وران نابود شده. این هر دو دشمنان سوگند خورده حکومت مسنید و منحط داخلی و امپریالیسم بین المللی بودند. هنگامی که جنبش صنعتی کشور دچار شکست گردید، امپریالیسم با زهرگی بسیار بخش عظیمی از قشر بالای بورژوازی را که از سرمایه گذاری در امور صنعتی بیم داشت، بسوی سرمایه گذاری در امور کشاورزی و تولید مواد خام مورد احتیاج بازارهای

تکوین سرمایه داری در ایران نوشته محمدرضا فشاھی

امیرالیسم و خرید املاک دولتی و ضبط و خرید املاک خرده مالکان و تئولداران سوق داد. این بحث از بورژوازی، همان پایگاه داخلی طبش و نیرومند امیرالیسم بود. این بخش از بورژوازی نجاری که اکنون به "بورژوازی ملاک" تغییر شکل داده بود، نسبتی با اتراقیت زمیندار نداشت و مستقیماً با بازار امیرالیسم در ارتباط بود.

بنابراین رخت برینس صادرات صنعتی از اقتصاد ایران، افزایش کیفی زمین، فروش املاک زراعی دولتی به سرمایه داران، ضبط املاک خرده مالکان، افزایش مدام صادرات مواد خام به کشورهای امیرالیستی، افزایش مدام واردات کالاهای مصری از کشورهای امیرالیستی، رشد و گسترش شدید کشت محصولات جدید کشاورزی نظیر خنخاش و پنبه و نونون و تنباکو، همه و همه راننده نفوذ امیرالیسم در ساخت اقتصادی، اجتماعی ایران و نهایتاً تولد قشر تازه ای از بورژوازی بنام "بورژوازی ملاک" است.

نفوذ سرمایه داری در کشاورزی در تاریخ جوامع غربی بدو شکل مشاهده گردیده است:

۱ - نفوذ سرمایه داری در امور کشاورزی در کشورهای فرانسه و انگلیسی

۲ - نفوذ سرمایه داری در امور کشاورزی در کشورهای آلمان، پروسی و روسیه بزرگی.

در شکل نخست، فقدان سیستم فئودالیته در کشور انگلیسی باعث گردید که از همان آغاز کار، سیستم سرمایه داری بدون ماب و با سهولت گسترش یابد و به تنها سیستم حاکم بر صنایع اقتصادی و اجتماعی کشور حتی در امور کشاورزی بدل گردد. در مورد فرانسه، انقلاب کبیر و بخصوص غریبات متعددی که ناپلئون بناپارت برای پیشرفت هر چه سریعتر صنایع سرمایه داری بر بیکر فئودالیسم وارد آوردند، باعث شد تا مالکیت بزرگ ارضی از بین برود و دهقانان

تکوین سرمایه داری در ایران نوشته محمدرضا فشاهی



صاحب زمین گردند . در نتیجه بیشترت سرمایه داری در کشاورزی در مسیر تجزیه تدریجی دهقانان افتاد . طی این تحولات ، دهقانان شروتمند به کشاورزان بزرگ سرمایه دار مبدل شدند و از سوی دیگر املاک دهقانان تهی دست رفته رفته کوچک و کوچکتر شدند .

مارکس در " ۱۸ پرومرو لویی بناپارت " از نفوذ مناسبات سرمایه داری در روستاهای فرانسه پرده بر می دارد :

" در جریان قرن ۱۹ جای فئودال را رباخوار شهری ، جای عوارض فئودالی رهن را رهن و جای مالکیت اشرافی بر زمین را سرمایه بورژوازی گرفت . قطعه زمین دهقانان فقط بپناهه ایست که به سرمایه دار اجازه می دهد از زمین سود ، ربح وام و بهره مالکانه بیرون بکشد و زارع را به امان خدا رها کند تا هر طور که خواسته باشد مرد خود را درآورد " (۱۷۷) .

اما در مورد دوم یعنی در مورد نفوذ سرمایه داری در کشاورزی در کشورهای آلمان و پیوس و روسیه روند کار بعکس اتا زونی و فرانسه بود . بدین معنی که در فرانسه شدت انقلاب ، تقسیم زمین بین روستائیان ، و رشد سرمایه داری در کشاورزی باعث شد تا بقایای سیستم فئودالی بسرعت محو و نابود گردند و جای آنرا مناسبات سرمایه داری اشغال نماید . اما در آلمان و روسیه مسئله اراضی به شیوه انقلابی حل شد و مالکان نبرومند ، حاکم روستاها و معمولاً سراسر کشور باقی ماندند .

در این مورد بیشترین بخش اراضی در تملک زمینداران بزرگ بود در حالی که روستائیان از مرحله واسنگی به زمین ( سرواز ) ، به نیروی کار کشاورزی با اجاره دار مبدل گردیدند . لغو قانون سرواز در سال ۱۸۶۱ در روسیه توسط الکساندر دوم نشاندهنده تشدید نفوذ سرمایه داری در روسیه و بخصوص تشدید فعالیت سرمایه در روستا بوده است . این راه بیشترت سرمایه داری در کشاورزی به وجود نظام های سیاسی ارتجاعی و سیادت طبقه زمین داران بستگی داشت . از اینرو بیشترت

تکوین سرمایه داری در ایران نوشته محمدرضا فشاهی

## نتیجه‌گیری

پرسش:

مشکل کجا بود که هر تلاشی برای نوسازی ایران با شکست روبرو می شد؟

از تلاش امیرکبیر مستقل

تا تلاش سپهسالار ایران فروش!

پاسخ:

آن تضادی که باید حل می‌شد تا استعمار اجازه ورود ایران به جاده نوسازی را بدهد، هنگامی حل شد که؛

اولاً رقاییت استعماری روس و انگلیس در ایران موقتا و با سقوط تزاریسم در روسیه، به نفع انگلیس حل شد و انگلستان به تنها قدرت استعماری در ایران تبدیل شد

و ثانیاً همین قدرت استعماری بی‌رقیب، موفق شد با سرکوب انقلاب مشروطه و قتل و از دور خارج کردن تمامی سران و رهبران انقلاب مشروطه، مساله «حاکمیت» و «قدرت سیاسی» در ایران را به نحو مطلوب خودش حل کرده و نفر مورد نظرش یعنی رضاخان را به کرسی سلطنت نشاند. تا او هم صرفاً بخشی از نوسازی را آن‌هم نه به شکل کامل، بلکه به شکلی صوری، ناموزون و درآمیخته با فئودالیزم منحنط، آن‌هم از نوع «بزرگ‌مالکی» به نمایش بگذارد. و به این ترتیب، حاکمیت هم‌چنان در دست یک سرباز دست‌نشانده استعمار بود

مردم بیرون از قدرت سیاسی و حاکمیت نگه‌داشته شدند

بافت اقتصادی اجتماعی ایران تغییر جدی نکرد  
انقلاب مشروطه که اولین انقلاب ملی دموکراتیک جهان در قرن بیستم بود و  
در آسیا تاثیری جدی گذاشت،  
به خون کشیده شد و تمامی رهبران آن به قتل رسیده یا هریک به شکلی از  
دور خارج شدند،  
ایران فئودالی هم نهایتاً به یک ایران با بافتی دوگانه (بورژوا - ملاک) تبدیل شد  
«قدرت سیاسی» هم‌چنان در انحصار فئودال‌ها و دربار باقی‌ماند، دیگر طبقات  
اجتماعی ایران و حتی تجار و سرمایه‌داران داخلی هم از شراکت در قدرت  
سیاسی هم‌چنان محروم باقی ماندند و ایرانی ساخته شد که  
در جریان جنگ جهانی دوم و با یک اشاره اربابان استعمارگر رضاشاه، ارتشش  
در هم شکست و به سرعت اشغال شد.

این، همه‌ داستان رضاشاه است،  
شاهی که عامل سرکوب نهایی انقلاب مشروطه شد  
اما خود نیز پس از انقضای تاریخ مصرفش، با خفت و خواری تمام از ایران اخراج  
شد.

شاهی که دشمن مشروطه بود نه وارث آن.  
به پایان بحث خود رسیدیم تا دریابیم فرضاً برای نوسازی ایران؛  
باید رخدادهای مربوط به آن را در ظرف تاریخی‌اش مورد مطالعه قرار داد  
باید موانع داخلی و خارجی نوسازی ایران را شناخت  
باید صف انقلاب و ضدانقلاب درون جامعه آن مرحله را به روشنی بازشناسی  
کرد  
تا بتوان به درک جامعی از آن رسید.



منتشر خواهد شد:

فصل چهارم

نگاهی به داستان «رفاه» در دوره شاه  
و چرایی بروز نوستالژی نسبت به آن دوره



